نام کتاب:کشف حقایق

نویسنده: علی آل محسن

## مقدمه

حمد و سپاس بی‌کران، خدای جهانیان را و درود و سلام او بر بهترین خلق و شریف‌ترین بندگانش، محمد (ص) و اهل بیت پاکش علیهم السلام، و لعنت همیشگی خدای متعال بر دشمنان آنها تا روز قیامت.

مدتی پیش کتابچه‌ای کوچک با نام

«هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی»(1)منتشر شد.

این کتاب، به دو علت دارای اهمیت است:

اولاً نویسنده این کتابچه، به گمان خویش، از بررسی کتاب «کافی» که از مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعۀ دوازده‌امامی است، به این مطالب دست یافته است.

ثانیاً نویسنده خود را در لباس انسانی اندرزگو و دلسوز که هدایت و سعادت دین و دنیا را برای شیعه می‌خواهد، نمایانده است. درحالی‌که با کمی دقت در نوشته‌های آقای جزایری، خلاف ادعاهای وی ثابت می‌شود و من با تأمل در این کتابچه، آن را مملو از اهانت‌های زشت، حرف‌های بیهوده، مبانی بی‌اساس، استدلال‌های ضعیف، مغالطه‌های آشکار، تهمت‌های ناروا و دروغ‌های تودرتو یافتم. نویسنده در این نوشتار، دروغ و

## تهمت

1- این نصحیت من است برای هر شیعی.

ص:10

را حقیقت، نیرنگ را نصیحت و گمراهی را هدایت شمرده و خود را در جامه خیرخواهان و دوست‌داران شیعه نشان داده است. اما در واقع از این جایگاه، فاصله زیادی دارد.

وی بدون ارائۀ دلیلی درست، شیعه را تکفیر کرده، آنان را گمراه خوانده و با این کار، مرتکب اشتباه و ستمی بس بزرگ و ناروا شده است؛ چراکه این تکفیر، طایفۀ بزرگی از مسلمانان را در برمی‌گیرد و ازاین‌رو، با سخن علما و نویسندگان زیادی از اهل سنت نیز مغایرت دارد که گفته‌اند: «به‌خاطر گناهی نمی‌شود کسی از اهل قبله (1)را تکفیر کرد» .

البته این کتابچه، یکی از بی‌شمار کتاب‌ها، جزوه‌ها و نشریاتی است که در چند سال اخیر، به‌سبب اوضاع خاص سیاسی حاکم بر منطقۀ خاورمیانه، ضد شیعه منتشر شده است. ازاین‌رو بنده پس از مطالعۀ این کتاب، نقد آن را بر خود لازم دانستم تا بدین وسیله، شبهات ایجاد شده برطرف شود و حق از باطل و صدق از کذب جدا گردد.(2)

از پروردگار والامرتبۀ خویش خواستارم که به وسیله این کتاب، به برادران مؤمن و دینی‌ام نفع رساند و در روز تنگ‌دستی و نیاز، مرا دریابد؛ چرا که او شنوا، نزدیک و اجابت‌کننده است و اوست که به‌سوی حق و راستی، هدایتگر است و بازگشت همه به‌سوی اوست. درود خدا بر محمد (ص) و آل پاکش باد.

علی آل‌محسن

1- مقصود از اهل قبله، همۀ مسلمانان می‌باشند که به سوی یک قبله نماز می‌خوانند.

2- نویسنده کتابچه «هذه نصیحتی إلی کل شیعی» فردی وهابی به نام «ابوبکر جابر جزایری» است. البته بعید نیست که این عنوان، نام مستعار و از روی تقیه باشد! دانشمند محترم، علی آل‌محسن، نقدی بر این کتاب با عنوان «کشف الحقایق» نوشته است که ما در ترجمۀ آن از نویسندۀ این کتاب با عنوان «ابوبکر جزایری» یاد می‌کنیم. مترجم

ص:11

## نقد و بررسی مقدمه کتاب

مخالفت نویسنده با راه و روش بحث علمی

نویسنده کتابچه، همه مطالب کتابش را فقط به احادیث کتاب شریف «کافی» مستند کرده است؛ کتابی که تنها یکی از مصادر و منابع استنباط احکام شرعی فرعی نزد شیعۀ دوازده‌امامی بوده و تألیف مرحوم ثقةالاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ٣٢٩ه. . ق) است.

جزایری می‌گوید: کتاب کافی نزد شیعه، حکم پایه و اساس در اثبات مذهب آنها را دارد(1)و از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که شیعه در اثبات مذهب خود بر آن تکیه دارد(2)و عمده و اساس مذهب شیعه و بُنیان آنها، همین کتاب است.(3)

همچنین نویسنده تأکید می‌کند که تمام نوشتارش حقایق علمی است که از کتاب کافی استخراج کرده است.(4)او معتقد است این مباحث پایه و اساس مذهب هر شیعه

1- هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی، ص

2- همان، ص ۵.

3- همان، ص ۶.

4- همان، صص ۴ و ۵.

ص:12

است و ساختار فکری و مذهبی او را تشکیل می‌دهد و به آنها پای‌بند است.

ابوبکر جزایری، در پایان به برخی از نتایج این بحث اشاره می‌کند؛ از جمله آنها اینکه:

- شیعیان، مسلمانان را تکفیر و لعن می‌کنند و آنها را دشمن می‌پندارد.(1)

- شیعیان، پیوسته با تمسک به امامت - که بدعت است - علیه خلافت، توطئه‌و همیشه میان مسلمانان جنگ‌های خانمان‌سوز برپا می‌کنند.(2)آنها درپی نابودی اسلام و ایجاد تفرقه میان مسلمانان هستند(3)و می‌خواهند اسلام را که با دین یهود و زرتشت دشمن است، سرنگون کنند تا دوباره نظام زرتشتی و آتش‌پرستی را که دین اسلام سقف‌ها و ستون‌های آن را فرو ریخته، برپا کنند.(4)

موارد دیگری نیز از این قبیل تهمت‌های ناروا، لابه‌لای کلام نویسنده وجود دارد که بعداً به آنها اشاره می‌کنیم.

## پاسخ به گفته‌های جزایری:

١. نویسنده اثبات نکرده که کتاب «کافی» از جمله کتاب‌های معتبر شیعه برای اثبات این مذهب است؛ چه رسد به اینکه ثابت کند. این کتاب، مهم‌ترین کتاب‌برای اثبات مذهب شیعه باشد.

٢. وی ثابت نکرده که تمام احادیث کافی یا بیشتر آن نزد شیعه صحیح است؛ حتی صحیح‌بودن روایاتی که در حقایق هفت‌گانه کتابش به آنها تمسک نموده را نیز نزد شیعه به اثبات نرسانده است.

نویسنده، این امور را که باید اثبات می‌شده، تبیین نکرده است. درحالی‌که زمانی

1- همان، ص ٣۵.

2- همان، ص ٣۴.

3- همان، ص ٣۶.

4- همان، ص ٣٣.

ص:13

مطالب هفت‌گانه‌نوشتارش اثبات می‌شود که این دو موضوع ثابت شود و روشن است که اگر ثابت شود شیعه تمام احادیث کتاب کافی را صحیح نمی‌داند و در اثبات مذهبش، به‌ویژه در اصول عقاید، نه تنها بدان تکیه، که اعتماد هم نمی‌کند، بلکه بسیاری از روایات آن را تضعیف نموده و از حجّیت و اعتبار می‌اندازد، نتایجی که وی گرفته از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

بنابراین جزایری باید قبل از هر چیز، صحت احادیثی را که در اثبات حقایق هفت‌گانه‌اش بر آنها تکیه کرده است، ثابت کند و به کلمات علمای شیعه درباره کتاب کافی نیز استناد کند. مخصوصاً احادیث هفت‌گانه‌ای که به آن احتجاج کرده است و ما نیز به‌زودی در همین نوشتار، به بیان جایگاه و منزلت کتاب کافی نزد شیعۀ امامیه می‌پردازیم و سخن بزرگان شیعه را دراین‌باره نقل می‌کنیم تا مشخص شود که نویسنده از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است. بلکه بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده(1)و از اعتدال و حقیقت دور شده است.

1- اقتباس از آیه ١٠٩ سوره توبه: أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ، أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ مترجم .

## جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن

اشاره

کتاب «کافی» تألیف ثقةالاسلام، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعی است که آسیاب استنباط احکام شرعی، نزد شیعه امامی، بر محور آن می‌چرخد. این کتاب، دربردارندۀ روایاتی است که کتاب‌های دیگر ندارند و بدین‌جهت ارزش و جایگاه والایی دارد. مرحوم کلینی احادیث زیادی از خاندان پیامبر (ص) ، در اصول و فروع دین برای پیروان ائمه اطهار علیهم السلام به ودیعت گذاشت. این کتاب تقسیم‌بندی و ترتیب موضوعی بسیار نیکویی دارد و در مدت بیست سال -در زمان غیبت صغری و در عصر نیابت نواب اربعه - تألیف شده است.

کتاب کافی شامل ٣۶ کتاب و ٣٢۶ باب و ١۶١٩٩ حدیث است که به تنهایی، از مجموع احادیث صحاح شش‌گانۀ اهل سنت بیشتر است. از خصائص کتاب این است که نویسنده در زمان نواب اربعه حضرت مهدی (عج) زنده بوده و کتاب دربردارنده خیلی از علوم الهی است که کتاب‌های دیگر دربردارنده این مطالب، در اصول و فروع، نیستند.

شیعه در اعصار مختلف به آن عنایت داشته و نسخه‌های بسیاری از این کتاب چاپ شده و شروح و حواشی فراوانی بر آن نوشته شده است. از مهم‌ترین و مشهورترین

شرح‌ها، کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبارالرسول» است که در ٢۶ جلد و به قلم توانای ملا محمدباقر مجلسی صاحب مجموعۀ «بحارالانوار» (متوفای ١١١٠ه. ق) نگاشته شده است. شرح ملاّ محمدصالح مازندرانی (متوفای ١٠٨٠ه. ق) نیز از دیگر شروح معتبر دراین‌باره است.

## ستایش علما از کتاب کافی

 ١ . شیخ مفید (متوفای  ۴١٣  ه. ق) می‌گوید: «کتاب کافی از مهم‌ترین کتب شیعه و پرفایده‌ترین آنهاست» (1)

 ٢ . شهید اول، محمد بن مکّی عاملی (متوفای  ٧٨۶ ه. ق) در اجازه‌اش به ابن‌خازن می‌گوید: «در زمینه حدیث، کتابی به مانند کتاب کافی برای امامیه نگاشته نشده و نویسنده آن شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی است»(2)

 ٣ . محقق شیخ علی کرکی (متوفای  ٩۴٠ ه. ق) در اجازه‌اش به قاضی صفی‌الدین عیسی می‌گوید:

از جمله کتاب‌هایی که اجازۀ نقل روایت آن را به تو می‌دهم، تمام مصنفات و روایاتی است که شیخ امام سعید، حافظ، محدث، ثقه و گردآورندۀ احادیث اهل بیت علیهم السلام ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتابی بزرگ در باب حدیث به نام کافی که مانند آن نگاشته نشده. . . و احادیث شرعی و اسرار دینی را در این کتاب گردآورده که در غیر آن یافت نمی‌شود، می‌باشد.(3)

 ۴ . شیخ ابراهیم قطیفی (متوفای  ٩۵٠ ه. ق) در اجازه‌اش به شیخ شمس‌الدین استرآبادی می‌گوید: «کتاب محمد بن یعقوب کلینی (کافی) به‌درستی که همچون نامش

1- تصحیح الاعتقاد، ص  ۵۵ .

2- بحارالانوار، ج ١٠٧ ، ص ١٩٠ .

3- همان، ج ١٠٨ ، ص ٧۵ .

کفایت‌کننده، شفاف، کامل و تمام می‌باشد»(1)

 ۵ . فیض کاشانی (متوفای  ١٠٩١ ه. ق) می‌گوید:

اما کتاب کافی. . . این کتاب، در بین کتب اربعه، شریف‌ترین، صحیح‌ترین و کامل‌ترین کتاب است؛ زیرا دربردارندۀ احادیث اصول اعتقادی نیز بوده و از زیاده‌گویی و مطالب سست و بی‌پایه خالی است.(2)

## ۶ . ملا محمدباقر مجلسی می‌گوید:

کتاب کافی از شیخ بسیار راستگو، ثقةالاسلام و مقبول نزد همگان و ستایش‌شدۀ خاص و عام، محمد بن یعقوب کلینی است. . . احادیث در باب اصول دین را گردآوری و ثبت و ضبط نموده و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفات فرقه ناجیه (شیعه) است.(3)

 ٧ . سید بحرالعلوم (متوفای  ١٢١٢ ه. ق) می‌گوید:

کتاب کافی که این عالم پیشوا - تربتش پاکیزه باد - نوشته. . . کتابی است مهم، بسیار سودمند، بی‌همتا، برتر از تمام کتاب‌های حدیثی از جهت ترتیب مطالب، دقت در نقل و پیراستگی از خطا و دربرداشتن احادیث مربوط به اصول و فروع دین و به‌جهت جمع‌آوری بیشترین اخبار وارده از اهل‌بیت علیهم السلام.(4)

## دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی

بسیاری از بزرگان علما، جایگاه والای کتاب کافی نزد شیعۀ امامیه را بدان سبب می‌دانند که این کتاب در زمینۀ اصول و فروع دین، اخلاق و اندرز و دیگر علوم دینی،

1- بحارالانوار، ج ١٠٨ ، ص ١١۴ .

2- وافی، ج ١ ، ص ۶ .

3- مرآة العقول، ج ١ ، ص ٣ .

4- رجال بحرالعلوم، ج ٣ ، ص ٣٣٠ .

احادیثی را در خود جای داده که در غیر آن یافت نمی‌شود.

میرزاحسین نوری (ره) (متوفای ١٣٣٠ه. ق) پس از آنکه سخنی از شیخ مفید نقل می‌کند، می‌گوید: «از آنجا که کتاب کافی دربردارندۀ احادیث اصول و فروع، اخلاق، اندرزها، آداب و موضوعات دیگر است، از دیگر کتاب‌های حدیثی پرفایده‌تر است»(1)

سیدهاشم معروف می‌گوید:

علت تألیف این کتاب، گواه است بر آنچه در ستایش کافی گفته شده است. شخصی از مؤلفش (کلینی) خواسته بود که برایش کتابی تألیف کند تا دربردارندۀ تمام فنون و علوم دینی باشد؛ به‌گونه‌ای که برای دانش‌پژوهان کافی باشد و محل رجوع جویندگان هدایت گردد و کسانی که طالب علوم دینی و خواستار عمل‌نمودن بر طبق احادیث صحیح ائمۀ معصومین علیهم السلام هستند -احادیثی که شأنیت عمل بر طبق آنها وجود دارد و به وسیله آنها، واجبات الهی و سنت‌های نبوی (ص) انجام می‌گیرد - با این کتاب بی‌نیاز شوند.(2)

کلینی هم در اجابت خواستۀ او، کتاب کافی را در مدت زمانی طولانی (بیست سال) تألیف می‌کند. مدت زمانی که هرکس به شرح حال وی پرداخته، به آن اشاره نموده است. ازاین‌رو کتابی جامع فراهم آمده که محدث، فقیه، واعظ و متعلم، خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بیند.

مسلّم است که چنین کتابی با این همه گوناگونی در موضوعات، چشم‌ها را به‌سوی خود خیره می‌کند و مورد تقدیر و ستایش علما قرار می‌گیرد؛ زیرا مسیر دشوار بررسی و جست‌وجوی روایات را هموار کرده است و نیاز محدث و فقیه و متکلم و. . . را با این مجموعه برطرف می‌کند.

علاوه بر این، مؤلف این کتاب فردی مطمئن و مورد اعتماد نزد علما بوده و

1- مستدرک الوسائل، ج٣.

2- کافی، ج١، ص ٨.

ص:19

دارای شهرت فراوانی است و این جایگاه علمی و دینی باعث شده در میان مردم نیز، شأن و مقامی والا و شایسته کسب کند(1)

از دیگر دلایل شهرت و بلندی جایگاه کتاب کافی، ترتیب و دسته‌بندی خوب و دقت زیاد در ثبت و ضبط احادیث است که مهم‌ترین دلیل آن عجله‌نکردن مرحوم کلینی در تألیف این کتاب است. ایشان بیست سال از عمر شریف و با برکت خود را در گردآوری این کتاب صرف کرد و با تحمل رنج‌های فراوان، به شهرهای زیادی سفر کرد تا مشایخ اجازه و حدیث‌شناسان خبره را ملاقات کرده، از آنهاستفاده نماید.

علت دیگر، هم‌عصر بودن ایشان با نوّاب اربعۀ امام زمان (عج) است. در آن زمان «اصول اربعمائة» که دربردارنده احادیث و اخبار ائمۀ معصومین علیهم السلام است، متداول و در دسترس همگان بود و شاید همین دو امر باعث شد تا مرحوم کلینی بهتر بتواند روایات صحیح را در کافی گرد آورد.

## احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی

علمای شیعه هیچ‌گاه مقام و منزلتی را که علمای اهل سنّت به کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم بخشیده‌اند، به کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی نداده‌اند. آنها تمام احادیث بخاری و مسلم را صحیح دانسته و به صدور قطعی آنها از پیامبر (ص) حکم کرده‌اند. درحالی‌که علمای امامیه اعتقاد دارند، برخی احادیث کافی صحیح و معتبر و بعضی دیگر ضعیف هستند و قابلیت استدلال را ندارند. محقق خویی (ره) می‌گوید:

صحت همۀ روایات کافی ثابت نیست. بلکه بدون تردید بعضی از روایات کافی ضعیف هستند. فراتر آنکه بعضی از روایات کافی قطعاً از معصوم علیه السلام صادر نشده است.(2)

1- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ١٣١.

2- معجم رجال‌الحدیث، ج١، ص٩٢.

ص:20

## سیدمحمد مجاهد (متوفای ١٢۴٢ه. ق) می‌گوید:

آنچه محققین اصحاب ما بر آن قائل‌اند این است که هرچه کلینی فرموده، حجیت ندارد. به همین سبب، آنها بر هر روایتی که در کافی آمده، اعتماد نمی‌کنند و آن را نمی‌پذیرند. بلکه در میان متأخرین، مشهور شده که بسیاری از روایات کافی از جهت سند ضعیف‌اند. . .

و جماعتی از قدما، همچون مفید، ابن‌زهره، ابن‌إدریس، شیخ طوسی و صدوق، گاه در بعضی از روایات کافی خدشه نیز وارد کرده‌اند. . . و عبارات آنها در کتاب وسائل ذکر شده است.(1)

با این توضیح می‌توان گفت که علمای شیعه دیدگاه معتدلی درباره کتاب کافی دارند؛ نه افراط کرده‌اند که بگویند تمام احادیث کافی صحیح است تا از این جهت هم‌ردیف قرآن - که هیچ باطلی در آن راه ندارد - باشد؛ نه تفریط کرده‌اند که بگویند روایات کافی به‌طور کلی اعتبار و حجیت ندارد.

## سیدهاشم معروف می‌گوید:

با اینکه کتاب کافی اعجاب همه را برانگیخته و همه آن را ستوده‌اند، کسی دربارۀ آن مبالغه نکرده؛ آن‌چنان‌که محدثین اهل سنّت دربارۀ بخاری غلو نموده‌اند. و کسی ادعا نکرده که تمام روایات کافی صحیح و بی‌نیاز از بحث و بررسی‌اند، مگر عدۀ کمی از علمای متقدم که آنها نیز از گزند انتقادات فقها و محدثین متأخر در امان نمانده‌اند. همچنین کسی نگفته که کلینی از هرکسی که روایت نقل کند، وی ثقه و مورد اعتماد خواهد بود؛ چنان‌که بسیاری از محدثین اهل سنّت دربارۀ بخاری چنین حرفی زده‌اند. بلکه بعضی از علما روایات کافی را نقد کرده و بر بعضی از آنها به دلیل ضعف رجال سند یا

1- مفاتیح الاصول، ص ٣٣۴.

ص:21

مرسل یا مقطوع‌بودن و مانند اینها اشکال کرده، آنها را از حجیت ساقط نموده‌اند و با این کار، دیوار تعصب نسبت به روایات کافی را شکسته‌اند.(1)

بنابراین کتاب کافی مشتمل بر احادیث ضعیف و صحیح است، بلکه تعداد احادیث ضعیف از احادیث صحیح بیشتر است؛ چنان‌که عدۀ زیادی از بزرگان، مانند فخرالدین طریحی (متوفای ١٠٨۵ه. ق)(2)و شیخ یوسف بحرانی (متوفای 1186ه. ق) به نقل از بعضی اساتید خود(3)و سید بحرالعلوم(4)و میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (متوفای ١٣١٠ه. ق)(5)و شیخ آقابزرگ تهرانی(6)ه این حقیقت تصریح کرده‌اند.

طریحی می‌گوید:

تمام احادیث کافی ١۶١٢١ حدیث است که تعداد صحیح آنها (البته براساس اصطلاح صحیح نزد متأخرین) ۵٠٧٢ حدیث، حسن ١۴۴ حدیث، موثَّق ١١١٨ حدیث، قوی ٣٠٢ حدیث و ضعیف ٩۴٨۵ حدیث است.

اگرچه مرحوم کلینی، چنان‌که در مقدمۀ کتاب کافی بیان کرد، سعی نموده احادیثی را که به نظرش صحیح است و انجام تکلیف الهی بر مدار آنها می‌چرخد، گردآوری کند. اما علمای امامیه با او هم‌عقیده نیستند و تمام احادیث کافی را صحیح نمی‌دانند. بلکه خیلی از آنها را ضعیف شمرده‌اند. با این حال، کتاب کافی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین کتب حدیثی نزد علمای امامیه است؛ زیرا بیش از ۶٧٠٠ حدیث معتبر در خود جای داده است.

1- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ١٣٢.

2- جامع المقال، ص ١٩٣.

3- لؤلؤة البحرین، ص ٣٩۴.

4- رجال السید بحر العلوم، ج٣، ص٣٣١.

5- قصص العلماء، ص۴٢٠.

6- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج١٧، ص٢۴۵.

ص:22

با این توضیحات، روشن شد که میان دیدگاه اهل سنّت درباره کتاب بخاری و دیدگاه شیعه درباره کتاب کافی، تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا جایگاه والایی که صحیح بخاری میان اهل سنّت پیدا کرده، به علت اجماع علمای آنها بر صحیح‌دانستن تمام احادیث صحیح بخاری است.(1)برخلاف کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی شیعه که نزد علمای شیعه چنین جایگاهی ندارد.

ازاین‌رو، اگرچه عده‌ای از حافظان حدیث اهل سنّت، کتاب‌های حدیثی نوشته و سعی کرده‌اند احادیثی را در آنها جمع‌آوری کنند که به نظرشان صحیح است(2)، اما هیچ‌گاه این کتاب‌ها، منزلت و جایگاه کتاب بخاری را پیدا نکردند؛ زیرا عالمان اهل‌سنت آن‌گونه که بر صحت احادیث بخاری اجماع کرده‌اند، بر صحت احادیثی که در دیگر کتاب‌های حدیثی‌شان آمده است، اجماع نکرده‌اند. ازاین‌رو وضعیت کتاب کافی نزد شیعۀ امامیه همانند وضعیت کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یا «صحیح ابن‌حبان» و مانند اینهاست که با وجود تلاش نویسندگانِ آنها در جمع‌آوری احادیث صحیح، اجماعی بر قبول تمام احادیث آنها حاصل نشده است.

1- حافظ ابونصر الوایلی سجزی می‌گوید: «اهل علم فقها و غیر آنها اجماع نموده‌اند بر اینکه اگر مردی سوگند بخورد به اینکه زنم طالق است، اگر همۀ آنچه در بخاری آمده صحیح نباشد و پیامبر ص آن را نفرموده باشد، دروغ نگفته و همه روایات بخاری صحیح و گفته پیامبر ص است و آن زن، همچنان در عقد او خواهد بود» ؛ مقدمه ابن صلاح، ص١٣. ابوالمعالی جوینی می‌گوید: «اگر مردی به طلاق همسرش قسم بخورد، مشروط به اینکه آنچه در دو کتاب بخاری و مسلم به صحت آن حکم شده، همگی سخن پیامبر ص است. من او را ملزم به طلاق نمی‌کنم و دروغگو نمی‌شمارم؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت آن دو کتاب اجماع کرده‌اند» ؛ صحیح مسلم با شرح نووی، ج١، ص٢٠؛ تدریب الراوی ج١، ص١٣١. ابن‌تیمیه می‌گوید: «صحیح همان است که علمای حدیث آن را قبول نموده‌اند؛ مانند همۀ احادیث بخاری و مسلم که همۀ علمای اهل حدیث، بر صحت تمام روایات این دو کتاب جزم نموده‌اند و سایر مردم، در حدیث‌شناسی پیرو آنها هستند» ؛ علوم الحدیث، ص ٧٢.

2- مانند کتاب «المستدرک علی الصحیحین» تألیف حاکم نیشابوری و «المسند الصحیح علی التقاسیم و الانواع» که به صحیح ابن‌حبان معروف است و همچنین «صحیح ابن‌خزیمه» .

ص:23

برای رفع این مشکل ناگزیریم روایات این کتاب‌های حدیثی را با قواعد و قوانین علم درایه بسنجیم تا حدیث صحیح را از غیر آن تشخیص دهیم. در این صورت حدیثی را که دارای تمام شرایط صحت باشد، صحیح، و حدیثی که آن شرایط را نداشته باشد، ضعیف می‌دانیم. حتی اگر مؤلفی به صحت احادیث کتابش حکم کرده باشد، باز همین قاعده جاری است؛ زیرا اجتهاد یک مجتهد، برای دیگر مجتهدان دلیل و حجت نیست.

## عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی

این مسئله با بیان چند امر روشن می‌شود:

١. در کتاب کافی احادیث صحیح و معتبر و نیز احادیث ضعیف وجود دارد. بنابراین تا شرایط صحت در حدیثی وجود نداشته باشد، نمی‌توان به وسیلۀ آن احکام شرعی را اثبات کرد؛ تا چه رسد به اینکه با آن حدیث، یک مذهب کلامی یا اصول اعتقادی اثبات شود.

٢. اصول دین با خبر واحد ثابت نمی‌شوند. هرچند آن خبر واحد، صحیح باشد(1)؛ چون در مسائل اعتقادی باید قطع و یقین حاصل شود و نهایت دلالت خبر واحد، ظن است و ظن در چنین مسائلی کاربرد ندارد.

سید مرتضی (ره) (متوفای ۴٣۶ه. ق) در ضمن جواب به این سؤال که آیا جایز است برای شناختن احکام شرعی به رسالۀ مقنعه (تألیف شیخ مفید) ، یا رسالۀ ابن‌بابویه، یا کتاب کافی و غیر اینها مراجعه نمود، بیان کرد: «در اصول دین، مراجعه‌کردن به چنین کتاب‌هایی، خطا و جهل شمرده می‌شود»(2)

1- خبر واحد: حدیث غیرمتواتر را گویند و اختلافی نیست در اینکه بیشتر احادیث کافی خبر واحد هستند.

2- رسائل الشریف المرتضی، ج٢، ص٣٣٣.

ص:24

همچنین ایشان در مذمّت کسانی که در هر زمینه‌ای به خبر واحد عمل می‌کنند، می‌گوید:

مگر اهل سنّت و بزرگانشان را نمی‌بینی که در اصول دین، مانند توحید و عدل و نبوت و امامت، به خبر واحد استدلال می‌کنند و نزد هر عاقلی روشن است که خبر واحد در چنین موضوعاتی حجت و دلیل نیست.(1)

شیخ مرتضی انصاری (ره) (متوفای ١٢٨١ه. ق) نیز می‌گوید:

از ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب عدّة الاصول برمی‌آید که عدم جواز عمل به خبر واحد در اصول دین، اتفاقی و اجماعی است، فقط بعضی از غافلین از اهل حدیث، غیر از این می‌گویند.

از ظاهر قول سید مرتضی که در کتاب سرائر نقل شده نیز برمی‌آید که در این مسئله هیچ اختلافی وجود ندارد.(2)

شهید ثانی (ره) (متوفای ٩۶۶ه. ق) در کتاب «المقاصد العلیة» بعد از بیان اینکه معرفت و شناخت جزئیات برزخ و معاد لازم و واجب نیست، می‌گوید:

و اما روایاتی که از پیامبر (ص) دراین‌باره (جزئیات برزخ و معاد) و به‌صورت خبر واحد به ما رسیده، تصدیق و عمل بر طبق آنها واجب نیست. هرچند سند آنها صحیح باشد؛ زیرا خبر واحد، ظن‌آور است و مفید یقین نیست و در جواز عمل به خبر واحد در احکام شرعیۀ ظنیه اختلاف شده؛ تا چه رسد به احکام اعتقادیۀ یقینیه. (3)

بنابراین، آنچه اعتقاد به آن واجب است، از سه طریق حاصل می‌شود:

الف) ظاهر قرآن مجید؛

1- رسائل الشریف المرتضی، ج١، ص٢١١.

2- فرائد الاصول، ج١، ص٢٧٣.

3- همان، ص٣٧١.

ص:25

ب) قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) و ائمۀ معصومین علیهم السلام (سنت معصوم) که به تواتر به ما رسیده باشد؛

ج) ضروریات دین اسلام.

اما اعتقاداتی که از این سه راه به دست نیاید، از عهدۀ مردم برداشته شده و اعتقاد به آنها واجب نیست، مگر زمانی که علم و یقین به آنها پیدا کنند.

شیخ انصاری (ره) می‌فرماید:

اخبار به صراحت و روشنی دلالت دارد - ظهور و صراحتی که ظاهر کلام عده‌ای از بزرگان علما، مانند شهید اوّل و ثانی در «ألفیه» و شرح آن و محقق ثانی در «جعفریه» و شارح آن، نیز می‌باشد - بر اینکه در شناخت و معرفت پروردگار، همین مقدار کفایت می‌کند که موجودیت خداوند، واجب‌الوجود بودنش و صفات ثبوتیۀ خدا را که به دو صفت علم و قدرت برمی‌گردند، تصدیق کرده، بپذیریم و صفاتی را که به حدوث و نیازمندی بازگشت دارد، از او نفی کنیم و معتقد باشیم که هرگز قبیحی از او سر نمی‌زند.

در شناخت پیامبر (ص) نیز کافی است که شخص پیامبر (ص) را با نسب مخصوص به خودش بشناسیم و نبوت و راستگو بودنش را بپذیریم. در این جهت، لازم نیست به عصمت ایشان، از ابتدای تولد تا پایان عمر، اعتقاد پیدا کنیم. . .

در شناخت ائمه (ص) همین کافی است که آنها را به نسب معروفشان بشناسیم و ایشان را پیشوایانی هدایتگر به‌سوی حق بدانیم و در وجوب اعتقاد به بیش از این مقدار، از جمله عصمت ایشان، دو نظریه وجود دارد. . .

و در تصدیق به آنچه پیامبر (ص) آورده است، کفایت می‌کند؛ تصدیق آنچه به صورت متواتر از احوال مبدأ و معاد به ما رسیده و به آن علم پیدا شده؛ مانند تکلیف به عبادات، سؤال در قبر و عذاب آن، معاد جسمانی، حساب، صراط، میزان، بهشت و دوزخ؛ هرچند علم ما به این موارد، علمی اجمالی باشد. . . .

ص:26

آنچه در داشتن ایمان لازم شمردم، بعدها دیدم که از قول محقق پرهیزکار، اردبیلی، در «شرح ارشاد الأذهان» نیز نقل شده است.(1)

## نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکرشده می‌توان گفت که وقتی ابوبکر جزایری در نوشتار خود (هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی) ، کتاب کافی را مهم‌ترین کتابی می‌داند که شیعه در اثبات مذهبش بر آن تکیه دارد و آن را ریشۀ تشیع معرفی می‌کند، از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است.

بنابراین نه تنها مباحث جزایری قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ چون اگرچه کتاب کافی از مهم‌ترین کتاب‌های مورد اعتماد شیعه در زمینه استنباط احکام شرعیه است، ولی در آن احادیث ضعیفی وجود دارد که حتی در فروع دین نیز نمی‌توان به آنها تمسک جست؛ چه رسد به اصول دین و اثبات مذهب. همچنان‌که نمی‌توان به کافی یا دیگر کتب حدیثی، برای اثبات مذهب و عقیده استناد کرد؛ هرچند احادیثش صحیح باشند. چرا که در اثبات مذهب و عقیده قطع و یقین لازم است. البته در اصول و عقاید دین، به آن مقدار از احادیث کافی یا غیر آن‌که به حد تواتر رسیده و صدور آنها را از جانب پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام قطعی می‌دانیم، می‌توان تمسک جست.

علاوه بر این، علمای شیعه صحت مذهب امامیه و درستی عقاید آن را با دلیل‌های یقینی عقلی و نقلی اثبات کرده‌اند و در مقابل مخالفان، به احادیثی از رسول خدا (ص) استدلال می‌نمایند که در کتاب‌های مورد اعتماد مخالفان نقل شده و آنها قائل به صحت آن احادیث هستند. علمای امامیه هیچ‌گاه با احادیثی که فقط در کتاب‌های شیعه آمده و مخالفان آنها را قبول ندارند، استدلال نکرده و مخالفان را به قبول آنها ملزم نساخته‌اند.

1- فرائد الاصول، ج١، صص٢٧٧ - ٣٨٠.

ص:27

این راه و روش امامیه، نزد کسانی که با کتاب‌های کلامی ایشان آشنا هستند، روشن است و هرکس خواهان آگاهی‌یافتن بر حقیقت راه و روش شیعۀ امامیه در اصول دین است، می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه کند؛ مانند: «الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد» از شیخ محمد بن حسن طوسی؛ «کشف المراد» ، «نهج المسترشدین» ، «الباب الحادی‌عشر» ، «نهج‌الحق و کشف الصدق» و «کشف الیقین» که همگی از آثار علامه حلی است. همچنین کتاب «الغدیر» تألیف شیخ عبدالحسین امینی و کتاب «المراجعات» سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی و. . . که تعداد این کتاب‌ها بسیار زیاد است.

با وجود فراوانی چنین حقایقی در کتاب‌ها و سخنان علما و پرچم‌داران جهان تشیع، ابوبکر جزایری برای اثبات ادعاهای خود هیچ سخنی از آنان نقل نکرده است. وی همچنین در پی اثبات این نبوده که آیا حقایقی که ادعا کرده است، همگی از احادیث صحیح شیعه برگرفته شده‌اند و همان احادیثی هستند که شیعیان به مضامین آنها اعتقاد داشته و آنها را پایه و اساس مذهب تشیع می‌دانند یا خیر!

دلیل روی‌نیاوردن ابوبکر جزایری به کلمات علمای شیعه نیز این است که آنها در کتاب‌های خود گفته‌اند، کتاب کافی دارای احادیث ضعیفی نیز هست که عمل طبق آنها جایز نیست و در فروع و اصول دین نمی‌شود به آنها استدلال کرد و نیز تصریح کرده‌اند که برای شیعه‌بودن، لازم نیست انسان به تمام جزئیات مباحث توحید، نبوت، امامت و مانند اینها اعتقاد پیدا کند. بلکه آنچه لازم است اعتقاد به کلیات و اساس مذهب تشیع است؛ چنان‌که شرح آن گذشت.

عجیب آنکه جزایری احادیث ضعیفی را که به خیالش شیعه معتقد به مضامین آنهاست، انتخاب کرده و پنداشته که با این احادیث به حقایق استوار و محکمی رسیده است که پایه و اساس مذهب تشیع را تشکیل می‌دهند؛ با اینکه آن احادیث، علاوه بر ضعف سند، از جهت معنا نیز بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کنند.

علاوه بر این، وی، چنان‌که در «کشف حقیقت هفتم» روشن خواهد شد، بعضی از

ص:28

احادیث را به بدترین صورت تحریف نموده و به کتاب کافی نسبت می‌دهد که بسیار مایۀ تأسف است و روشن می‌کند که ایشان در نصیحت و پند خود به شیعه، خالص نبوده است و در ادعاهای خود، راستگو نیست و در نقل احادیث و مطالب نیز، مورد اعتماد و امین نیست. بنابراین به گفتار او نمی‌توان اعتماد کرد؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) ولاحول و لاقوة إلاّ بالله العلیّ العظیم (وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ) .

## کشف حقیقت اول

## حقیقت اول:

اشاره

بی‌نیازی شیعه از قرآن

جزایری می‌گوید: اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان از قرآن کریم بی‌نیازند؛ زیرا کتاب‌های آسمانی تورات، زبور و انجیل نزد اهل بیت علیهم السلام است.

آنچه این حقیقت را اثبات و تأکید می‌کند و شیعه را ملزم به قبول آن می‌کند، بابی است که کلینی در کتاب کافی باز کرده است با این عنوان: «تمام کتاب‌هایی که از سوی خداوند عزّوجلّ نازل شده، نزد ائمه علیهم السلام است و آنها تمام آن کتاب‌ها را می‌شناسند؛ هرچند به زبان‌های مختلف است» . او با دو حدیث که سندش به امام صادق علیه السلام منتهی می‌شود، بر اثبات این مطلب استدلال می‌کند. مضمون دو حدیث این است که امام‌صادق علیه السلام انجیل و تورات و زبور را با زبان سریانی می‌خوانده است.

## پاسخ به ابوبکر جزایری

حدیث اول

وقتی «هشام بن حکم» با «بُرَیه» ، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند. هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد. چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: «ای بریه! علم تو به کتاب دینت تا چه حد است؟»

ص:32

گفت: «من بدان عالم و آگاه هستم» . فرمود: «تا چه حد اطمینان داری که معنایش را می‌دانی؟» گفت: «آن را خوب می‌دانم و بسیار اطمینان دارم» . سپس امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می‌جستم» . پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد. سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند؛ هشام گفت‌وگوی میان حضرت ابوالحسن علیه السلام و بریه را نقل کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ(1)بریه گفت: «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» امام علیه السلام فرمود:

این کتب از آنان به ما ارث رسیده و همان‌طور که آنان می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و مانند آنان بیان می‌کنیم. خدا حجتی در زمین خودش نمی‌گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی‌دانم.(2)

## بررسی سند حدیث

سند این حدیث به دلیل مجهول‌بودن یکی از راویان به نام حسن بن ابراهیم، ضعیف است. علامه محمدباقر مجلسی دربارۀ سند این حدیث می‌گوید: «مجهول است»(3)

مامقانی در ترجمه راوی مذکور می‌گوید:

حسن‌بن‌ابراهیم اهل کوفه بوده و شیخ در کتاب رجالش او را از اصحاب

1- آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند [و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود آگاه است] و خداوند شنوا و داناست. آل‌عمران: ٣۴ .

2- اصول کافی، ج ١، ص ٢٢٧. این حدیث به‌طور کامل در مرآة العقول، ج ٣، ص ٢۵ و کتاب التوحید، ص٢٧٠ آمده است.

3- مرآةالعقول، ج ٣، ص ٢۴.

ص:33

امام‌رضا علیه السلام شمرده است. . . و ظاهر این گفته این است که ایشان امامی است. ولی حال او بر ما مجهول است.(1)

## حدیث دوم

کلینی از مفضّل بن عمر نقل کرده که می‌گوید:

ما به خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می‌خواستیم اجازۀ تشرف به محضرش بگیریم. از پشت در شنیدم حضرت سخنی می‌گوید که عربی نیست و خیال کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریست و ما هم از گریۀ او گریستیم. آن‌گاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازۀ ورود داد. ما به حضورش رسیدیم. من عرض کردم: «خدا به تو خیر دهد! ما آمدیم که از شما اجازۀ ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به خیال ما سریانی بود، سخن می‌گفتید، سپس شما گریه کردی و ما هم از گریۀ شما گریستیم» .

امام فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از پیغمبران عابد بنی‌اسرائیل بود و دعای او را می‌خواندم که در سجده می‌خواند» . سپس آن دعا را پشت سر هم می‌خواند که به خدا من هیچ کشیش و جاثلیق شیوا لهجه‌تر از او ندیده بودم و بعد آن را برای ما به زبان عربی ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش همواره می‌گفت: «خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که روزهای گرم را برای تو تشنگی کشیدم؟ آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو رخسارم را بر خاک ساییدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو از گناهان دوری گزیدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو شب‌زنده‌داری‌ها کردم؟» پس خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار که من تو را عذاب نمی‌کنم» . الیاس گفت: «اگر فرمودی عذاب نمی‌کنی و سپس

1- تنقیح المقال، ج ١، ص ٢۶۵.

ص:34

عذابم کردی، چه می‌شود؟ مگر نه این است که من بندۀ تو و تو پروردگار منی؟» باز خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار، من تو را عذاب نمی‌کنم و اگر وعده‌ای دادم، به آن وفا می‌کنم»(1)

## بررسی سند حدیث

این حدیث نیز ضعیف است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «حدیث دوم ضعیف است»(2)

در ضعف این روایت، همین بس که «سهل بن زیاد» و «بکر بن صالح» و «محمد ابن سنان» در سلسله سند آن می‌باشند. مشهور علما، سهل بن زیاد را ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید:

علما دربارۀ سهل بن زیاد دو دسته‌اند. یک‌دسته می‌گویند ایشان ضعیف است که این دیدگاه نجاشی، ابن‌غضائری، شیخ (در فهرست) ، علامه حلّی (در خلاصه و بعضی از کتب فقهی‌اش مانند منتهی و مختلف و غیره) ، ابن‌داوود (در رجال) ، محقق (در شرائع و مواردی هم در نهایه و معتبر) ، محقق آبی (در آنچه از کشف الرموز حکایت شده) ، سیوری (در تنقیح) ، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک، ملاصالح مازندرانی، محقق اردبیلی، سبزواری و عده‌ای دیگر است؛ بلکه مشهور فقها و علمای حدیث و رجال همین دیدگاه را دارند.(3)

محقق خویی می‌گوید: «به هر حال، سهل بن زیاد به‌طور قطع، یا ضعیف است یا اینکه وثاقتش ثابت نیست» .(4)

1- اصول کافی، ج١، ص٢٢٧.

2- مرآة العقول، ج٣، ص٢٨.

3- تنقیح المقال، ج٣، ص٧۵.

4- معجم رجال حدیث، ج٨، ص٣۴.

ص:35

«بکر بن صالح» نیز فردی است که نجاشی وی را تضعیف نموده است.(1)ابن‌غضائری می‌گوید: «بکر بن صالح رازی، جداً ضعیف است و روایات غریب زیادی را به تنهایی نقل می‌کند» .(2)علامه در خلاصه نیز، مانند ابن‌غضائری، او را تضعیف کرده است.(3)ابن‌داوود، او را در قسم دوم که به افراد ضعیف اختصاص داده، آورده و وی را تضعیف نموده و سخن ابن‌غضائری را نیز در تضعیف او نقل کرده است؛ چنان‌که شیخ بهایی در «وجیزه» او را تضعیف کرده است.(4)

## محقق مامقانی می‌گوید:

ضعف بکر بن صالح ضبی رازی که از جمله راویان امام کاظم علیه السلام است، مورد شک و انکار نیست و روایت کسانی که با او همنام باشند، به‌طوری که تمییز او از بکر بن صالح رازی ممکن نباشد نیز از درجه اعتبار ساقط است.(5)

مشهور علما، «محمد بن سنان» را نیز ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید: «درباره او دو دیدگاه وجود دارد: او ضعیف است و همین دیدگاه در میان فقها و علمای رجال، مشهور است» .

مامقانی سپس قول به تضعیف او را از شیخ طوسی (در رجال و فهرست) و نجاشی و ابن‌عقده و ابی‌العباس احمد بن محمد بن سعید و ابن‌غضائری نقل می‌کند. همچنین سخن شیخ مفید را می‌آورد که دربارۀ او گفته است:

محمد بن سنان مورد طعن علما قرار گرفته و اصحاب ما در تضعیف و اتهام او

1- رجال‌النجاشی، ج١، ص٢٧٠.

2- تنقیح المقال، ج١، ص ١٧٨.

3- رجال علامه حلّی، ص٢٠٧.

4- تنقیح‌المقال، ج١، ص١٧٨.

5- همان، ص١٧٩.

ص:36

[به دروغگویی] اختلافی ندارند و هرکس حال او چنین باشد، در مسائل دینی نمی‌توان به او اعتماد کرد.(1)

مامقانی می‌گوید:

از جمله کسانی که او را تضعیف کرده‌اند، محقق در جاهایی از کتاب معتبر، علامه در یک‌جای کتاب مختلف و کاشف‌الرموز، شهید ثانی در باب مهریه زن از کتاب مسالک، صاحب مدارک، محقق اردبیلی در مجمع‌الفائدة و صاحب ذخیره می‌باشند و همین قول به تضعیف از کتاب معتصم، مُنتقی، مشرق‌الشمسین، حبل‌المتین، حاشیۀ ملاصالح، تنقیح، فخری در «مرتّب مشیخۀ صدوق» و کتاب‌های ذکری و روضه و مانند اینها حکایت شده است.(2)

محقق خویی می‌گوید: «تضعیف‌کردن چنین بزرگانی، ما را از اعتماد بر این شخص و عمل به روایات او بازمی‌دارد» .(3)

با اثبات ضعیف‌بودن هر دو حدیث، به سُست‌بودن پایه و اساس حقیقت اولی که ابوبکر جزایری کشف کرده است، پی می‌بریم.

## استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیلۀ این دو حدیث

ابوبکر جزایری می‌نویسد: هدف و مقصود مؤلف (کلینی) از آوردن این دو حدیث روشن است؛ وی درصدد بیان این نکته است که اهل بیت علیهم السلام و به پیروی از آنها شیعیانشان، می‌توانند با علمی که به کتاب‌های آسمانی گذشتگان دارند از قرآن کریم بی‌نیاز باشند و این گامی بسیار بزرگ برای جداکردن شیعه از اسلام است؛ زیرا بدون شک هرکس به هر صورتی که معتقد شود از قرآن کریم بی‌نیاز است، از دایرۀ

1- تنقیح‌المقال، ج٣، ص١٢۴.

2- همان، ج٣، ص١٢۵.

3- معجم رجال الحدیث، ج١۶، ص١۶٠.

ص:37

اسلام و جماعت مسلمین خارج خواهد بود.

وی سپس می‌گوید: کسی که اعتقاد داشته باشد از همۀ قرآن یا بعضی از آن، به هر نحوی از انحاء بی‌نیاز است، در واقع مرتد شده و از اسلام خارج گشته و رشتۀ پیوند او با اسلام و مسلمین پاره شده است.

پاسخ به جزایری: اگر از باب جدل، صحت این دو حدیث را قبول کنیم، باز هم بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کنند.

## پاسخ حدیث اول

این حدیث نمی‌تواند بیانگر بی‌نیازی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها، به وسیله کتاب‌های گذشتگان، از قرآن کریم باشد. بلکه به روشنی دلالت دارد که این کتاب‌ها که از طریق پیامبر (ص) به اهل بیت ارث رسیده، دست‌نخورده و بدون تحریف نزد آنان باقی مانده است و اهل بیت علیهم السلام با وجود اختلاف زبان، به این کتاب‌ها شناخت و آگاهی دارند؛ مرحوم کلینی (ره) نیز همین مطلب را سرفصل و عنوان این باب قرار داده است.

از ظاهر حدیث برمی‌آید که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قسمتی از انجیل را، شاید آن جایی که بر پیامبری حضرت محمد (ص) دلالت می‌کند، برای بُرَیه خواند تا او را ملزم به قبول اسلام کند؛ چنان‌که بریه در همان جلسه اسلام آورد.

آری! نشانه‌های پیامبر ما در تورات و انجیل آمده است و خداوند در قرآن به این مطلب اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:

الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِم (اعراف: ١۵٧)

ص:38

همانا که از فرستاده [خدا] پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر بازمی‌دارد. اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود [از دوش و گردنشان] برمی‌دارد.

ابن کثیر در ذیل این آیه می‌گوید:

این صفت یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ، صفت و نشانه محمد [ (ص) ] در کتاب‌های انبیاست که امت‌های خود را به او بشارت می‌دادند و به آنها دستور می‌دادند که از او پیروی نمایند و این صفات و نشانه‌ها همواره در کتاب‌هایشان بوده و علما و احبارشان، آنها را می‌دانند.(1)

وی همچنین می‌گوید:

همواره پیامبران علیهم السلام صفات و نشانه‌های پیامبر اسلام [ (ص) ] را برای امت‌های خود بیان می‌کردند و به آنها دستور می‌دادند که هر وقت مبعوث شد، او را پیروی و یاری نمایند.(2)

بیهقی نیز گفته است:

خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرمان داد [تا نشانه‌های او را بیان کند] و او هم مژدۀ او را به امتش داد. ازاین‌رو بنی‌اسرائیل پیامبر ما را می شناختند، قبل از اینکه به دنیا بیاید.(3)

بنده می‌گویم: «بر گفتۀ بیهقی، این آیه نیز دلالت می‌کند که خداوند می‌فرماید: وَ إِذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ

1- تفسیر القرآن العظیم، ج٢، ص٢۵١.

2- همان، ج۴، ص٣۶.

3- دلائل النبوة، ج١، ص٨١.

ص:39

مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(1)

استدلال به وسیلۀ تورات و انجیل بر اهل آن ملت‌ها جایز است و هیچ اشکالی ندارد. دراین‌باره بخاری در کتاب صحیح خود، روایتی را از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که می‌گوید:

یهودیان، زن و مردی را که با هم زنا کرده بودند، نزد پیامبر [ (ص) ] آوردند. پیامبر [ (ص) ] به آنها فرمود: «شماها با کسی که زنا می‌کند، چه می‌کنید؟» گفتند: «آنها را با آب داغ می‌سوزانیم و کتک می‌زنیم» . ایشان فرمود: «مگر حکم رجم را در تورات نمی‌یابید؟» گفتند: «نه، چیزی در این‌باره در تورات نمی‌یابیم» . عبدالله بن سلام به آنها گفت: «دروغ می‌گویید. اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید» . [وقتی تورات را حاضر کردند]آن معلّم یهودی که تورات را درس می‌داد، دست خود را بر آیۀ رجم گذاشت و گفت: «پس این چیست؟» وقتی آن را دیدند، گفتند: «این آیۀ رجم است» . آن‌گاه پیامبر [ (ص) ] دستور داد آن زن و مرد را در نزدیکی محل جنازه‌ها که نزدیک مسجد بود، رجم کنند و من دیدم آن مرد زناکار، بر آن زن خم می‌شد تا او را از سنگ‌ها حمایت کند.(2)

ازاین‌رو عده‌ای از علما، به جواز نگهداری تورات و انجیل، بلکه هرگونه کتاب ضالّه فتوا داده‌اند تا در جهت واردکردن نقض یا استدلال ضد کسانی که به آن کتاب‌ها اعتقاد دارند، استفاده شود. بنابراین، ممکن است اهل بیت علیهم السلام نیز به همین سبب آن کتاب‌ها را نزد خود نگه می‌داشتند تا هنگام نیاز، از آنهاستفاده کنند؛ چنان‌که امام علیه السلام با

1- و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. درحالی‌که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده تورات می‌باشم و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. صف: ۶

2- صحیح بخاری، ج۶، ص۴۶ و ر. ک: صحیح مسلم، ج٣، ص١٣٢.

ص:40

بُریه این‌گونه عمل کرد. در تأیید این مطلب، روایتی در کتاب‌های اهل سنت بدین مضون آمده است که شیخ محمد بن علی صبان می‌گوید:

مهدی وقتی قیام کند، تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و تورات را از کوهی در شام بیرون می‌کشد و با آن بر یهود استدلال می‌کند. آن‌گاه عدۀ زیادی از آنان اسلام می‌آورند.(1)

لازم به ذکر است که تحریفات زیادی در کتاب‌های آسمانی موجود در دست مردم وارد شده است. اما کتاب‌های پیغمبران گذشته که نزد اهل بیت علیهم السلام است، هرچند منسوخ شده و زمان عمل به آنها پایان یافته است، خالی از ضلال و گمراهی هستند؛ زیرا خداوند جز حق، چیزی نمی‌گوید و بر مردم، امر باطلی نازل نمی‌کند.

صاحب جواهر (ره) می‌گوید:

کتاب‌های پیغمبران گذشته تا زمانی که تحریف نشده باشند، از کتب ضلال به شمار نمی‌آیند و منسوخ‌شدن آنها باعث ضلالت آنها نمی‌گردد و از این جهت، بعضی از آن کتاب‌ها نزد ائمۀ ما علیهم السلام بوده و چه بسا به بعضی از یاران خود هم نشان می‌دادند. بلکه بعضی از آن کتاب‌ها، مانند زبور، از بهترین کتاب‌های پند و موعظه است؛ زیرا براساس آنچه ما دیده‌ایم، زبور فقط شامل پند و اندرز و مانند اینهاست؛ والله اعلم.(2)

ازاین‌رو، امام علیه السلام در موضوع مورد بحث می‌فرماید:

همان‌طور که پیامبران گذشته می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و همان‌گونه که

1- اسعاف الراغبین، ص١۵٠ و سیوطی در کتابش «العرف الوردی فی اخبار المهدی» که در حاشیۀ کتاب «الحاوی للفتاوی، ج٢، ص٨١» چاپ شده، به نقل از ابوعمرو دانی در سنن خودش از ابن شوذب می‌گوید: «به‌درستی مهدی نامیده شده برای اینکه ایشان به سوی کوهی از کوه‌های شام هدایت می‌کند که از آن تورات را بیرون می‌آورد و به آن بر یهود استدلال می‌کند، پس به دست ایشان جماعتی از یهود اسلام می‌آورند» .

2- جواهرالکلام، ج٢٢، ص۶٠.

ص:41

آنها بیان می‌کردند، ما هم بیان می‌کنیم؛ یعنی آنچه ما از آن کتاب‌ها می‌خوانیم عین همان چیزی است که انبیا علیهم السلام از آن کتاب‌ها می‌خواندند؛ بدون هیچ‌گونه تحریف و تغییری، و همان‌گونه که آنان برای مردم تفسیر و تأویل می‌کردند، ما نیز برای مردم تفسیر و تأویل می‌کنیم.

از سخنان گذشته می‌توان نتیجه گرفت که هرچند ائمه اهل بیت علیهم السلام کتاب‌های پیامبران گذشته را در دست داشتند، ولی آن دسته از علوم و معارفی را به شیعیان خود می‌آموختند که خداوند متعال بر پیغمبرش (ص) نازل فرموده بود. پیامبر (ص) هم آن علوم را به دروازۀ شهر علم و گوش شنوای خویش، حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام تعلیم نمود و آن حضرت نیز آن علوم را به ائمۀ بعد از خود علیهم السلام منتقل کرد. شاعر چه نیکو سروده:

إذا شئت أن تبغی لنفسک مذهباً

و تعلم أن الناس فی نقل أخبار

فدع عنک قول الشافعی و مالک

و أحمد و المروی عن کعب أحبار

و وال أناساً قولهم و حدیثهم

روی جدُّنا عن جبرئیلَ عن الباری(1)

\*\*\*

## پاسخ حدیث دوم

این حدیث نیز بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کند. نهایت دلالت حدیث آن است که امام صادق علیه السلام با دعای الیاس علیه السلام دعا می‌کرد. اما معلوم نیست که این دعا در کتاب‌های آسمانی بیان شده یا امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیامبر (ص) نقل فرموده است.

بر مبنای این احتمال‌ها، حدیث بر بی‌نیازی از کتاب خدا دلالت نمی‌کند؛ زیرا صِرف دعاکردن امام علیه السلام به مانند یکی از انبیای گذشته، دلیل بر آن نیست که بگوییم ایشان از

1- اگر خواستی برای خود مذهبی اختیار کنی و علم به مردم در نقل اخبار پیدا کنی، پس قول شافعی و مالک و احمد و آنچه را از کعب الأحبار نقل شده، رها کن و از کسانی پیروی کن که گفتار و حدیث آنها این باشد که «روایت کرد جدّ ما از جبرئیل از خداوند باری تعالی» .

ص:42

آنچه پیامبر اسلام (ص) آورده، دست برداشته است. اگر هم بپذیریم دعایی را که امام‌صادق علیه السلام می‌خواند، از یکی از کتاب‌های آسمانی گرفته و برای دیگران نقل کرده است، خللی بر ادعای ما وارد نمی‌شود؛ زیرا اشکالی ندارد که امام، مطالبی در زمینۀ دعا و مانند آن را از کتاب‌های پیامبران گذشته که دست تحریف به آنها نرسیده، برای ما بازگو کند. این کار بسیار شایسته‌تر از نقل سخن یهود و نصاراست که علمای اهل‌سنت آن را جایز شمرده‌اند.

روایتی را بخاری و ترمذی و احمد بن حنبل - که لفظ روایت از اینهاست - و ابوداوود و عده‌ای دیگر، از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود:

از من تبلیغ کنید هرچند به یک آیه باشد و از بنی‌اسرائیل هرچه نقل کنید باکی نیست و هرکسی از روی قصد و عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او پر از آتش شود.(1)

ابن حجر عسقلانی در توضیح این حدیث می‌گوید:

در نقل حدیث از آنها هیچ مشکلی نیست؛ زیرا پیامبر [ (ص) ] در ابتدا، بررسی و مطالعۀ کتاب‌های بنی‌اسرائیل و نقل حدیث از آنها را نهی کرده بود و این نهی، قبل از استقرار احکام اسلامی و قواعد دینی واقع شده بود تا مبادا فتنه‌ای رخ دهد. با از بین‌رفتن احتمال خطر، گشایش حاصل شد و پیامبر [ (ص) ] نقل اخبار از آنها و مطالعۀ کتاب‌های ایشان را اجازه دادند؛ چون در شنیدن اخباری که در زمان آنها رخ داده، عبرت‌هایی وجود دارد. شافعی می‌گوید: «روشن است که پیامبر [ (ص) ] دروغ‌گویی در نقل حدیث را اجازه نداده است؛ لذا معنای

1- صحیح بخاری، ج۴، ص ٢٠٧؛ سنن ابی‌داوود، ج٣، ص٢٢٣؛ مسند احمد بن حنبل، ج٢، صص١۵٩، ٢٠٢، ۴٧۴، ۵٠٢ و ج٣، ص۴۶؛ سنن دارمی، ج١، ص١٣۶؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۴٠؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج٢، ص۶٩٧؛ صحیح الجامع‌الصغیر، ج٢، ص۶٠٠؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج٨، صص۵٠ و ۵١؛ الجامع‌الصغیر، ج١، ص۵٧٠.

ص:43

حدیث مذکور چنین می‌شود که از بنی‌اسرائیل احادیثی را نقل کنید که علم به دروغ‌بودن آنها ندارید، و اما مطالبی را که احتمال صحت و وقوع آن را می‌دهید اشکالی ندارد که احادیثی از آنان دربارۀ آن نقل کنید» . (1)

مناوی می‌گوید:

مراد از «حدّثوا عن بنی‌اسرائیل» در حدیث مذکور، این است که قصه‌ها، پند و اندرزها و مانند آن را که معنایشان روشن است، از بنی‌اسرائیل نقل کنید؛ زیرا در نقل این امور، برای خردمندان عبرت‌هاست. بر شما باکی نیست در نقل حدیث از آنها؛ هرچند بدون سند باشد؛ چون آوردن سند به‌سبب فاصلۀ زمانی زیاد، ممکن نیست. پس غلبۀ ظنّ به اینکه آن مطالب از آنهاست، کافی است. بله، اگر معنای آن حدیث و مطلب روشن نباشد، نقل آن اشکال دارد.(2)

جزایری می‌گوید: چگونه قرائت آن کتاب‌های منسوخ و تحریف شده جایز است، حال آنکه وقتی رسول خدا [ (ص) ]، عمر بن خطاب را درحالی‌که برگه‌ای از تورات در دستش بود، می‌بیند، به تندی او را با این گفتار سرزنش می‌کند: «مگر من برای شما شریعتی نورانی و پاکیزه نیاورده‌ام؟»

پاسخ به جزایری: چنان‌که گذشت، کتاب‌های پیامبران گذشته - که نزد اهل‌بیت علیهم السلام باقی هستند - از تحریف مصون مانده است. ازاین‌رو، نقل مطالبی از آنها در موضوعاتی مانند دعا و موعظه جایز است؛ هرچند این کتاب‌ها منسوخ شده‌اند. اما در این سرزنش و نهی پیامبر (ص) (خطاب به عمر) چند احتمال وجود دارد:

الف) شاید این ماجرا در آغاز بعثت بوده، و بعد از استقرار احکام اسلامی در جامعه، این نهی برداشته شده است؛ چنان‌که از ابن حجر نیز این مطلب را نقل کردیم.

1- فتح الباری، ج۶، ص٣٨٨.

2- فیض القدیر، ج٣، ص٣٧٧.

ص:44

ب) شاید پیامبر (ص) چون می‌دانست عمر می‌خواهد به مضمون آن برگه که شامل عقائد فاسد و احکام باطل یا منسوخ است، عمل کند، وی را نهی کرد. این بدان معنا نیست که ایشان نقل مطالبی مانند دعا، موعظه و مانند آن را نهی کرده باشد.

ج) شاید پیامبر (ص) بیم آن را داشت که مسلمانان، به تورات و انجیلی که در دست اهل کتاب است، توجه کنند و به چیزی از آنها اعتقاد پیدا کنند که صحیح نیست یا به چیزی عمل کنند که جایز نیست. ازاین‌رو عمر را نهی کرد تا درِ این فتنه به‌سوی دین باز نشود.(1)

ابوبکر جزایری می‌گوید: هر مسلمانی به هر شکلی از اشکال معتقد شود که از قرآن یا بعض آن بی‌نیاز است، مرتد شده و از دایرۀ اسلام خارج است.

پاسخ به جزایری: ما در اینکه جایز نیست یک مسلمان، قرآن مجید را کنار گذاشته و مهجور نماید یا معتقد باشد با وجود کتاب‌های دیگر، به قرآن نیازی نیست هیچ نزاعی نداریم؛ زیرا بحث در این است که آیا شیعۀ امامیه، چنان‌که جزایری گمان کرده، واقعاً معتقد است که با وجود تورات و انجیل می‌توان از قرآن بی‌نیاز شد؟ !

البته عقیدۀ شیعۀ امامیه دربارۀ قرآن، روشن‌تر از آن است که محتاج به توضیح و بیان باشد. ولی برای روشن شدن ذهن‌ها و پاسخ به یاوه‌گویان، مطالبی را از علمای بزرگ این مذهب دربارۀ عقیده‌شان به قرآن، بیان می‌کنیم:

١. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (ره) (متوفای ٣٨١ه. ق) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن، سخن خدا، وحی، فرستاده و کتاب اوست؛ باطل از پس و پیش در آن راه ندارد؛ از سوی حکیمِ علیم نازل شده، در بردارندۀ داستان‌های

1- مؤلف محترم می‌توانست با استناد به حدیثی که از اهل تسنن در جواز نقل مطالب از کتاب‌های انبیای گذشته رسیده، بر جزایری نقض کند. علاوه بر این، با حدیثی که فقط در منابع اهل تسنن آمده است، نمی‌توان بر کسانی که در صدور و صحت چنین احادیثی تردید دارند، استدلال کرد. مترجم

واقعی است و همانا، گفتاری قاطع و روشنگر است. این کتاب، شوخی نیست؛ خدای تبارک و تعالی ایجادکننده، فروفرستنده، رب و متکلم به آن است.(1)

## ٢. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید:

شیعۀ امامیه معتقد است. . . قرآنی که در دست مسلمانان است، همان کتابی است که خداوند برای پیامبر (ص) نازل فرمود تا معجزۀ او باشد و به وسیلۀ آن تحدّی نماید و همچنین برای آموزش احکام و بیان حلال و حرام باشد؛ به‌درستی‌که در آن، هیچ‌کاستی و زیادتی و تحریفی نیست. این عقیده مورد اجماع شیعه است. ٢(2)٣. شیخ محمدرضا مظفر (ره) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن همان وحی الهی است که از سوی خداوند نازل شده و بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری گشته است؛ در آن، بیان برای هر چیزی هست و در زمینه بلاغت و فصاحت و حقایقی که در خود دارد و معارف عالیه، معجزۀ جاویدان پیامبر (ص) است که بشر از آوردن همانند آن عاجز است و دست تحریف و تغییر در آن راه ندارد. این کتابی که در میان ماست و آن را تلاوت می‌کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر (ص) نازل گشته و هرکس غیر از این را ادعا کند و بگوید، سنت‌شکن، مغالطه‌گر یا شبهه‌افکن است و بر طریق هدایت نیست. بنابراین، قرآن کلام خداست لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ (3). (فصلت: ۴٢)

شگفتا که جزایری با انتخاب این دو حدیث از کتاب کافی و دلیل دانستن آنها بر

1- عقائدالصدوق، ص ٣٠.

2- اصل الشیعة و اصولها، ص ١٣٢.

3- که هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است، عقائدالامامیة، ص ٩۵.

ص:46

اینکه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، با وجود تورات و انجیل تحریف‌شده، خود را از قرآن بی‌نیاز می‌دانند، می‌خواهد به نتیجه‌ای که دلخواهش است، برسد؛ یعنی هرکس اعتقاد داشته باشد که با وجود کتاب‌های آسمانی، به قرآن نیازی ندارد، کافر و مرتد و از دایرۀ اسلام بیرون است و شیعیان به دلالت این دو حدیث، چنین عقیده‌ای دارند. ازاین‌رو ایشان با همین دو حدیث ضعیف و نیز با معنایی که هیچ دلالتی بر آن ندارد، شیعه را تکفیر کرده و نسبت به احادیث صحیح زیادی که کلینی (ره) در کافی در باب فضل قرآن و فضیلت قرائت و عمل به آن آورده، بی‌اعتنا بوده است. درحالی‌که مرحوم کلینی (ره) بخشی جداگانه از کتاب کافی را به قرآن اختصاص داده و عنوان آن را «کتاب فضل‌القرآن» نامیده است و در آن ١٢۴ حدیث در موضوعات گوناگون و باب‌های متنوع به یادگار گذاشته است که به برخی از عناوین این باب‌ها اشاره می‌شود:

باب فضل حامل القرآن؛ بابی در فضیلت کسی که حامل قرآن باشد.

باب من یتعلّم القرآن بمشقّة؛ بابی در ثواب کسی که قرآن را به سختی یاد گیرد.

باب من حفظ القرآن ثم نسیه؛ بابی در حکم کسی که قرآن را حفظ نماید، سپس آن را فراموش کند.

باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن؛ بابی در فضیلت خانه‌هایی که در آنها قرآن خوانده می‌شود.

باب ثواب قرائة القرآن؛ بابی در پاداش قرائت قرآن.

باب قرائة القرآن فی المصحف؛ بابی در فضیلت خواندن قرآن از روی نوشتۀ قرآن.

باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن؛ بابی در پاداش ترتیل قرآن با صدای زیبا.

باب من یظهر الغشیة عند قرائة القرآن؛ بابی در حکم کسی که هنگام قرآن‌خواندن، خود را به غش می‌زند.

باب فی کم یقرأ القرآن و یختم؛ بابی در مدت زمانی که قرآن خوانده و ختم شود.

باب فی أن القرآن یرفع کما أنزل؛ بابی در اینکه قرآن بالا می‌رود، همان‌گونه که نازل

ص:47

شده است.

باب فضل القرآن؛ بابی در فضیلت قرآن. (1)

دربارۀ فضیلت کسی که به قرآن عمل می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، روایتی صحیح از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «حافظ قرآن که بدان عمل کند، همراه فرشتگان پیغامبرِ گرامی و نیکوکردار است»(2)

از جمله روایاتی که دربارۀ سفارش به قرائت قرآن آمده، روایت صحیحۀ حریز از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «قرآن، عهد و فرمان خدا با خلقش است. پس چه شایسته است که انسان مسلمان در عهد و فرمان او بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند»(3)

امام صادق علیه السلام در باب ثواب قرائت قرآن، در روایت صحیحه(4)فضیل بن یسار، می‌فرماید:

چه چیز بازمی‌دارد تاجری را که در بازار مشغول تجارت است از اینکه چون شب‌هنگام به خانه بازمی‌گردد، نخوابد تا یک سوره از قرآن بخواند و به جای هر آیه که می‌خواند، برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او پاک گردد.(5)

مرحوم کلینی (ره) در باب «الردّ إلی الکتاب و السُنّة» روایاتی را آورده که دلالت می‌کنند، هیچ حلال و حرام و هیچ چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند، مگر اینکه در کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) آمده است.

1- ر. ک: جزء دوم اصول کافی، از صص ۵٩۶ - ۶٣۴.

2- اصول کافی، ج٢، ص ۶٠٣.

3- همان، ص ۶٠٩.

4- صحیحه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان عادل امامی به معصوم متصل شود. مترجم

5- اصول کافی، ج٢، ص ۶٠٩.

ص:48

۴٨از دیگر روایات این دسته، صحیحۀ حمّاد است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ چیزی نیست، مگر اینکه دربارۀ آن آیۀ قرآنی یا سُنتی وارد شده است»(1)

در موثّقه(2)سماعه، راوی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) موجود است یا شما هم در آن، گفتاری دارید؟» حضرت فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش هست»(3)

در باب «الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب» نیز روایاتی ذکر می‌کند که انسان را ملزم به عمل‌کردن به احادیثی می‌کنند که موافق با قرآن می‌باشند، و دربارۀ احادیثی که مخالف با قرآن هستند، نیز حکم به دورانداختن می‌کنند.

از جملۀ آن روایات، صحیحۀ ایوب بن حُر است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد، دروغی است خوش‌نما» . (4)

در این باب، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که فرمود:

پیغمبر (ص) در منا سخنرانی کرده، فرمود: «ای مردم! آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود، آن را من گفته‌ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود، من آن را نگفته‌ام»(5)

بنابراین کسی که معتقد به این روایات‌باشد، نمی‌تواند ادعا کند که با وجود کتاب‌های انبیای گذشته - هرچند تحریف نشده باشند - از قرآن بی‌نیاز است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تمسک جُستن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان به قرآن مجید، اعتمادشان بر آن و استدلال‌کردن به وسیلۀ آن، بر کسی پوشیده نیست و انکار این حقیقت، زورگویی آشکار و سفسطه‌ای روشن است.

1- همان، ج١، ص ۶١١.

2- موثقه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان ثقه به معصوم متصل شود، هرچند برخی از آنان غیر امامی باشند.

3- اصول کافی، ج١، ص ۵٩.

4- همان، ص ۶٩.

5- همان.

ص:49

## کشف حقیقت دوم

اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه

[ اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه]

اشاره

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعیان اعتقاد دارند که کسی از صحابه پیامبر [ (ص) ] قرآن را گردآوری و حفظ نکرده، مگر علی و ائمه اهل بیت [ علیهم السلام ].

حدیث اول

صاحب کتاب کافی این اعتقاد را ثابت کرده و با روایتی بر آن استدلال نموده است. کلینی از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «جز دروغگو هیچ‌کس از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را [چنان‌که نازل شده] جمع کرده است و کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام و امامان علیهم السلام پس از وی، آن را چنان‌که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند» .

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) دسته‌ای از روایات را در باب «أنه لم یجمع القرآن کلّه إلا الأئمة علیهم السلام و أنّهم یعلمون علمه کلّه»(1)آورده که یکی از آنها همان حدیثی است

1- اصول کافی، ج١، ص٢٢٨، کتاب‌الحجة، باب «تمامی قرآن را جز ائمه علیهم السلام کسی دیگر جمع نکرده و تنها ایشان همۀ آن را می‌دانند» .

ص:52

که جزایری در بیان حقیقت دوم بدان استناد کرده که در سند این حدیث، «عمرو بن ابی‌مقدام» است که در وثاقت او اختلاف‌نظر است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «در سند حدیث اول اختلاف شده است»(1)از کلمات بزرگان ظاهر می‌گردد که بیشتر علما به تضعیف او نظر دارند.(2)

به هر ترتیب، وثاقت این راوی با دلیل محکم و مورد اعتمادی ثابت نشده است و کلام علما دربارۀ او مختلف است. ابن غضائری در جایی او را توثیق کرده و در سخنی دیگر، وی را تضعیف نموده است.

علامه حلی در کتاب خلاصه، یک‌بار او را در قسم اول (مخصوص راویان موثق) و یک‌بار در قسم دوم (مخصوص راویان ضعیف) ذکر کرده است.(3)ابن داوود نیز در رجالش چنین عمل کرده است.(4)بنابراین به علت مجهول‌بودن حال این راوی، نمی‌توان به حدیث وی اعتماد کرد.

## حدیث دوم

کلینی از محمد بن حسین از محمد بن حسن از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخَّل از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی نمی‌تواند ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست» .

این حدیث نیز با وجود محمد بن سنان و منخَّل، ضعیف است. شرح حال محمدبن سنان قبلاً گذشت. اما منخّل که نام کامل او «منخَّل بن جمیل اسدی» است، بسیار ضعیف است.

1- مرآة العقول، ج٣، ص٢٠.

2- ر. ک: تنقیح‌المقال، ج٢، ص٣٣۴ و رجال علامه، ص ٢۴١.

3- رجال علامه، صص ١٢٠ و ٢۴١.

4- ر. ک: تنقیح‌المقال، ج٢، ص ٣٢۴.

ص:53

نجاشی دربارۀ او می‌گوید: «وی ضعیف و روایتش فاسد است»(1)ابن‌غضائری می‌گوید: «او ضعیف است و در مذهبش غلو وجود دارد»(2)علامه می‌گوید: «او کوفی و ضعیف است و در مذهبش غلو و مبالغه‌گویی وجود دارد» .

محمدبن مسعود می‌گوید: «از علی بن حسن(3)دربارۀ منخل بن جمیل سؤال کردم، گفت: او چیزی نیست و متهم [به دروغگویی] است»(4)مامقانی می‌گوید: «همه علما بر ضعف او اتفاق‌نظر دارند»(5)

اما دیگر روایات این باب همگی دلالت می‌کنند که علم به تمام قرآن نزد ائمه اطهار علیهم السلام است؛ به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

- سلمة بن محرز می‌گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «از جمله علومی که به ما داده شده، علم تفسیر قرآن و احکام آن و علم تغییر زمان و حوادث آن است. . .» . سپس فرمود: «اگر رازنگه‌دارانی یا افراد مورد اطمینانی را می‌دیدیم، می‌گفتیم(6)و خداوند یاری‌رسان است» .

- عبدالاعلی مولی آل‌سام گوید:

شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «به خدا سوگند! من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم؛ چنان‌که گویی در کف دست من است؛ در قرآن خبر آسمان

1- رجال نجاشی، ج٢، ص ٣٧٢.

2- ر. ک: تنقیح المقال، ج٣، ص ٢۴٧.

3- در متن عربی علی بن الحسین آمده است. ولی در مصدر آن علی بن الحسن می‌باشد که مقصود از آن علی بن‌حسن بن علی بن فضال، استاد محمد بن مسعود عیاشی است. مترجم

4- رجال علامه، ص ٢۶١.

5- تنقیح المقال، ج٣، ص ٢۴٧.

6- مجلسی در مرآة العقول، ج٣، صص ٣٢ و٣٣ می‌گوید: «أوعیة» جمع وعاء است. . . ؛ یعنی قلب‌هایی که رازها را پنهان و محافظت می‌کنند.

ص:54

و زمین و خبر گذشته و آینده است؛ خدای عزوجل می‌فرماید: بیان هر چیز در آن است»(1)

- نیز عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند! علم همۀ کتاب نزد ماست»(2)

- در حسنه(3)یا صحیحۀ بُرید بن معاویه آمده است:

برای امام باقر علیه السلام آیۀ شریفۀ قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ(4)را خواندم. حضرت فرمود: «خدا ما را قصد کرده و علی علیه السلام بعد از پیغمبر (ص) ، اول ما و افضل ما و بهترین ما خاندان است»(5)

با توجه به اینکه در اینجا درصدد بیان معرفت ائمه علیهم السلام به علم کتاب خدا نیستیم، تنها به بررسی دو حدیث اوّل این باب می‌پردازیم؛ احادیثی که جزایری، حقیقت دوم خودش را بر اساس آنها بیان کرده است.

## اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث

جزایری می‌گوید: این اعتقاد که جز ائمه اهل بیت شخص دیگری از مسلمانان قرآن را جمع‌آوری و حفظ نکرده، فاسد و باطل است و هدف از این سخن، تکفیر همه مسلمانان، جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست و همین در فساد و بطلان و شرّبودن

1- الکافی، ج ١، ص ٢٢٩.

2- همان، ص ٢٣٠.

3- حسنه به روایتی گفته می‌شود که با راویان امامی به معصوم متصل شود، برخی از آنان عادل و برخی دیگر ممدوح باشند. تردید مصنف در اینکه روایت صحیحه است یا حسنه، به علت وجود ابراهیم بن هاشم در سند حدیث است که گروهی او را توثیق کرده و گروهی او را ممدوح می‌دانند. مترجم

4- بگو کافی است که خداوند کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. رعد:۴٣

5- الکافی، ج ١، ص ٢٢٩.

ص:55

این عقیده کافی است.

پاسخ به جزایری: منظور از جمع‌آوری و حفظ قرآن در دو حدیث ذکر شده، جمع‌کردن سوره‌ها و آیات قرآن در یک کتاب نیست. بلکه مقصود، یکی از دو معنای زیر است:

## معنای اول

منظور از جمع‌آوری و حفظ، علم به تفسیر قرآن و شناخت احکام و معارف آن است. شاهد این معنا فرمودۀ امام علیه السلام در حدیث دوم است که فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست» .

از این روایت ظاهر می‌شود که اگر مراد از جمع‌آوری قرآن در این حدیث، جمع‌آوری الفاظ قرآن در یک کتاب باشد، بی‌شک بیشتر مسلمانان می‌توانستند ادعا کنند که تمام قرآن نزد آنهاست. اما ادعای علم به قرآن و شناخت آیات و معانی ظاهری و باطنی آن، همان‌گونه که خداوند متعال نازل فرموده است، فقط توسط اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت گرفته و هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است. فرمودۀ امام علیه السلام به «ظاهر و باطن قرآن» نیز به همین مطلب اشاره دارد؛ زیرا این اصطلاح ظاهر و باطن قرآن(1)دربارۀ معانی قرآن به کار می‌رود، نه الفاظ آن و جمع‌کردن ظاهر و باطن قرآن، به‌معنای احاطه و اشراف بر معانی تمام آیات کتاب خداست. بنابراین اگر منظور از ظاهر، لفظ قرآن و مقصود از باطن، معنای آن است، در این صورت معنا چنین می شود: «به‌جز اوصیای پیغمبر (ص) هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که علم به همۀ الفاظ و معانی قرآن نزد اوست» .

اگر مراد از جمع‌آوری قرآن، همان جمع‌کردن کامل الفاظ آن در یک کتاب باشد، به هیچ وجه درست نیست که بگوییم، جز امام علی علیه السلام، ائمۀ دیگر علیهم السلام نیز قرآن را جمع

1- ظاهر: آنچه معنایش روشن باشد؛ باطن: آنچه تأویلش پنهان باشد.

ص:56

کرده‌اند؛ زیرا اگر حضرت علی علیه السلام قرآن را جمع کرده باشد، چگونه برای ائمه دیگر ممکن می‌شود جمع‌کردن آنچه قبلاً جمع شده است؟ !

از ظاهر احادیث برمی‌آید که همۀ روایات این باب برای تأکید این حقیقت بیان شده‌اند که ائمه اهل بیت علیهم السلام، تفسیر قرآن و تمام معانی آن را می‌دانستند و احکام قرآن را آن‌چنان‌که خدا اراده کرده، می‌شناختند و هیچ‌کس از این امت نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. اما معنایی که جزایری برای جمع قرآن بیان کرده، از این دو حدیث و دیگر احادیث این باب فهمیده نمی‌شود.

## معنای دوم

مقصود از جمع‌آوری قرآن، آن‌چنان‌که نازل شده، یعنی گردآوری آن در یک کتاب؛ به این ترتیب که آیات منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی و به ترتیب نزول آیات باشد و جمع‌آوری قرآن به این صورت برای هیچ‌یک از امت پیامبر (ص) حاصل نشد، مگر برای حضرت علی علیه السلام.

روایتی را ابن سعد و ابن ابی‌داوود و غیر این دو، از محمد بن سیرین نقل کرده‌اند که می‌گوید:

هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام در بیعت با ابوبکر تأخیر کرد. ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: «آیا از امیرشدن ما ناخرسندی؟» فرمود: «نه. ولی با خود سوگند خوردم که جز برای نماز، عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع‌آوری کنم» . و گمان همه این بود که ایشان قرآن را به ترتیب نزول آیات جمع کرده است. محمدبن‌سیرین می‌گوید: «اگر کسی دستش به آن کتاب برسد، به علم حقیقی دست یافته است»(1)

1- الطبقات الکبری، ج٢، ص٣٣٨؛ المصاحف، ص ١۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ١٧٣؛ الإتقان فی علوم‌القرآن، ج ١، ص١٢٧؛ کنزالعمال، ج٢، ص ۵۵٨؛ حلیة الاولیاء، ج١، ص۶٧؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴١.

ص:57

سیوطی می‌گوید:

ابن اشته در مصاحف، این حدیث را به صورت دیگر از ابن سیرین نقل کرده است که در آن آمده، او (علی علیه السلام) در مصحف خودش، ناسخ و منسوخ را نوشته است. ابن سیرین می‌گوید: «به جست‌وجوی آن کتاب پرداختم و نامه‌ای دراین‌باره به مدینه نوشتم، ولی آن را نیافتم»(1)

\*\*\*

## لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری

لازم اول: تکفیر مسلمانان غیر شیعه

گفتۀ ابوبکر جزایری که، هدف از این اعتقاد، تکفیر همۀ مسلمانان به جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست، گفتاری مردود و باطل است؛ زیرا اعتقاد به اینکه اهل بیت علیهم السلام ظاهر و باطن تمام قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، یعنی علم به تفسیر قرآن داشته و معانی و احکام قرآن را آن‌گونه که خدا اراده کرده است، فهمیده‌اند و کسی جز آنها چنین علم و شناختی ندارد، مستلزم تکفیر هیچ‌یک از اهل قبله نیست؛ بلکه این مسئله از باب تمام کردن نعمت از سوی خداوند بر این امت است که میان آنان امامانی هدایتگر به‌سوی حق و عدالت قرار داده است.

اگر هم فرض کنیم که مراد از جمع قرآن در اینجا، همان جمع‌آوری الفاظ قرآن باشد، چنان‌که جزایری گمان کرده، باز هم مستلزم تکفیر هیچ‌یک از مسلمانان نیست؛ زیرا قرآن کامل فقط نزد ائمه علیهم السلام و شیعیان آنهاست و درباره مسلمانانی که قرآن را به صورت ناقص گرفته‌اند، که بعضی از آیات یا کلمات آن افتاده است، می‌توان احتمال داد که آن مقدار نقص و افتادگی، از مسائلی باشد که اعتقاد به آنها واجب و لازم نیست و جهل به آن، ضرری به اعتقاد یک مسلمان وارد نمی‌کند. اگر شناختن و اعتقادداشتن

1- الإتقان فی علوم القرآن، ج١، ص ١٢٧.

به تمام آنچه در قرآن است، لازم بود، بر هر مسلمانی واجب می‌شد که به تمام علوم قرآن و احکام آن، علم، و به معانی آن، شناخت پیدا کرده و به مضامین آن معانی نیز معتقد گردد. درحالی‌که هیچ‌کس چنین حرفی را نمی‌زند.

ابوبکر جزایری در ادامۀ سخن خود، لوازم این اعتقاد را، که از میان امت، فقط اهل‌بیت علیهم السلام الفاظ کامل قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، بیان می‌کند و چون ثابت کردیم فهم جزایری از «جمع قرآن» درست نیست، دیگر نیازی نیست که به آن لوازم باطل پاسخ داده شود، اما برای اینکه باطل بودن آنها آشکار گردد، آنها را بیان می‌کنیم.

## لازم دوم: دروغگوشمردن حافظان قرآن

جزایری می‌نویسد: لازمه این اعتقاد، دروغگوشمردن کسانی است که جمع و حفظ قرآن را در سینه‌یا در مصحف خویش ادعا کرده‌اند؛ همانند عثمان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و صدها نفر دیگر از صحابۀ رسول الله [ (ص) ].

پاسخ به جزایری: حدیث مذکور به صراحت دلالت دارد بر اینکه اگر کسی جز ائمۀ اهل بیت علیهم السلام ادعا کند که به احکام قرآن علم داشته و معانی ظاهری و باطنی آن را، چنان‌که خداوند اراده فرموده است، می‌فهمد، دروغگوست. اما بر دروغگوشمردن کسی که قرآن را در سینه حفظ کرده یا آن را در مصحف جمع کرده باشد، هیچ‌دلالتی ندارد. بلکه در حفظکردن قرآن به این معنا، جای شک و تردید نیست؛ زیرا بسیاری از مردم، حتی نوجوانانی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، می‌توانند آن را حفظ کنند.

آری اگر مراد از «جمع قرآن» جمع‌آوری آن به ترتیب نزول آن باشد، یعنی قرارگرفتن منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی، در این صورت صحیح است که بگوییم هرکس ادعای حفظ و جمع قرآن بر این معنا را داشته باشد، دروغگوست؛ زیرا هیچ‌یک از صحابۀ پیامبر (ص) جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را نکرده و چنین علمی را دارا نیست. شاهد این مدعا روایاتی است که اهل تسنن نقل کرده‌اند.

ابونعیم اصفهانی و ابن عساکر و عده‌ای دیگر، روایتی را از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که می‌گوید: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی، ظاهر و باطنی است و همانا علم ظاهر و باطن نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»(1)

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از این حقیقت خبر داده است. به‌طوری‌که در روایت ابن‌سعد و ابونعیم و عده‌ای دیگر، می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم! هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم دربارۀ چه چیزی و در کجا و بر نفع یا ضرر چه کسی نازل شده است. همانا پروردگارم به من دلی روشن و پرفهم و زبانی راستگو و گویا بخشیده است.(2)

در نقل دیگر، ابن سعد و عده‌ای دیگر، از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «از من دربارۀ کتاب خدا بپرسید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه»(3)

## لازم سوم: گمراه‌دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه

جزایری می‌گوید: [و لازم می‌آید]گمراهی همۀ مسلمانان، مگر شیعیان اهل بیت؛ زیرا کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست؛ چون احتمال دارد آن قسمتی از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده باشد، شامل مطالبی از نوع عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد.

پاسخ به جزایری: ما قبلاً مقصود و مفهوم حدیث را توضیح دادیم و با توجه به معنایی که برای آن شد، این روایت هیچ‌گاه مستلزم کفر و گمراهی مسلمانان نمی‌شود. برخلاف آنچه جزایری بیان می‌کند، حتی اگر معانی حدیث همان باشد که او گمان

1- حلیة الاولیاء، ج ١، ص ۶۵؛ زندگی‌نامه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج٣، ص٣٢.

2- حلیة الاولیاء، ج١، ص ۶٨؛ الطبقات الکبری، ج٢، ص ٣٣٨.

3- الطبقات الکبری، ج٢، ص ٣٣٨.

کرده، باز هم لازم نمی‌آید کسی از اهل قبله را تکفیر کنیم. همچنین سخن وی که می‌گوید «کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست» نادرست است؛ زیرا کسی که قرآن را به صورت ناقص دریافت کند و به آن عمل نماید، تا جایی که ضرورتی از دین را، که ضروری بودن آن معلوم باشد، انکار نکند، تکفیر او جایز نیست.

دلیلی هم که جزایری برای ادعای خود می‌آورد و می‌گوید: (زیرا خدا را به تمام آنچه تشریع کرده، عبادت نکرده است) ، درست نیست؛ زیرا بر فرض کم‌شدن چیزی از قرآن، احتمال دارد آن افتادگی از واجبات عبادی نباشد و اگر هم از واجبات باشد، در سنت شریف نبوی بیان شده است. علاوه بر این، کسی که بعضی از تکالیف شرعی خود را به دلیل عذری همچون جهل به حکم و مانند آن انجام ندهد، به کفر و گمراهی متّصف نمی‌شود.

در پاسخ به این قسمت از سخن جزایری که می‌گوید: «زیرا احتمال دارد آن قسمت از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده، شامل عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد» ، باید گفت: احتمال وجود چنین مطالبی نمی‌تواند رافع احتمال عدم وجود آنها باشد و ممکن است آن چیزی که بر فرض از قرآن کم شده، از نوع آداب و مستحبات باشد، نه از اصولی که اعتقاد به آنها واجب باشد. حتی اگر بپذیریم آن نقص در قرآن، از اصولی بوده که اعتقاد به آنها واجب است، بازهم لازم نمی‌آید کسی را تکفیر کنیم؛ زیرا احتمال دارد آن عقائد، در سنت متواتر پیامبر (ص) آمده باشد و مسلمانان به آنها عمل کرده باشند.

## لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال

ابوبکر جزایری می‌نویسد: لازمۀ این اعتقاد، تکذیب خداوند متعال در آیۀ شریفۀ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ(1)است و تکذیب خداوند، بالاترین نوع کفر است.

1- بی‌تردید، ما قرآن را نازل کردیم و ما به‌طور قطع نگهدار آنیم. حجر: ٩ .

ص:61

پاسخ به جزایری: این اعتقاد که خداوند متعال، فهم معانی ظاهری و باطنی قرآن و شناخت تمام احکام آن را به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است، موجب تکذیب خدای متعال و پیامبرش (ص) نمی‌شود. حتی اگر بگوییم جز اهل بیت علیهم السلام هیچ‌کس قرآن را آن‌چنان‌که نازل شده، جمع‌آوری نکرده است، باز هم این گفته با آیۀ مبارکه منافات ندارد؛ زیرا نتیجه این می‌شود که همانا خداوند، قرآن را به وسیلۀ امامان بر حق، حفظ و نگهداری کرده است.

اگر این روایت ضعیف کافی، که دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام قرآن را به معنایی که گفتیم جمع‌آوری کرده‌اند، مستلزم تکذیب خدای متعال در آیۀ شریفۀ مذکور(1)باشد، پس روایات زیادی که اهل سنّت نقل کرده‌و بر سقوط برخی کلمات، آیات و حتی سوره‌هایی از قرآن کریم دلالت دارد و اهل سنت آن‌را صحیح می‌دانند چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت. آیا این‌گونه روایات، مستلزم تکذیب خداوند متعال در حفظ و نگهداری کتاب عزیز نیست؟ ! به‌خصوص که اهل سنّت به وجود قرآنی غیر از این قرآن که در دست مسلمانان است، اعتقاد ندارند!(2)در اینجا به تعدادی از این روایات در قالب چند دسته اشاره می‌کنیم:

دستۀ اول: روایاتی است که بیانگر از بین‌رفتن و کم‌شدن تعدادی از سوره‌های قرآن است؛ مانند روایتی که مسلم و دیگران، از ابی‌الاسود نقل کرده‌اند که می‌گوید:

ابوموسی اشعری، قاریان بصره را طلبید؛ سیصد نفر از آنان نزد وی آمدند. ابوموسی به آنها گفت: «شما بهترین مردم و قاریان اهل بصره هستید. پس

1- حجر: ٩.

2- اگر کسی به وجود قرآنی غیر از این قرآن رایج اعتقاد داشته باشد، وجود روایاتی که دلالت بر کم‌شدن سوره یا آیاتی از قران دارد، تکذیب خداوند نخواهد بود؛ زیرا خداوند قرآن اصلی را به دست کسانی حفظ کرده است. ولی با وجود اعتقاد به اینکه قرآنی غیر از این قرآن وجود ندارد، لازمه احادیثی که اهل سنت در کم‌شدن بعضی از آیات یا سوره‌ها نقل کرده‌اند این است که خداوند دروغ گفته و قرآنش را حفظ نکرده است. مترجم

ص:62

قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا زمانی طولانی نخواهد گذشت که دل‌های شما سخت می‌گردد، چنان‌که دل کسانی که قبل از شما بودند سخت شد. ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طولانی و تندبودن، مثل سورۀ برائت بود که همه آیاتش را فراموش کرده‌ام، مگر این مقدار از آن: لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلّا التراب(1)و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه به یکی از مسبّحات(2)بود. ولی آن را فراموش کردم و فقط چند آیه از آن را حفظم: یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة»(3)

دستۀ دوم: روایاتی که بر کاستی سوره‌های برائت و احزاب دلالت می‌کند.

حاکم [نیشابوری] و هیثمی و عده‌ای دیگر، از حذیفه نقل کرده‌اند که گفته است: «شما یک‌چهارم سوره‌ای را می‌خوانید و آن را سورۀ «توبه» می‌نامید، درحالی‌که نام آن، سورۀ عذاب است»(4)

روایتی را حاکم نیشابوری آورده و آن را صحیح شمرده و احمد بن حنبل نیز نقل کرده - که ما از او نقل می‌کنیم - و سیوطی و بیهقی و طیالسی و دیگران نیز این حدیث را از از زر بن حبیش نقل کرده‌اند که می‌گوید:

1- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر]از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت، و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

2- . به سوره‌هایی می‌گویند که با کلمۀ «سبَّح و یسبِّح» آغاز شده باشند. [و شامل پنج سوره: حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن است].

3- مستدرک، ج٢، ص ٣٣١؛ مجمع الزوائد، ج٧، ص ٢٨ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در أوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل‌سنت ثقه‌اند.

4- مستدرک، ج٢، ص ٣٣١؛ مجمع الزوائد، ج٧، ص ٢٨ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در أوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل‌سنت ثقه‌اند.

ص:63

می‌شماری؟» گفتم: «٧٣ آیه» . گفت: «فقط همین؟ ! من این سوره را به مقدار سورۀ بقره دیدم و در آن، این آیه را می‌خواندیم: «الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة نکالاً من الله و الله علیم حکیم» . (1)

این روایت با عبارت دیگری نیز آمده است که اُبی بن کعب گفت: «سورۀ احزاب را به چند آیه می‌خوانید؟» راوی می‌گوید: «هفتاد و چند آیه» . اُبی گفت: «به‌درستی که این سوره را با رسول خدا [ (ص) ] به اندازۀ بقره یا بیشتر می‌خواندیم و در آن آیۀ رجم بود» .(2)

دستۀ سوم: روایاتی است که دلالت می‌کند بر از بین‌رفتن آیاتی از قرآن که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

١. آیۀ رجم: بخاری، مسلم، - لفظ روایت از مسلم است - ترمذی، ابوداوود، ابن جامعه، مالک، احمد، حاکم، بیهقی، هیثمی و دیگران، از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که:

عمر بن خطاب درحالی‌که بر منبر رسول خدا [ (ص) ] نشسته بود، گفت: «همانا خداوند، محمد [ (ص) ] را به حق برانگیخت و قرآن را بر او نازل کرد و از آنچه بر او نازل شد، آیۀ رجم بود. آن آیه را می‌خواندیم و به حافظه سپردیم و فهمیدیم. رسول خدا [ (ص) ] رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم.

پس می‌ترسم اگر بر مردم، زمان طولانی بگذرد، کسی بگوید ما آیۀ رجم را

1- پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کنند، پس آنها را سنگسار کنید، البته این مجازاتی از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است. مستدرک، ج۴، ص ٣۵٩؛ مسند احمد، ج۵، ص ١٣٢؛ السنن الکبری، ج٨، ص٢١١؛ کنز العمال، ج٢، ص۴٨٠؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٧٣؛ درّالمنثور، ج۶، ص۵۵٨ از عبدالرزاق در «المصنف» و طیالسی و سعید ابن منصور و عبدالله بن احمد در «زوائد المسند» و ابن منیع و نسائی و ابن منذر و ابن انباری در «المصاحف» و دارقطنی در «الأفراد» و حاکم و ابن مردویه و ضیاء در «المختارة» نقل کرده است. این حدیثی است که سندش صحیح است، ولی صحیح بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند.

2- مسند احمد، ج ۵، ص ١٣٢.

ص:64

در کتاب خدا نمی‌یابیم؛ آن‌گاه به‌سبب ترک واجبی که خدا نازل فرموده، گمراه گردند. . .»(1)

طبق روایت ابی‌داوود، عمر می‌گوید: «به خدا قسم اگر نبود که مردم گویند: عمر چیزی را به کتاب خدای عزّوجلّ اضافه کرده، حتماً آیۀ رجم را در کتاب خدا می‌نوشتم»(2)

طبق روایت موطّأ نیز عمر گفته است:

برحذر باشید از اینکه به‌سبب آیۀ رجم به هلاکت برسید، به اینکه گوینده‌ای بگوید: «دو حد از حدود را در کتاب خدا نمی‌یابیم» . به تحقیق که رسول‌خدا [ (ص) ] و ما، به حکم رجم عمل کردیم و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، اگر مردم نگویند که عمر در کتاب خدا دست بُرد، حتماً آن را می‌نوشتم:

«الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة»(3)؛ زیرا ما آن را تلاوت می‌کردیم.(4)

حاکم از ابی‌امامه نقل می‌کند که خاله‌اش به او خبر داد: رسول خدا [ (ص) ] آیۀ رجم را بر ما خواند: «الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة بما قضیا من اللذة»(5).(6)

1- صحیح مسلم، ج٣، ص١٣١٧؛ صحیح بخاری، ج٨، صص ٢٠٨ و ٢٠٩؛ سنن ترمذی، ج۴، صص ٣٨ و ٣٩؛ سنن ابی‌داوود، ج۴، صص١۴۴ و ١۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج٢، ص٣۵٩؛ موطأ [ابن مالک]، ص ۴۵٨؛ مستدرک، ج۴، ص٣۵٩: این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌نظر است. السنن الکبری، ج٨، صص٢١٢ و ٢١٣؛ مجمع‌الزوائد، ج۶، ص ۵ و ۶.

2- سنن ابی‌داوود، ج۴، صص ١۴۴ و ١۴۵ و البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج٣، ص ٨٣۵، آن را صحیح شمرده است؛ إرواء الغلیل، ج٨، ص ٣؛ زرکشی در البرهان فی علوم القرآن، ج٢، ص٣۶ گفته: ظاهر سخن عمر اگر نبود که مردم می‌گویند. . . تا آخر این است که نوشتن آیۀ سنگسار جایز است و فقط ترس از گفته مردم او را از نوشتن بازداشته است؛ چه بسا چیزی که خودش جایز است، ولی مانعی خارجی از انجام آن جلوگیری می‌کند و اگر یک مطلب جایز باشد، لازم است ثبت‌شدن آن؛ زیرا ثبت‌شدن، شأن نوشته است.

3- پیرمرد و پیرزن [زناکار]را سنگسار کنید.

4- موطأ، ص ۴۵٨.

5- هرگاه پیرمرد و پیرزن زنا کنند، پس البته آنها را سنگسار کنید به‌خاطر لذتی که برده‌اند.

6- مستدرک [بر صحیح بخاری و مسلم]ج ۴، ص ٣۵٩؛ و حاکم گوید: «این حدیثی است که سندش صحیح است و آن دو بخاری و مسلم به این شکل نیاورده‌اند» . ذهبی هم با او موافق است.

ص:65

٢. آیۀ دوم: این آیه در حدیثی طولانی که بخاری از ابن‌عباس نقل کرده، به نقل از عمر آمده است:

یکی از آیاتی که از کتاب خدا می‌خواندیم، این بود: «أن لا ترغبوا عن آبائکم، فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم» در نقلی دیگر آمده است: «إن کفراً بکم أن ترغبوا عن آبائکم»(1)

٣. آیۀ سوم: بیان این آیه، در دستۀ اول گذشت و آن، آیۀ «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب»(2)

احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، روایتی را از ابن‌عباس نقل می‌کنند که می‌گوید:

مردی نزد عمر آمد و از او کمک خواست؛ عمر پی‌درپی به سر و وضع او نگاه می‌کرد تا نشانه‌های دست‌تنگی را در او بیابد. عمر به او گفت: «چقدر مال داری؟» گفت: «چهل شتر دارم» . ابن عباس گفت: «خدا و رسولش [ (ص) ] راست گفتند: اگر برای فرزند آدم دو بیابان از طلا بود، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خداوند توبۀ کسی که توبه کند، می‌پذیرد» . عمر گفت: «این چه بود که خواندی؟» گفتم: «این آیات را اُبی بن کعب برای من خوانده است» . عمر گفت: «پس با هم به نزد وی برویم» . وقتی پیش ابی رسیدند، عمرگفت: «ابن عباس چه می‌گوید؟» ابی گفت: «رسول‌خدا [ (ص) ] این چنین برای من خوانده است» . عمر گفت: «آیا آن را در مصحف نوشته‌ای؟» گفت: «آری»(3)

1- از پدران خود بیزار نگردید؛ زیرا این برای شما کفر است که از پدران خود بیزار باشید؛ صحیح بخاری، ج ٨، ص٢١٠.

2- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر]از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

3- از مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١۴١؛ هیثمی می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند» .

ص:66

روایتی را ترمذی - لفظ روایت از اوست- و احمد بن حنبل و طیالسی و حاکم نیشابوری و سیوطی و هیثمی و دیگران، از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) به او فرمود:

همانا خداوند به من امر فرموده تا بر تو [آیاتی را] قرائت کنم. پس برای او قرائت فرمود: لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتاب(1)و در این سوره چنین قرائت فرمود:

«إن ذات الدین عند الله الحنیفة المسلمة لا الیهودیة و لا النصرانیة من یعمل خیراً فلن یکفره»(2)و همچنین برایش قرائت فرمود: «لو أن لابن آدم وادیاً من مال لابتغی إلیه وادیاً ثانیاً و لو کان ثانیاً لابتغی إلیه وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلّا التراب و یتوب الله علی من تاب»(3)

دستۀ چهارم: روایاتی که دلالت دارند که در بعضی از آیات، کلماتی کم یا اضافه شده است؛ از جملۀ آنها، روایت بخاری است که می‌گوید:

ابودرداء از علقمه سؤال می‌کند: عبدالله بن مسعود چگونه آیات وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی(4)را قرائت می‌کرد؟ گفتم: الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی ، ابودرداء گفت: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر [ (ص) ] شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند» (5)

1- بینه: ١.

2- اصل دین نزد خدا، دین حنیف اسلام است، نه یهودیت و نه نصرانیت؛ هرکس عمل خیر انجام دهد، هرگز پاداشش کفران نشود.

3- اگر برای فرزند آدم بیابانی از مال می‌بود، هر آینه به دنبال بیابان دوم می‌گشت و اگر بیابان دوم را می‌داشت، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خدا توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۵، ترمذی می‌گوید: «این حدیث، حسن و صحیح است» ؛ مسند احمد، ج۵، ص ١٣٢؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٧٣؛ مستدرک [بر صحیحین]، ج ٢، صص ٢٢۴ و ۵٣١؛ حاکم در دو جا می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند» . ذهبی نیز با او هم‌عقیده است. مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١۴٠؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص ۶٨٨؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص۵٣۶.

4- اللیل: ١ و ٢.

5- صحیح بخاری، ج ۵، ص ٣١.

ص:67

در روایت دیگری چنین آمده است:

پس قرائت کرد: «وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی والذَّکَرَ وَ الْأُنْثی» پس گفت: «پیامبر [ (ص) ] آن را برای من دهان به دهان (بدون واسطه) قرائت فرمود و همواره آنها [سخن] مرا رد می‌کردند»(1)

از دیگر روایات، روایتی است که حاکم و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که ایشان قرائت فرموده است: «والْعَصْرِ و نَوائِبِ الدَّهرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْر»(2)

مسلم و عده‌ای دیگر، در روایتی از ابی‌یونس (آزادشدۀ عایشه) نقل کرده‌اند که گفت:

عایشه به من دستور داد تا قرآنی برای او بنویسم و به من گفت: «هر وقت به آیۀ حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی(3)رسیدی، به من خبر بده. وقتی به آن آیه رسیدم، به او خبر دادم، و او بر من چنین املاء کرد: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ صَلاةِ العَصْرِ وَ قُومُوا لِلهِ قانِتین» . عایشه گفت: «این آیه را از رسول خدا [ (ص) ] شنیدم»(4)

دستۀ پنجم: روایاتی که دلالت دارند معوذتین (سورۀ فلق و ناس) جزء قرآن نیستند.

در این زمینه می‌توان اشاره کرد به روایتی که عبدالله بن احمد بن حنبل در اضافات مسندش از عبدالرحمان بن یزید آورده است که می‌گوید: «عبدالله بن مسعود، معوذتین

1- صحیح بخاری، ج ۵، ص ٣۵.

2- مستدرک، ج ٢، ص ۵٣۴؛ حاکم می‌گوید: «سند حدیث صحیح است و آنها بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند» . ذهبی نیز با او هم‌عقیده است؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص ۶٢١؛ تفسیر طبری، ج ٣٠، ص ١٨٧.

3- بقره: ٢٣٨.

4- صحیح مسلم، ج ١، ص ۴٣٧؛ سنن ترمذی، ج۵، ص٢١٧؛ سنن نسائی، ج ١، ص ٢٣۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ١، ص١١٢.

ص:68

را از قرآن‌های خودش پاک می‌کرد و می‌گفت: این دو از کتاب خدا نیستند»(1)

سیوطی می‌گوید:

احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه، از طریق صحیح از ابن عباس و ابن مسعود نقل کردند که او معوذتین را از قرآن پاک می‌کرد و می‌گفت: «قرآن را با غیر قرآن در هم نیامیزید؛ همانا آنها از کتاب خدا نیستند. پیامبر فقط دستور فرموده بود که به وسیله آن دو، استعاذه و پناه جویند و هیچ‌گاه ابن‌مسعود آن دو سوره را قرائت نمی‌کرد»(2)

این در حالی است که آنها از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند به اینکه حضرت فرموده است: «هرکس دوست داشته باشد قرآن را نو و تازه بخواند، آن‌چنان‌که نازل شده، پس آن را بر طبق قرائت ابن ام عبد (ابن مسعود) قرائت نماید»(3)

از ابن عباس روایت شده است:

پیامبر [ (ص) ] در هر سال، یک بار قرآن را بر جبرئیل علیه السلام عرضه می‌کرد. هنگامی که سال وفات ایشان فرا رسید، دو بار قرآن را بر او عرضه کرد و آخرین قرائت قرآن، قرائت عبدالله بود.(4)

1- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ١٢٩ و ١٣٠؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١۴٩ آن را آورده و گفته است: عبدالله بن احمد و طبرانی نیز آن را روایت کرده‌اند که رجال روایت عبدالله، صحیح و رجال روایت طبرانی، ثقه هستند.

2- الدرّالمنثور، ج ٨، ص ۶٨٣؛ مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١۴٩، هیثمی گوید: «بزار و طبرانی هم آن را روایت کرده‌اند و رجال سند روایت آنها همگی ثقه هستند» .

3- سنن ابن ماجه، ج ١، ص ۴٩؛ مسند احمد، ج ١، صص ٧، ٢۶، ٣٨، ۴۴۵ و ۴۵۴؛ مستدرک، ج ٣، صص ٢٢٧ و ٣١٨؛ حاکم گفته است: «این روایت طبق شرایط شیخین مسلم و بخاری صحیح است» . ذهبی با او هم‌نظر است. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٨٧ روایت را از طریقی آورده که رجال بعضی از آن طریق‌ها ثقه هستند؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٩ روایت را صحیح دانسته است؛ سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۵، ص٣٧٩.

4- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٨٨، هیثمی می‌گوید: «احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند. اما رجال سند روایت احمد صحیح است» .

ص:69

از مسروق روایت کرده‌اند که می‌گوید:

در محضر عبدالله بن عمرو صحبت از ابن مسعود شد؛ او گفت: «وی مردی است که پیوسته او را دوست می‌دارم؛ از رسول خدا [ (ص) ] شنیدم که می‌فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از عبدالله بن مسعود - از نام او شروع کرد - و سالم، (آزادشدۀ ابی‌حذیفه) و معاذبن‌جبل و اُبی‌بن‌کعب»(1)

فخر رازی می‌گوید:

اگر بگوییم این دو سوره، از قرآن و به صورت متواتر در زمان ابن مسعود بوده‌اند، لازم می‌آید کافرشمردن کسی که قرآن بودن این دو سوره را انکار نماید و اگر بگوییم آنها جزء قرآن هستند، ولی در زمان ابن مسعود به حد تواتر نرسیده‌اند، لازم می‌آید که بعضی از قرآن به حد تواتر نرسیده باشد. آن‌گاه می‌گوید: «و این گرۀ مشکل و سختی است»(2)

با توجه به این روایات که مشتی از خروار است، از آقای جزایری سؤالی می‌کنیم: آیا این همه روایات صحیح دلالت بر دروغ‌شمردن کلام خدای تعالی در آیۀ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ نمی‌کنند؟» .

شاید ایشان بگوید این احادیث و مانند اینها دلالت بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن کریم دارد؛ یعنی آیاتی مانند آیۀ رجم، در ابتدا جزء قرآن بود و بر پیامبر (ص) نیز نازل شده بود. ولی بعدها منسوخ گشت و به دستور پیامبر (ص) از قرآن‌ها حذف شد و ایشان خواندن آن آیات را به قصد تعبد (اینکه جزء قرآن باشند) ، نهی فرمود. در این صورت به آقای جزایری چنین می‌گوییم: اولاً، ظاهر بسیاری از احادیثِ آورده‌شده، این حرف شما را رد می‌کند؛ مانند سخن عمر، «اگر نبود که مردم می‌گویند عمر در کتاب

1- صحیح بخاری، ج ۵، صص ٣۴ و ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ١٩١٣؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ٢٢۵ و ۵٢٧.

2- فتح الباری، ج ٨، ص ۶٠۴.

ص:70

خدا دست بُرد و چیزی اضافه کرد، هر آینه آن را می‌نوشتم» که دلالت بر داخل‌بودن این آیه در کتاب خدا می‌کند. ولی عمر از ترس گفتۀ مردم، از نوشتن آن در قرآن خودداری کرده است؛ همچنین مانند وقتی که عمر از اُبی بن کعب سؤال کرد: «آیا آیۀ شکمِ فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند در قرآن آمده است؟» او در پاسخ گفت: «آری» .

این احادیث به‌روشنی دلالت می‌کند که این آیه جزء قرآن است و تلاوت آن منسوخ نشده است. وگرنه آوردن آن در قرآن جایز نبود.

همچنین از کلام ابودرداء که می‌گوید: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر (ص) شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند» ، روشن می‌شود که عبارت «و مَا خَلَقَ الذّکَرَ وَ الأُنثَی» جزء قرآنی نیست که بر پیامبر (ص) نازل شده است و آنها خودشان آن را ساخته‌اند.

علاوه بر این روایات، احادیثی از اهل سنّت نیز اشاره دارند به اینکه تحریف قرآن پس از پیامبر (ص) واقع شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

١. مسلم، مالک، ترمذی، ابوداوود، نسائی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

از جملۀ آیات قرآن که نازل شده بود، آیۀ «عشر رضعات معلومات یحرمن»(1)بود که با آیۀ «خمس معلومات» منسوخ گشت و رسول خدا [ (ص) ] در حالی رحلت فرمود که این آیات در قرآن تلاوت می‌شد.(2)

٢. ابن ماجه، احمد، دارقطنی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

1- ده بار شیرخوردن آشکار، حُرمت‌آور است.

2- صحیح مسلم، ج ٢، ص ١٠٧۵؛ موطّأ، ص ٣٢۴؛ سنن ترمذی، ج ٣، ص ۴۵۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ٢، صص ٢٢٣ و ٢٢۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ١٠٠؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ٢، ص ٣٨؛ صحیح سنن نسائی، ج ٢، ص ۶٩۶؛ ارواء الغلیل، ج ٧، ص ٢١٨؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ١۵٧؛ السنن الکبری، ج ٧، ص ۴۵۴؛ کتاب الأم، ج ۵، ص٢۶.

ص:71

به تحقیق «آیۀ رجم» و «رضاعۀ بزرگ، ده بار شیر دادن است» نازل شدند و در کاغذی نوشته شده بودند که آن کاغذ زیر تخت من بود. زمانی که پیامبر [ (ص) ] رحلت کرد و ما مشغول دفن ایشان‌بودیم، گوسفندی وارد اتاق شد و آن را خورد.(1)

٣. سیوطی از عایشه نقل کرده است که می‌گوید: «سورۀ احزاب در زمان پیامبر [ (ص) ] دویست آیه تلاوت می‌شد؛ وقتی عثمان قرآن را نوشت، فقط به همین مقداری که الآن هست (٧۴ آیه) ، دست‌یافت»(2)

۴. سیوطی از حمیده بنت ابی‌یونس نقل کرده که می‌گوید:

ابی بن کعب وقتی جوانی هجده ساله بود، از مصحف عایشه آیۀ «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما و عَلَی الّذِینَ یصَلُّونَ فِی الصُفوفِ الأوَّلِ»(3)را برای من تلاوت کرد؛ البته قبل از آنکه عثمان قرآن‌ها را تغییر دهد.(4)

۵. سیوطی از ابن عمر نقل کرده که می‌گوید:

هیچ‌گاه کسی از شما نگوید: «همانا تمام قرآن را گرفته‌ام» ، درحالی‌که نمی‌داند تمام قرآن چیست. به تحقیق که آیات زیادی از قرآن کم شده است. اما می‌تواند این چنین بگوید: «آن مقدار از قرآن را که آشکار شده، گرفته‌ام»(5)

1- سنن ابن ماجه، ج ١، صص ۶٢۵ و ۶٢۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ٢۶٩؛ سنن دارقطنی، ج ۴، ص ١٧٩؛ الدرّالمنثور، ج ٢، ص ۴٧١ در تفسیر آیۀ ٢٣ از سورۀ نساء؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٢٨.

2- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۵۶٠؛ الإتقان فی علوم القرآن، ج ٢، صص ۵٢ و ۵٣.

3- خدا و فرشته‌های او بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلامت گویید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید و بر کسانی که در صف اول نماز می‌ایستند.

4- الإتقان فی علوم القرآن، ج ٢، ص ۵٣.

5- همان، ص ۵٢.

ص:72

همچنین سبک آیات بیان‌شده، از قبیل آیۀ رجم و مانند آن، هیچ‌گاه مانند سبک آیات قرآن نیست. بلکه آنها جملاتی هستند که الفاظ آنها از جهت بلاغت، زشت و معنایشان سست و ضعیف است و نسبت‌دادن چنین جملاتی به خدای تبارک و تعالی درست نیست.

با این توضیح، دلالت این احادیث بر تحریف قرآن ثابت و روشن است و با دلایل ضعیفی همچون نسخ تلاوت و امثال آن، توجیه نمی‌شود.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: آیا جایز است قرآن از میان تمام مسلمین، فقط در دست اهل‌بیت باشد و آن را فقط به شیعیان خود بدهند؟

پاسخ به جزایری: کتاب خدا در دست مسلمانان باقی است و خداوند پس از نزولش، آن را بالا نبرده است. اما فهم معانی ظاهری و باطنی و شناخت احکام آن را به ائمۀ اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است. آن بزرگواران نیز در هدایت و راهنمایی مردم کوتاهی نکرده‌اند؛ اگرچه بسیاری از مردم، از اهل‌بیت علیهم السلام و آنچه دارند، اعراض نموده و دیگران را بر آنها مقدم کرده‌اند.

این گفته جزایری که «آیا این یک نوع غصب و احتکار رحمت خدا نیست، حال آنکه اهل‌بیت از آن پاک و مُبرّا هستند» ، سخنی زشت و بی‌معنا است؛ زیرا اصلاً غصب و احتکار رحمت خدا ممکن نیست تا اینکه بگوییم اهل‌بیت علیهم السلام از آن پاک و مُبرّا هستند!

همانا رحمت خدا وسیع و بی‌انتهاست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْء .(1)اما او برخی بندگانش را مورد رحمت خاصۀ خود قرار می‌دهد و در این‌باره می‌فرماید: وَ اللهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیم(2)و نیز می‌فرماید:

1- و رحمتم همه چیز را فراگرفته است. . . . اعراف: ١۵۶

2- درحالی‌که خداوند، رحمت خود را به هرکس بخواهد اختصاص می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است. بقره:١٠۵

ص:73

صیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ .(1)فهم معانی قرآن و احکام آن، نعمتی است که خداوند به اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است و در این عمل، هیچ اشکالی نیست.

جزایری می‌گوید: بار خدایا! ما می‌دانیم که اهل‌بیت رسول تو از این دروغ پاک و منزه هستند. پس لعنت کن کسانی را که بر آنها دروغ و تهمت بسته‌اند.

پاسخ به جزایری: ما ادعا نمی‌کنیم که هر یک از امامان، الفاظ قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرده‌اند، بلکه از کلام علمای شیعه چنین یافته‌ایم که قرآن در زمان خود رسول الله (ص) جمع‌آوری شده است. شیخ طبرسی (متوفای ۵۴٨ه. ق) از قول سید مرتضی در «جواب مسائل طرابلسیات» می‌گوید:

قرآن در زمان رسول الله (ص) به همین صورتی که اکنون هست، جمع‌آوری شده بود. دلیل او این است که قرآن در آن زمان، تدریس و حفظ می‌شد و عده‌ای برای حفظ قرآن مشخص می‌شدند و قرآن بر پیامبر (ص) عرضه و تلاوت می‌شد، تا آنجا که جماعتی از صحابه، همچون عبدالله بن مسعود و اُبی‌بن کعب و مانند آنها، چند بار قرآن را در حضور پیامبر (ص) ختم کردند. با کمترین دقت‌نظر در این مطالب، فهمیده می‌شود که قرآن در آن زمان مرتب و جمع‌آوری شده و پراکنده نبوده است. سید مرتضی بیان کرده که مخالفت عده‌ای از امامیه و حشویه با این حقیقت، اهمیتی ندارد. مخالفت در این مطلب، منسوب به اصحاب حدیث است که روایات ضعیفی را نقل کرده، گمان به صحت آنها کرده‌اند. درحالی‌که نمی‌توان با روایات ضعیف، از یک مطلب روشن و یقینی دست برداشت.(2)

1- ما رحمت خود را به هرکس بخواهیم [و شایسته بدانیم] می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. یوسف:۵۶

2- مجمع البیان، ج ١، ص ١۵.

ص:74

٧۴سیدعبدالحسین شرف‌الدین می‌گوید:

قرآنی که نزد ماست، در زمان وحی و نبوت جمع‌آوری شده و به همین ترتیبِ امروزی بوده و صحابه آن را بر پیامبر (ص) عرضه کرده، آن را از اوّل تا آخر تلاوت می‌کردند و جبرئیل علیه السلام هر سال یک بار قرآن را بر ایشان (ص) عرضه می‌نمود و در سال وفات ایشان (ص) دو بار بر او عرضه نمود. این مسائل نزد محققین از علمای شیعه جزء ضروریات است و به برخی متحجران از علمای شیعه اعتنایی نمی‌شود؛ چنان‌که به کلام حشویه از اهل سنّت که قائل به تحریف قرآن هستند اعتنایی نمی‌شود؛ زیرا آنها از روی دقت و فهم عمیق سخن نمی‌گویند.(1)

احادیث صحیحی از اهل سنّت نیز بر جمع قرآن در زمان حیات رسول خدا (ص) دلالت می‌کنند. از آن جمله روایتی است که بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، طیالسی و عده‌ای دیگر، از انس نقل کرده‌اند که می‌گوید: «چهار نفر از انصار، قرآن را در زمان رسول خدا (ص) جمع‌آوری کردند: اُبَی، معاذبن‌جبل، ابوزید، زیدبن‌ثابت» . (2)

\*\*\*

ابوبکر جزایری می‌گوید: لازمۀ این اعتقاد آن است که فقط شیعه طایفۀ بر حق باشد؛ زیرا فقط آنها کتاب خدا را کامل و بدون کاستی در اختیار دارند. پس آنها خدا را به تمام آنچه تشریع کرده، عبادت می‌کنند. اما سایر مسلمین (غیر شیعه) گمراهند؛ زیرا دستشان از بسیاری از آیات قرآن و هدایت‌های خدا در آن آیات کوتاه شده است.

پاسخ به جزایری: هر طایفه‌ای از این امت معتقد است که فرقۀ ناجیه است و شیعه و اهل سنّت نیز در این ادعا یکسان هستند. شیعیان امامیه معتقدند که فقط خودشان بر حق‌اند؛ زیرا دیگر مذاهب را بررسی نموده و در این سخن پیامبر (ص) که

1- اجوبة مسائل جارالله، ص ٣٠.

2- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٩١۴ و ١٩١۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶؛ مسند احمد، ج ٣، صص ٣٣٣ و ٢٧٧؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٢٧٠.

ص:75

می‌فرماید: «به زودی امت من، ٧٢ فرقه می‌شوند که همگی در آتش دوزخ‌اند به جز یک فرقه»(1)، دقت کرده‌اند. شیعیان معتقدند که آن فرقۀ بر حق، در روایت‌های صحیحی از پیامبر (ص) معین شده است؛ از جمله در این روایت که پیامبر (ص) فرموده است: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را؛ تا زمانی که به این دو تمسک می‌جویید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید» .(2)ایشان در روایتی دیگر، مقصود

1- سنن ترمذی، ج ۵، صص ٢۵ و ٢۶؛ سنن ابی داوود، ج ۴، صص ١٩٧ و ١٩٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، صص ١٣٢١ و ١٣٢٢؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ٢۴١؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٣٢ و ج ٣، صص ١٢٠و ١۴۵؛ مستدرک حاکم، ج١، صص ۶ و ١٢٨؛ صحیح ابن حبان الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ٨، ص ٢۵٨؛ کتاب السنّة از ابن ابی‌عاصم، ج ١، صص ٧، ٢۵، ٣٢ و ٣٣؛ الجامع الصغیر سیوطی، ج ١، ص ١٨۴؛ الدرّ المنثور، ج ٢، ص٢٨٩؛ السنن الکبری، ج ١٠، ص ٢٠٨؛ شرح السنّة، بغوی، ج ١، ص ٢١٣؛ مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی، ج ١، ص۶٢؛ المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی، ج ٣، صص ٨۶ و ٨٧؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ٧، صص٢۵٨ و ٢۶٠؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، بغوی و سیوطی در کتاب‌های بیان شده، این روایت را صحیح شمرده‌اند. بوصیری در مصباح الزجاجة، ج ٣، ص ٢٣٩؛ سخاوی در المقاصد الحسنة، ص ١۵٨؛ شاطبی در الاعتصام، ج ٢، ص ١٨٩؛ سفارینی در لوامع الأنوار البهیة، ج ١، ص ٩٣؛ زین عراقی در مغنی از قول «حمل الأسفار فی الأسفار» ، ج ٣، ص ٢٣٠؛ ابن تیمیه در کتاب المسائل، چنان‌که در کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة آمده است، ج ١، ص ٣۵٩؛ البانی در السلسلة الصحیحة، ج ١، صص ٣۵۶ و ٣۵٨؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ١، صص ٢۴۵ و ۵١۶؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ٣، ص ٨۶٩؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٢۶۴؛ بلکه سیوطی متواتربودن این روایت را ادعا کرده است؛ چنان‌که در کتاب فیض القدیر، ج ٢، ص ٢١ و همچنین کتانی در کتاب نظم المتناثر، ص ۵٧ آورده‌اند.

2- ترمذی در سنن، ج ۵، صص ۶۶٢ و ۶۶٣؛ احمد در مسند، ج ٣، صص ١۴، ١٧، ٢۶، ۵٩ و ج ۵، صص ١٨١، ١٨٩؛ حاکم در مستدرک، ج ٣، صص ١٠٩ و ١١٠؛ ابن سعد در طبقات الکبری، ج ٢، ص ١٩۴؛ ابن ابی‌عاصم در کتاب السنّة، صص ۶٢٩ و ۶٣٠؛ سیوطی در جامع صغیر، ج ١، ص ۴٠٢؛ الدرّ المنثور، ج ٧، ص ٣۴٩ در تفسیر آیۀ ٢٣ سورۀ شورا؛ احیاء المیت، صص ٢٨، ٢٩، ٣٩، ۴٠، ۴٨، ۵۵ و ۵۶؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیة، ج ۴، ص۶۵؛ خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧٣١؛ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج١، ص ٣٣۵؛ بغوی در شرح السنة، ج ١۴، ص ١١٩؛ نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص96؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ١، ص١٧٠ و ج ٩، ص ١۶٢ و صفحات بعد از این؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ١١٣؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ١٨۴؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، هیثمی و ابن کثیر، این روایت را در کتاب‌های خودشان که در بالا گذشت، صحیح دانسته‌اند. همچنین ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه، صص۴۵ و ٢٢٨ و البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۵۵؛ صحیح جامع صغیر، ج ١، ص ۴٨٢ این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص:76

٧۶از اهل‌بیتش را بیان کرده و می‌فرماید: «بار خدایا! اینان اهل من هستند» یا «. . . اهل‌بیت من هستند» (1)که منظور حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. همچنین دربارۀ تعداد ائمۀ بر حق علیهم السلام می‌فرمایند: «اسلام پیوسته با دوازده خلیفه، عزیز خواهد بود. . . همۀ آنها از قریش هستند» .(2)شیعیان معتقدند که امت بر نجات و رستگاری ائمۀ دوازده‌گانه و پیروان آنها اتفاق‌نظر دارند.

شیعیان به دلیل مشاهدۀ این روایات، از اهل‌بیت علیهم السلام پیروی کرده‌اند و فرقۀ ناجیه گشته‌اند(3)، و خود را اهل‌حق می‌دانند؛ نه به‌خاطر آنچه جزایری گفته است.

جزایری می‌گوید: اگر به یک شخص شیعی گفته شود: «از آن قرآنی که اهل‌بیت

1- پیامبر ص این مطلب را در احادیث زیادی از جمله حدیث مباهله و حدیث کساء بیان فرموده است. مراجعه شود به: صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٨٧١، ١٨٨٣؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ٣۵٢؛ مستدرک، ج ٣، صص ١٠٨، ١٠٩، ١٣٣، ١۴۶، ١۴٧، ١۵٠، ١۵٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١۶۶ و صفحات بعد از این؛ مسند احمد، ج ١، صص١٨۵، ٣٣٠، ٣٣١ و ج ۴، ص ١٠٧ و ج ۶، صص ٢٩٢، ٣٢٣؛ الإحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ٩، ص۶١؛ السنن الکبری، ج ٢، ص ١۴٩؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٢٧۴؛ کتاب السنة، صص ۵٨٨ و ۵٨٩؛ مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧٣١؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۶٠٣ و صفحات بعد از این در تفسیر آیۀ تطهیر؛ تاریخ بغداد، ج ١٠، ص ٢٧٨؛ خصائص امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام، صص ٧ - ٣٠، - ۴٩، ٧٣.

2- حدیث خلفای دوازده‌گانه را البته با اختلاف در الفاظ، روایت کرده‌اند: بخاری در صحیح، ج ٩، ص ١٠١؛ مسلم در صحیح، ج ٣، صص ١۴۵٢ - ١۴۵۴، با نُه طریق؛ ترمذی در سنن، ج ۴، ص ۵٠١ به دو طریق که هر دو را صحیح می‌داند؛ ابوداوود در سنن، ج ۴، ص ١٠۶ به سه طریق که البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج ٣، ص ٨٠٧ آنها را صحیح می‌داند؛ احمد در مسند، ج ١، ص ٣٩٨ و ج ۴، صص ٨۶ - ٩٠، ٩٢ - ١٠١، ١٠۶ - ١٠٨؛ حاکم در مستدرک، ج ٣، صص ۶١٧ و ۶١٨؛ ابوداوود طیالسی در مسند، ص ١٨٠؛ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج۴، ص ٣٣٣؛ ابوعوانه در مسند، ج ۴، صص ٣٩۶ - ٣٩٩؛ ابن ابی عاصم در کتاب السنة، ج ٢، صص ۵١٨، ۵٣۴، ۵۴۴، ۵۴٩؛ بیهقی در دلائل النبوة، ج ۶، صص ۵١٩ - ۵٢٣؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ٢، ص ١٢۶؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۵، صص ١٩٠ و ١٩١؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیة، ج٢، ص ١٩٧؛ ابن حبان در صحیح چنان‌که در کتاب «احسان به ترتیب صحیح ابن حبان نیز آمده» ، ج ٨، صص٢٢۶، ٢٢٩ و ٢٣٠؛ بغوی در شرح السنة، ج ١۵، صص ٣٠ و ٣١؛ البانی در صحیح جامع صغیر، ج ٢، ص١٢٧۴ و سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ١، ص ۶۵١ و ج ٢، ص ۶٩٠.

3- ر. ک: «دلیل المتحیرین» ؛ در آنجا دلایل زیادی آورده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که فرقۀ ناجیه، فقط شیعۀ امامیه است.

ص:77

مخصوص شیعیان خود کرده‌اند، سوره‌ای یا چند سوره را به ما نشان بده» ، جواب و عکس‌العمل او چه خواهد بود؟

پاسخ به جزایری: اهل‌بیت علیهم السلام شیعیان خود را به قرآنی غیر از قرآن موجود، مخصوص نکرده‌اند و اگر قرآن دیگری می‌داشتند، حتماً آن را آشکار می‌کردند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هم نمی‌هراسیدند. هرکس هم غیر از این را به آنان نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است؛ زیرا بزرگان مذهب شیعه این مطالب را در کتاب‌ها به روشنی بیان کرده و اثبات نموده‌اند که قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده، همان قرآنی است که امروز در دست مردم است و هیچ کاستی و زیادتی در آن نیست.

شیخ صدوق (ره) در این‌باره می‌فرماید:

به اعتقاد ما، قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش محمد (ص) نازل فرموده، همین کتابی است که میان دو جلد قرار دارد و در دست مردم است؛ بیشتر از این مقدار نیست و تعداد سوره‌های آن نزد مردم ١١۴ سوره است. . . و هرکسی به ما نسبت دهد به اینکه ما می‌گوییم «قرآن بیش از این است» ، دروغگو می‌باشد. (1)

امین‌الاسلام طبرسی (متوفای ۵۴٨ه. ق) می‌گوید:

سخن دربارۀ زیادتی و کاستی قرآن. . . شایسته علم تفسیر نیست. اما بر بُطلان زیادتی در قرآن، اجماع داریم و دربارۀ کاستی در قرآن، جماعتی از شیعه و حشویه از اهل سنّت، روایاتی در این زمینه آورده‌اند که می‌گویند در قرآن تغییر و کاستی حاصل شده است. اما نظریۀ صحیح شیعه خلاف آن است. سیدمرتضی در این‌باره حق مطلب را ادا کرده است.(2)

1- اعتقادات، صص ٧۴ و ٧۵.

2- مجمع البیان، ج ١، ص ١۵.

ص:78

شیخ الطایفه، شیخ طوسی (متوفای ۴۶٠ ه. ق) می‌فرماید:

در زیاده و کاستی قرآن. . . اجماع داریم بر بطلان قول به زیادتی در قرآن. اما دربارۀ کاستی در قرآن، ظاهر از مذهب مسلمین خلاف این نظریه است و نظر صحیح در مذهب ما، همین است و سید مرتضی (ره) همین دیدگاه را یاری و تقویت نموده است و ظاهر از روایات نیز همین است که نقصانی در قرآن نیست.(1)

شیخ مفید (ره) می‌فرماید:

اما کاستی در قرآن عقلاً محال و ممنوع نیست. . . . جماعتی از امامیه گفته‌اند: از کلمات، آیات و سوره‌های قرآن چیزی کم نشده، ولی آنچه از تأویل و تفسیر معانی قرآن به‌گونه‌ای که نازل شده بود و در مصحف حضرت علی علیه السلام ثبت شده بود، حذف شده است. . . و چه بسا به تفسیر قرآن، قرآن گفته شود. . . و این سخن نزد من، شبیه به گفته کسی است که ادعا می‌کند از خود قرآن - نه تأویل آن - کلماتی کم شده است؛ من هم به همین نظریه متمایل هستم. اما ما به بُطلان و فساد قول به زیادتی در قرآن، یقین داریم.(2)

سید رضی‌الدین بن طاووس (متوفای ۶۶۴ه. ق) می‌گوید: «طبق عقل و شرع، قرآن از هر زیادتی و کاستی مصون و محفوظ است»(3)

میرزا محمدحسن آشتیانی (ره) می‌گوید: «مشهور میان مجتهدان و اصولیان و بیشتر محدثان، عدم وقوع هر نوع تغییری در قرآن است. بلکه عدۀ زیادی بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند»(4)

1- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ١، ص ٣.

2- اوائل مقالات، صص ٩١ و ٩٢.

3- سعد السعود، صص ١٩٣ و ١٩۴.

4- بحرالفوائد، ص ٩٩.

ص:79

در نتیجه باید گفت: عموم علمای شیعه، از قدیم و جدید، بر این نظریه‌اند که قرآن از تحریف به زیادتی و کاستی، سالم و مصون است و هرکس خلاف آن بگوید، سخن او شاذ و غیر قابل اعتنا و بی‌ارزش است.

## ,حقیقت سوم:

## اشاره

اختصاص‌داشتن معجزات انبیا به اهل‌بیت علیهم السلام

جزایری می‌گوید: از میان مسلمانان، تنها اهل‌بیت و شیعیانشان، نشانه‌های انبیا مانند سنگ و عصا را دارند. دلیل و گواه بر این حقیقت، دو روایت است:

## حدیث اول

روایتی است که صاحب کافی به سند خود از ابی‌بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «در شبی بسیار تاریک، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، درحالی‌که می‌گفت: در همهمه و شب تاریکی امام بر شما بیرون آمد، درحالی‌که پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد» .

## حدیث دوم

همچنین روایت دیگری از ابوحمزه از امام صادق علیه السلام است که ایشان فرمود: «الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم» .

ص:84

پاسخ به جزایری: تمام احادیث روایت‌شده در این باب از اصول کافی ضعیف‌اند.(1)

این حدیث را کلینی (ره) از محمدبن‌یحیی، از محمدبن‌حسین، از موسی بن سعدان، از ابی حسن اسدی، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

در ضعف این حدیث، وجود موسی بن سعدان حناط کوفی کفایت می‌کند. او ضعیف است و بر حدیثش اعتماد نمی‌شود. نجاشی دربارۀ او می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط در [نقل]حدیث ضعیف است»(2)ابن غضائری می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط کوفی که از ابی الحسن علیه السلام روایت نقل کرده است، ضعیف و اهل غلو در دین خود است»(3)علامه نیز در خلاصه چنین گفته است.(4)

## پاسخ حدیث دوم

کلینی (ره) آن را از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی،

1- حدیث اول از این باب، روایت محمدبن‌فیض از امام باقر علیه السلام است که در سند آن سلمة بن خطاب وجود دارد و او ضعیف است؛ به دلیل تضعیف نجاشی در رجالش، ص ١٣٣، و ابن غضائری چنانچه در معجم رجال الحدیث، ج ٨، ص ٢٠۴ آمده است و علامه در خلاصه، ص ٢٢٧ و عده‌ای دیگر. همچنین در سند آن، منیع بن حجاج بصری و محمدبن‌فیض است که هر دو مجهول می‌باشند. اما حدیث دوم، حدیث ابوحمزه ثمالی از امام‌صادق علیه السلام است. این، همان حدیث دومی است که جزایری در این حقیقت بیان کرده است و سخن دربارۀ این حدیث به زودی خواهد آمد. اما حدیث سوم و چهارم حدیث اولی که جزایری بیان کرده است در سند این دو روایت، موسی بن سعدان است که ضعیف است؛ چنان‌که به زودی حال او معلوم می‌گردد. اما حدیث پنجم که آخرین حدیث است، از جمله راویان آن، بشر بن جعفر است که مجهول‌الحال است و راوی دیگر آن، مفضل بن عمر که دربارۀ وثاقت او اختلاف شده و مشهور علما او را تضعیف می‌کنند؛ زیرا نجاشی در رجالش، ص ٢٩۵ و ابن غضائری و علامه در خلاصه، ص ٢٨۵ و ابن داوود و عده‌ای دیگر، او را تضعیف کرده‌اند؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج ٣، ص ٢٣٨.

2- رجال نجاشی، ص ٢٨٩.

3- تنقیح المقال، ج ٣، ص ٢۶۵؛ خلاصه، ص ٢۵٧.

4- خلاصه، ص ٢۵٧.

ص:85

از علی بن اسباط، از محمدبن‌فضیل، از ابوحمزۀ ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

عمران بن موسی در این روایت مشترک است بین عمران بن موسی خشاب و عمران بن موسی اشعری - که هر دو مجهول و ناشناخته هستند- و بین عمران بن موسی زیتونی که ثقه است. اما موسی بن جعفر بغدادی نیز مجهول و ناشناخته است. مامقانی می‌گوید: «گویا وی از امامیه است، ولی مجهول و ناشناخته است»(1)

محمد بن فضیل نیز بین ضعیف و غیرضعیف مشترک است. مامقانی درباره او می‌گوید: «صاحب این نام، خواه یک نفر باشد خواه بیشتر، یا ضعیف است یا مجهول»(2)

بنابراین، استناد به احادیث این باب از اصول کافی برای اثبات حقیقتی که ابوبکر جزایری آن را کشف کرده، مغالطه‌ای بیش نیست.

\*\*\*

ابوبکر جزایری می‌نویسد: آن‌گاه ای شیعی‌مذهب! اعتقاد تو درخصوص این حقیقت، تو را ملزم به پذیرش اموری می‌کند که در نهایتِ زشتی و بُطلان هستند و چاره‌ای نداری -درحالی‌که عاقل هستی- جز اینکه از آن امور بیزاری جویی و به آنها معتقد نشوی و آن امور عبارت‌اند از:

لازمۀ اوّل: دروغگوشمردن علی [ علیه السلام ] در این سخنش که وقتی از او سؤال شد: «آیا رسول خدا [ (ص) ] شما آل‌البیت را به چیزی مخصوص گردانیده است؟» فرمود: «نه، مگر آن چیزی که در غلاف شمشیرم است» . آن‌گاه صحیفه‌ای را از آن بیرون آورد که در آن چهار مطلب آمده بود، که اهل حدیث، مانند بخاری و مسلم، آنها را بیان کرده‌اند.

1- تنقیح المقال، ج ٣، ص ٢۵۴.

2- همان، ص ١٧٢.

ص:86

پاسخ به جزایری: به دو دلیل، لوازمی که جزایری بیان کرده، شیعه را ملزم به پذیرش این امر نمی‌کند:

اوّل: چنان‌که قبلاً گفتیم، تمام احادیث این باب از اصول کافی ضعیف‌اند و حدیث ضعیف، نه کسی را ملزم می‌کند و نه می‌توان به آن ملتزم شد.

دوم: این لوازم، به‌ویژه لازمۀ سوم و چهارم، در واقع اصلاً لازمه نیستند؛ چنان‌که به زودی خواهد آمد.

## پاسخ لازمۀ اوّل

این مطلب که جزایری گفته «لازم می‌آید علی [ علیه السلام ] را در حدیثی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند، تکذیب نماییم» ، درست نیست؛ زیرا:

اولاً، حدیثی که بخاری و مسلم از علی علیه السلام نقل کرده‌اند، متواتر نیست.(1)

ثانیاً، این حدیث را تنها اهل سنّت روایت کرده‌اند. پس نمی‌توانند با آن ضد شیعیان استدلال کنند. همچنین اگر بپذیریم که این روایت صحیحه است، باز هم یقین پیدا نمی‌کنیم که از حضرت علی علیه السلام صادر شده باشد؛ زیرا از صحت روایت، قطع به صدور حاصل نمی‌شود؛ نهایت چیزی که حاصل می‌شود، ظن به صدور است.

با فرض اینکه هر دو روایت (روایت کلینی و بخاری) را صحیح بدانیم و تعارض میان آنها را بپذیریم، اگر کسی به یکی از این دو روایت که از حضرت علی علیه السلام نقل شده، معتقد شود، تکذیب حضرت لازم نمی‌آید؛ زیرا در غیر این صورت، عمل به اخبار متعارض، جایز نمی‌شد.

به علاوه، بیشتر شیعه، به‌ویژه عوام آنان، از این حدیثی که اهل سنّت روایت

1- در تأیید مصنف می‌توان بر ابوبکر جزایری اشکال کرد که روایاتی که در این باب اهل سنت نقل کرده‌اند، دارای مضامین مختلف است که این نقل‌های متضارب، بیانگر ساختگی‌بودن آنهاست و جاعلان این حدیث درصدد این بوده‌اند که برتری امیرمؤمنان علیه السلام را بر دیگر صحابه به این وسیله انکار کنند. مترجم

ص:87

کرده‌اند، بی‌خبرند. پس چگونه می‌توانند کلامی را تکذیب کنند که از آن بی‌خبرند؟ !

باید گفت که میان احادیث کلینی در این باب و روایتی که اهل سنّت از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند، تعارضی نیست. برای روشن‌شدن مطلب، در این روایات دقت کنید:

در صحیح بخاری روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «آیا کتابی نزد شما هست؟» فرمود: «نه، مگر کتاب خدا و فهمی که به مرد مسلمان داده شده و آنچه در این صحیفه است. . .»(1)

همچنین بخاری روایت کرده که علی [ علیه السلام ] فرمود:

ما از پیامبر [ (ص) ] چیزی ننوشتیم، مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است؛ پیامبر [ (ص) ] فرمود: «در مدینه، از حائر تا فلان‌جا حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد. . .»(2)

در حدیث دیگری نیز بخاری چنین نقل کرده است: «روزی علی [ علیه السلام ] خطبه خواند و فرمود: هیچ کتابی که آن را بخوانیم نزد ما نیست، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است. . .»(3)

در روایتی از مسلم آمده است که علی [ علیه السلام ] فرمود: «هرکس بگوید غیر از کتاب خدا و این صحیفه (فرمود: و صحیفه‌ای که در غلاف شمشیر است) چیز دیگری نزد ماست که آن را قرائت می‌کنیم، دروغ گفته است. . .»(4)

ظاهر این روایات، در صورتی که صحت آنها را بپذیریم، نشان‌دهندۀ این است که

1- صحیح بخاری، ج ١، ص ٣٨.

2- همان، ج ۴، صص ١٢۴ و ١٢۵.

3- همان، ص ١٢٢.

4- صحیح مسلم، ج ٢، ص ١١۴٧.

ص:88

حضرت علی علیه السلام خبر داده که رسول خدا (ص) اهل‌بیت علیهم السلام را به «نوشته‌ای» غیر از قرآن و آن صحیفه، مخصوص نگردانیده است. به همین جهت، ابن‌حجر در توضیح بخشی از این روایت (آیا کتابی نزد شما هست؟) می‌گوید: «مقصود سائل این است که آیا نوشته‌ای که به رسول خدا (ص) وحی شده باشد و از ایشان گرفته باشید، نزد شما هست؟»

دلیل بر این مطلب، روایتی از بخاری در کتاب جهاد است که می‌گوید: «آیا چیزی از وحی، غیر از آنچه در کتاب خداست، نزد شما هست؟»(1)در کتاب دیات نیز آورده است: «آیا چیزی که در قرآن نباشد نزد شما هست؟»(2)و در مسند اسحاق بن راهویه از جریر از مطرق چنین آمده است: «آیا به چیزی علم پیدا کردی که از وحی باشد؟»(3)

سندی در حاشیه‌اش بر سنن نسائی، در توضیح این بخش از روایت «آیا نزد رسول‌خدا (ص) چیزی غیر از قرآن دارید؟» ، می‌گوید: «یعنی چیز نوشته شده‌ای؛ وگرنه تردیدی نیست که نزد وی بیش از آنچه بیان شد، وجود داشت» .(4)

دلیل دیگر بر آنچه گفته شد، این است که مطالب بیان‌شده در صحیفه، از اموری نیست که فقط به حضرت علی علیه السلام اختصاص یافته باشد(5)؛ همان‌گونه که ابوطیب

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ٨۴.

2- همان، ج ٩، صص ١٣ و ١۴.

3- فتح الباری، ج ١، ص ١۶۵.

4- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ٨، ص ٢٣.

5- آنچه در صحیفه بیان شده، این است: «خدا لعنت کند کسی را که ذبح او برای غیر خدا باشد و خدا لعنت کند کسی را که روشنایی زمین را سرقت کند و خدا لعنت کند کسی را که پدرش را لعنت نماید و خدا لعنت کند کسی را که آشوبگری را پناه دهد» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ٣، ص ١۵۶٧؛ مسند احمد، ج ١، ص ١١٨. و در این صحیفه دندان‌های شتر و چیزهایی از زخم‌ها آمده و همچنین در آن آمده است: «مدینه از عیر تا ثور حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد و خدا هیچ عذری را از او در روز قیامت قبول نکند و حق و حُرمت مسلمین یکی [و برابر]است که پایین‌ترین مردم، به‌وسیله آن سعی و کوشش نماید و کسی که خود را به غیر پدرش یا به غیر مولای خودش نسبت دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باشد و خداوند در روز قیامت عذری را از او قبول نکند» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ٢، ص١١۴٧؛ مسند احمد، ج ١، صص ١١٩، ١٢٣، ١۵١ و ١۵٢؛ سنن نسائی، ج ٨، صص ١٩ و ٢٣؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ١٨٠ و ١٨١ و آنچه قبلاً از صحیح بخاری گذشت

ص:89

عظیم‌آبادی گفته است: «مخفی نباشد که آنچه در کتاب او (صحیفه علی علیه السلام) است، از امور اختصاصی و ویژه نیست» .(1)سندی نیز در حاشیه‌اش بر سنن نسائی همین حرف را زده است.(2)

این سخنان بیانگر این است که سؤال‌کننده در پی این بوده که بداند، آیا پیامبر (ص) از میان همه مردم، تنها حضرت علی علیه السلام را به «نوشته‌ای» مخصوص گردانیده که در آن علومی وجود دارد یا نه انگیزۀ سؤال‌کننده، این کلام حضرت علی علیه السلام است که هنگام هر اتفاقی می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند» . این مطلب اشاره به این دارد که پیامبر (ص) ، حضرت علی علیه السلام را از امور غیبی که واقع می‌شوند، مطلع می‌کرده است و به دیگران این اخبار را نمی‌دادند.

ابن حجر می‌گوید:

علت سؤال آنها از حضرت علی [ علیه السلام ] دربارۀ آن نوشته، همان روایتی است که احمد و بیهقی در «الدلائل» از طریق ابی‌حسّان آورده‌اند، که حضرت علی [ علیه السلام ] وقتی دستوری می‌داد و گفته می‌شد: «آن را انجام دادیم» ، می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند» . مالک اشتر به حضرت عرض کرد: «این چیزی که شما می‌فرمایید، آیا عهدی است که رسول خدا [ (ص) ] از میان مردم فقط مخصوص شما کرده است؟ . . .»(3)

از جواب حضرت علی علیه السلام فهمیده می‌شود که پیامبر (ص) او را از میان مردم، به

1- عون المعبود، ج ١٢، ص ١۶٠.

2- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ٨، ص ١٩.

3- فتح الباری، ج ١، ص ١۶۶.

ص:90

نوشته‌ای مخصوص نگردانیده است، مگر همان صحیفه‌ای که مطالب آن نیز به حضرت علی علیه السلام اختصاص ندارد. اما پیامبر (ص) چیز دیگری به ایشان اختصاص داده که در این روایات بیان نشده و در جواب حضرت علی علیه السلام نیز اشاره‌ای به آنها نشده است؛ هرچند سؤال‌کننده آنها را قصد کرده باشد.

بنابراین روایات واردشده در کتاب کافی در باب «آیات و نشانه‌هایی که از پیغمبران نزد ائمه علیهم السلام است» ، با آنچه بخاری و مسلم دربارۀ صحیفه روایت کرده‌اند، تنافی ندارد؛ زیرا روایات کافی می‌گویند: «پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران، مانند پیراهن آدم و عصای موسی و خاتم سلیمان را به اهل‌بیت خود اختصاص داده است» و احادیث صحیفه می‌گویند: «پیامبر (ص) ، حضرت علی علیه السلام و اهل‌بیتش را به غیر از قرآن و آن صحیفه، به نوشتۀ دیگری مخصوص نفرموده است» و این منافاتی ندارد که چیزهای دیگری هم غیر از نوشته، مخصوص آنها نموده باشد. حتی اگر نگوییم که پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران را که نزد ایشان بوده، میراث اهل‌بیت علیهم السلام خود گردانیده است، باز هم اشکالی ندارد که بگوییم آن نشانه‌ها نزد اهل‌بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا ممکن است هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد، آن نشانه‌ها در دست اهل‌بیت علیهم السلام بوده و همچنان در دست آنها باقی مانده باشد؛ چنان‌که خود اهل سنّت نیز به این مطلب اقرار کرده و می‌گویند: «خاتم پیامبر (ص) در اختیار ابوبکر بوده و عایشه مقداری از لباس‌های پیامبر (ص) را نزد خود داشت و دیگران نیز غیر اینها را نزد خود داشته‌اند» .

بخاری و مسلم از ابن‌عمر روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [ (ص) ] انگشتری از نقره تهیه کرد که در دست ایشان بود. بعد از پیامبر (ص) در دست ابوبکر و بعد از او در دست عمر و بعد از او در دست عثمان بود و بعد از او در چاه اریس افتاد و نقش آن «محمد رسول الله» بود.(1)

1- صحیح بخاری، ج ٧، صص ٢٠٢ و ٢٠٣ و ج ۴، ص ١٠٠؛ صحیح مسلم، ج ٣، ص ١۶۵۶.

ص:91

همچنین بخاری از ابی‌بُرده نقل می‌کند: «عایشه به ما عبایی نمدی نشان داد و گفت: جان پیامبر [ (ص) ] در همین لباس گرفته شد» .

سلیمان از حمید از ابی‌بُرده بر این روایت چنین افزوده که بُرده می‌گوید: «عایشه برای ما لنگی ضخیم که در یمن درست می‌شود و عبای پشمین نمدی بیرون آورد»(1)

این اشیاء و مانند آنها، بعد از وفات پیامبر (ص) در دست همان کسانی که آنها را داشتند، باقی ماند؛ چنان‌که ابن حجر دربارۀ این مطلب آشکارا می‌گوید:

پیامبر [ (ص) ] میراثی به جا نگذاشت و اموال به جا مانده از او فروخته نشد. بلکه برای تبرک جستن، در دست کسانی باقی ماند که قبلاً نزد آنان بود. اگر آنچه داشت میراث می‌بود، هر آینه تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد.(2)

بنابراین تردیدی نیست که بعضی از اموال رسول خدا (ص) ، مانند لباس و سلاح و غیره، نزد اهل‌بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا آنان نسبت به دیگران سزاوارتر بودند. برخی از روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

بخاری و مسلم از ابن شهاب چنین نقل کرده‌اند که علی بن الحسین به او فرمود:

هنگامی که ما از نزد یزید بن معاویه پس از کشته‌شدن حسین بن علی علیهم السلام به مدینه برگشتیم، مسور بن مخرمه به دیدار ما آمد و عرضه داشت: «آیا چیزی هست که به من دستور دهی تا برای شما انجام دهم؟» به او گفتم: «آیا تو همان کسی نیستی که شمشیر رسول خدا [ (ص) ] به او داده شده؟ من می‌ترسم که این جماعت، آن را به زور از تو بگیرند و به خدا سوگند اگر آن را به من بدهی، تا جان در بدن دارم، دست کسی به آن نمی‌رسد. . .»(3)

با توجه به این روایات، این راز آشکار می‌شود که چرا پیامبر (ص) ، آیات و نشانه‌های

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ١٠١.

2- فتح الباری، ج ۶، ص ١۶٠.

3- صحیح بخاری، ج ۴، ص ١٠١؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ١٩٠٣.

ص:92

به ارث‌مانده از پیغمبران را از چشم مردم دور نگه می‌داشتند؛ تا بدان‌جا که در روایاتی که اهل سنّت از ایشان (ص) نقل کرده‌اند، هیچ نشانه و اثری از آنها نیست. این بدان‌جهت بود که بعد از ایشان بر اهل‌بیت علیهم السلام فشار نیاورند و آن آیات و نشانه‌ها را به زور از آنها نگیرند؛ چنان‌که از غیر اهل‌بیت علیهم السلام به زور می‌گرفتند.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: لازمۀ دوم: با نسبت‌دادن این سخن به علی [ علیه السلام ]، (روایت اوّل و دوم) به ایشان نسبت دروغ داده‌اید.

پاسخ به جزایری: قبلاً گفتیم که تمام روایات این باب از کتاب کافی، ضعیف‌اند. بنابراین ما علم به صدور این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام نداریم و نگفته‌ایم که به‌یقین، حضرت چنین سخنی فرموده‌اند تا اینکه نسبت دروغ به ایشان یا ما داده شود. درحالی‌که حتی اگر روایت صحیح باشد، برای ما قطع به صدور حاصل نمی‌شود.

علاوه بر این، مرحوم کلینی (ره) این روایت را از دیگران نقل کرده و خودش نمی‌گوید «حضرت علی علیه السلام فرموده» تا اینکه او را به دروغ‌بستن بر حضرت علی علیه السلام متهم کنیم؛ ایشان فقط می‌گوید: «فلانی به من خبر داده از فلانی که حضرت علی علیه السلام چنین و چنان فرموده است» . کلینی در اینکه فلانی به او خبر داده است، راست می‌گوید. اما اینکه حضرت علی علیه السلام آن سخن را فرموده یا نه، اطلاعی نداریم و [در قیامت هم] از این جهت، سؤال و محاسبه نمی‌شویم.

معلوم نیست چرا جزایری یقین کرده که حضرت علی علیه السلام چنین سخنی را نفرموده است؛ با اینکه این سخن، تناقضی با قرآن کریم ندارد و با سنت متواتر و اجماع قطعی و حکم عقل هم مخالف نیست.

به علاوه، ضعیف بودن یک روایت، دلیل بر عدم صدور آن نمی‌شود؛ هرچند بعضی از راویان آن، به دروغگویی معروف باشند؛ زیرا چه بسا فردی بسیار دروغگو، گاهی سخن راست هم بگوید. به همین جهت، خداوند متعال به بندگان مؤمن خود دستور

ص:93

فرموده که دربارۀ خبررسانی فاسقان، تحقیق و بررسی کنند، آنجا که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ.(1)

اگرچه خداوند به بررسی اخبار فاسقان امر نموده، ولی به ردّ اخبار آنها دستور نداده است. این فرمان الهی مبیّن آن است که گاهی خبر فاسق نیز راست است. در نتیجه می‌توان گفت، یقین جزایری به اینکه، این خبر (که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده) دروغی بیش نیست، درست نبوده و مطابق قواعد علمی نیست؛ مگر اینکه وی ادعا کند قدرتی الهی دارد که با آن می‌تواند روایت و خبر دروغ را تشخیص بدهد. . . و چنین ادعایی محتاج به اثبات و دلیل است. (2)

شاید علت یقین‌کردن جزایری به دروغ‌بودن احادیث این باب از کافی، این است که بر وی گران آمده که پیراهن آدم و خاتم سلیمان و عصای موسی علیهم السلام نزد حضرت علی علیه السلام باشد. هرچند خود آنها روایت کرده‌اند «دابّةالأرض»(3)که در آخرالزمان آشکار می‌شود، در حالی بیرون می‌آید که خاتم سلیمان و عصای موسی در دست اوست.

دراین‌باره ترمذی روایتی نقل کرده و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه، احمدبن‌حنبل، طیالسی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول‌خدا (ص) فرمود: «دابّه با خاتم سلیمان و عصای موسی بیرون می‌آید و مؤمن را

1- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. حجرات: ۶ .

2- ابن حجر عسقلانی در نزهة النظر، ص ۴۴ می‌گوید: «حکم‌کردن بر اینکه فلان حدیث ساختگی است، فقط در حدّ ظن غالب است و نسبت به آن، قطع حاصل نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد صادق باشد. البته بعضی از اهل حدیث ملکه‌ای قوی در تشخیص حدیث کاذب از صادق دارند و آنها کسانی هستند که اطلاع وسیع، فکر روشن و فهم قوی داشته، قرائن را به‌خوبی می‌شناسند»

3- «دابة» به معنای جنبده و جاندار است. اشاره به آیه ٨٢ نمل است وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ .

ص:94

روسفید می‌کند و بر بینی کافر مُهر می‌زند. . .» .(1)

از حضرت علی علیه السلام دربارۀ «دابّةالأرض» سؤال شد و ایشان فرمود: «اما به خدا قسم که دم ندارد و دارای ریش است» .(2)

ماوردی می‌گوید: «این سخن از علی [ علیه السلام ] اشاره دارد به اینکه «دابّةالأرض» از نوع إنسان است؛ هرچند به آن تصریح نکرده است» .(3)

قرطبی هم می‌گوید:

به همین سبب، بعضی از مفسرین متأخر می‌گویند: «حقیقت نزدیک به‌واقع این است که «دابّه» انسانی است سخنگو که با اهل بدعت و کفر، مناظره و مجادله می‌کند تا حجت بر آنها تمام شود؛ هرکس هلاک شود، از روی دلیل و بینه هلاک گردد و هرکس نجات یابد، از روی دلیل باشد» . (4)

دلیل دیگر بر اینکه دابه از نوع انسان است، سخن گفتن او با مردم است؛ چنان‌که در آیه (5)، تُکَلِّمُهُمْ آمده است: «و مؤمن را از کافر جدا می‌کند و همانا دابه، مؤمن را با عصا علامت‌گذاری کرده، کافر را با خاتم مُهر می‌کوبد. . . و تمام این صفات و کارها متعلق به انسان است، نه غیر او» .

به هر حال، اگر قبول کنیم که «دابّةالأرض» همان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، از انصاف به دور است که منکر وجود عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او شویم و اگر بگوییم غیر اوست، باز هم از انصاف به دور است که وجود عصا و انگشتر نزد آن حضرت

1- سنن ترمذی، ج ۵، ص ٣۴٠؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣۵١؛ مسند احمد، ج ٢، ص ۴٩١؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٣٣۴؛ جامع صغیر، ج ١، ص ۵٠٢؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴٨۵؛ الدرّالمنثور، ج ۶، ص ٣٨١؛ تفسیر طبری، ج ٢٠، ص ١١؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ٣، صص ٣٧۵ و ٣٧۶؛ کنز العمال، ج ١۴، ص ٣۴١.

2- الجامع لأحکام القرآن، ج ١٣، ص ٢٣۶.

3- همان.

4- همان.

5- ر. ک: نمل: ٨۶.

ص:95

را مطلبی بزرگ و دشوار بدانیم. درحالی‌که وجود آن دو را نزد دابّه بزرگ نمی‌شماریم.

جزایری می‌نویسد: لازمه سوم: صاحب این اعتقاد، خود را خوار نموده و کج‌فهمی و کم‌عقلی خود را نشان داده و برای خود احترام قائل نشده است؛ زیرا اگر به او گفته شود انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ یا مثلاً الواح [حضرت موسی]کجا هستند؟ پاسخی نمی‌یابد و نمی‌تواند یکی از آنها را بیاورد. بنابراین، معلوم می‌شود که اصل قصه، از اوّل تا آخر، دروغی بیش نیست.

پاسخ به جزایری: نمی‌دانم چگونه از این عقیده، لازم می‌آید که شیعه خود را حقیر و خوار کرده باشد؟ آیا لازمۀ اعتقاد شیعه به اینکه میراث انبیا علیهم السلام نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، خوارکردن خود است؟ چرا جزایری کسی را حقیر و خوار می‌داند که معتقد است خداوند آیات و نشانه‌های پیغمبران علیهم السلام، مانند انگشتر سلیمان و عصای موسی و پیراهن آدم را نزد بهترین خلق خدا (پیغمبران) حفظ و نگهداری کرده تا اینکه به دست اهل‌بیت پاک پیامبر (ص) برسند؟ اما خوار نمی‌شمارد کسی را که معتقد است خاتم سلیمان و عصای موسی در آخرالزمان نزد «دابّةالارض» خواهد بود؟ و آن دابّه را نیز این چنین معرفی می‌کنند که دارای چهار دست و پا و مویی تازه‌روییده و صدایی همچون صدای شتر است؟(1)

1- قرطبی در بیان نظرات علمای اهل سنت دربارۀ «دابّةالارض» می‌گوید: «نظر اول، همان بچۀ شتر صالح است و این صحیح‌ترین نظر است» تا آنجا که می‌گوید: «زیرا وقتی ناقه صالح کشته شد، بچه‌اش فرار کرد و سنگ بزرگی باز شد و داخل آن رفت و بر او بسته شد. او همان‌جا هست تا اینکه به اذن خدا از آن سنگ بیرون آید» . نظر دوم، روایت شده آن دابّه، جنبنده‌ای پر از موهای کوچک و چهار دست و پا، طولش شصت ذراع است، و می‌گویند همان جسّاسه حیوانی که در جزیره‌ها زندگی می‌کند و اخبار را جمع‌آوری کرده، در اختیار دجّال می‌گذارد است و این نظر عبدالله بن عمر است. نظر سوم، روایت شده که دابّه از خلقت هر حیوانی نشانه‌ای دارد. ماوردی و ثعلبی گفته‌اند: «سر آن، سر گاو و چشم آن، چشم خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخ آن، شاخ بز کوهی و گردنش، گردن شترمرغ و سینه‌اش، سینه شیر و رنگش، رنگ پلنگ و پهلوهایش پهلوی گربه و دمش، دم گوسفند نر و پاهایش، پاهای شتر است که میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع فاصله است» . زمخشری گوید: «به ذراع حضرت آدم - و همراه آن عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون می‌آید. . .» ؛ ر. ک: الجامع لأحکام القرآن، ج ١٣، ص ٢٣۵.

ص:96

علاوه بر این، قبلاً گفتیم که این امور از مسائلی است که شناخت آنها واجب و لازم نیست و جهل به آنها ضرری به شیعه بودن نمی‌زند و شاید بیشتر عوام شیعه چیزی در این‌باره ندانند.

سخن عجیب‌تر جزایری این است که وی دلیل کج‌فهمی و کم‌عقلی کسی را که معتقد شده آیات و نشانه‌های پیغمبران، نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، این می‌داند که اگر به آن شیعه بگویند: «انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ الواح کجایند؟» پاسخی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند چیزی از آنها را بیاورد!

پاسخ روشن است؛ زیرا ما نگفته‌ایم این نشانه‌ها نزد ماست تا از ما خواسته شود آنها را نشان دهیم؛ بلکه گفته‌ایم آنها نزد اهل‌بیت علیهم السلام است که از طریق ارث آن را به یکدیگر منتقل می‌کنند.

جزایری می‌گوید: و روشن‌تر از آن مطلب، اینکه گفته شود: اگر آنچه گفته شده، حقیقت دارد، پس چرا اهل‌بیت از این آیات و نشانه‌ها (مانند عصا و انگشتر) در نابودی دشمنان خودشان و پیروزی بر آنهاستفاده نکردند. درحالی‌که از سوی دشمنان آزار و اذیت‌ها دیدند؟

پاسخ به جزایری: ١. همانا اهل‌بیت علیهم السلام از بندگان خوب و صالح خدا هستند که کسی در سخن، از آنها پیشی نمی‌گیرد و به آنچه امر می‌کنند، عمل می‌کنند. اگرچه خداوند متعال، بدون عصا هم قادر بر یاری آنان است، اما حکمت او اقتضا می‌کند که به پیشوایان ستمگر که دشمنان دین‌اند، مهلت داده شود تا بر گناه خود بیفزایند. سپس با عزت و قدرتش گریبان آنان را می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ.(1)

1- آنها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سودشان است. ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای [آماده شده] است. آل‌عمران: ٧٨

ص:97

٢. دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام همواره خود را مسلمان نشان می‌دادند و تظاهر به اسلام می‌کردند. آنها همچون فرعون نبودند که با خدا اعلام جنگ نمایند و در مقابل او سرکشی کنند. خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ.(1)

فرعون در ظلم و ستم خود تا جایی پیش‌رفت که ادعای خدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام را با تمام نشانه‌های روشنی که برای او آورد، تکذیب نمود. خداوند خطاب به موسی علیه السلام می‌فرماید: اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ تَزَکَّی وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی فَأَراهُ الْآیَةَ الْکُبْری فَکَذَّبَ وَ عَصی ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعی فَحَشَرَ فَنادی فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی.(2)

هنگامی هم که عده‌ای به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند، فرعون آنها را به شکنجه و کشتن تهدید کرد. خداوند در این‌باره می‌فرماید: قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ.(3)

و در سوره غافر نیز می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذَّابٌ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِینَ آمَنُوا

1- فرعون در زمین برتری‌جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود. گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می‌داشت. او به‌یقین از مفسدان بود. قصص: ۴

2- به سوی فرعون برو که طغیان کرده است و به او بگو: «آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟» و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی [و گناه نکنی]. سپس موسی بزرگ‌ترین معجزه را به او نشان داد. اما او تکذیب و عصیان کرد. سپس پشت کرد و پیوسته [برای محو آیین حق] تلاش نمود و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم» . نازعات: ١٧-٢۴

3- [فرعون] گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته [و این یک توطئه است]. اما به‌زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم. شعراء: ۴٩

ص:98

مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ.(1)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ. (2)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب‌هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این‌باره می‌فرماید: وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُون(3)؛ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِه(4)؛ فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِینَ وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ.(5)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللهُ نَکالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولی.(6)

1- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی انها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ٢٣ - ٢۵

2- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ٢۶

3- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵٢

4- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ٧٨

5- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶١ - ۶۶

6- ازاین‌رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ٢۵

ص:99

مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ.(1)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ. (2)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب‌هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این‌باره می‌فرماید: وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُون(3)؛ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِه(4)؛ فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِینَ وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ.(5)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللهُ نَکالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولی.(6)

1- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی انها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ٢٣ - ٢۵

2- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ٢۶

3- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵٢

4- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ٧٨

5- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶١ - ۶۶

6- ازاین‌رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ٢۵

ص:100

مناوی می‌گوید:

حضرت، آنها را به ستارگان آسمان تشبیه کرده؛ زیرا به وسیلۀ ستارگان راهنمایی و شناختِ راه صورت می‌گیرد؛ چون طلوع و غروب بین ستارگان رخ می‌دهد و برخی از آنها ثابت و برخی دیگر در حرکت‌اند؛ همین‌طور به وسیلۀ اهل‌بیت علیهم السلام هدایت و راهنمایی و امان از نابودی حاصل می‌شود.(1)

\*\*\*

جزایری می‌گوید: لازمۀ چهارم: هدف از این دروغِ فرومایه، اثبات هدایت‌یافتگی و در مسیرحق‌بودنِ شیعه و گمراه‌بودنِ دیگر مسلمانان است.

پاسخ به جزایری: هدایت‌یافتگی و بر حق‌بودن شیعه، با چنین احادیث ضعیفی ثابت نمی‌شود. حتی اگر این احادیث صحیح می‌بود و دشمن نیز آنها را قبول می‌کرد، باز هم دلالت نداشتند که گروهی بر حق و گروهی گمراهند.

جزایری می‌گوید: هدف این احادیث، باقی‌نگاه‌داشتن مذهب تشیع به‌عنوان مذهبی است که طرفدارانش، جامعه و شخصیتی مستقل و جدا از پیکرۀ امّت اسلامی هستند، تا بدین وسیله بزرگان این فرقه و اطرافیانشان- که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند - به زندگی دلخواهشان دست یابند؛ هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد.

پاسخ به جزایری: این سخن، یکی از تهمت‌های بی‌اساسی است که جزایری کتابچۀ خود را با آنها سیاه کرده، ولی برای این گفته، حتی یک دلیل هم نیاورده است.

معلوم نیست چگونه با اثبات این مطلب که اهل‌بیت علیهم السلام بعضی از آیات و نشانه‌های

1- فیض القدیر، ج ۶، ص ٢٩٧.

ص:101

پیغمبران گذشته علیهم السلام را از طریق رسول خدا (ص) به ارث برده‌اند، مذهب شیعه به‌عنوان جامعه و شخصیتی مستقل از پیکرۀ امّت اسلامی باقی خواهد ماند و علمای شیعه، زندگی دلخواه خود را به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین به دست خواهند آورد! به‌راستی این گفته، با مضمون آن روایات چه ارتباطی دارد؟ !

مقصود جزایری از امّت اسلامی چیست؟ اگر قصد ایشان از امّت، سایر مسلمانان (غیرشیعه) باشد، این گفته، دامن اهل سنت را نیز مانند شیعه فراخواهد گرفت؛ زیرا هر فرقه‌ای از مسلمانان، دارای جامعه و شخصیت اعتقادی مستقل از دیگر فرقه‌هاست. اما اگر منظورش از امّت، خصوص اهل سنت است، مخالفت با آنها اشکالی ندارد؛ زیرا در کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) دلیلی نیافتیم که ما را از مخالفت با کسانی که به این عنوان (اهل سنت) شناخته می‌شوند، برحذر بدارد. بلکه دلایل محکمی یافتیم که ما را به پیروی از ائمۀ اهل‌بیت علیهم السلام، و نه دیگران، امر می‌کند.(1)

در پاسخ به این مطلب جزایری که می‌گوید: «تا برای بزرگان این فرقه و اطرافیانشان که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند، زندگی دلخواهشان مهیا شود، هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد» ، باید گفت: ائمۀ اهل‌بیت علیهم السلام با اینکه سزاوارترین مردم به امر خلافت بودند [که از آنها غصب شد]، ولی در راه

1- از جمله آیاتی که پیروی از اهل البیت را واجب شمرده است، آیۀ ٣٣ سورۀ احزاب است که می‌فرماید: إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً ؛ «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» ؛ ر. ک: الکلمة القرّاء فی تفضیل الزهراء، سید عبدالحسین شرف‌الدین، صص١١ - ٢۵. از جملۀ احادیث در این موضوع، کلام پیامبر ص است که می‌فرماید: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما به ودیعت می‌گذارم، تا وقتی که به آنها تمسک جویید، بعد از من گمراه نخواهید شد: یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است، کتاب خدا که ریسمان کشیده‌شده از آسمان تا به زمین است و عترت و اهل‌بیت من. آگاه باشید که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا روزی که در حوض بر من وارد شوند» . برای تحقیق پیرامون این حدیث؛ ر. ک: دلیل المتحیرین، صص ١٨٩ - ٢٠٠.

ص:102

ارشاد مردم و در راستای تحقق عزت و وحدت مسلمانان به‌ویژه نصیحت خلفا، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

شیخ محمدرضا مظفر (ره) در ضمن بیان عقیدۀ شیعه، دربارۀ وحدت اسلامی می‌گوید: «اهل‌بیت علیهم السلام به دلسوزی برای بقای مظاهر اسلام و دعوت به عزت اسلام و وحدت کلمۀ مسلمین و حفظ برادری میان آنها و برداشتن تاریکی و کینه از جان‌ها شناخته‌شده هستند» . سپس گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در این باره بیان کرده، می‌گوید:

دیگر ائمه علیهم السلام نیز با حاکمان زمان خود چنین بوده‌اند؛ هرچند انواع فشارها و اذیت‌ها را از آنها دیدند؛ زیرا وقتی آنها دانستند دولت حق به آنها برنمی‌گردد، مشغول آموختن آموزه‌های دینی به مردم شدند و پیروان خود را متوجه معارف بلند دینی می‌کردند و تمام انقلاب‌ها و شورش‌هایی که علویان در زمان آنها انجام دادند، به اشاره و خواست آنها نبوده، بلکه سرپیچی آشکار از دستورات و راهنمایی‌های آنها بوده است. آنها در حفظ و نگهداری سرزمین‌های دولت اسلامی، از همه - حتی از خلفای بنی‌عباس - حریص‌تر و دلسوزتر بودند.

در این‌باره کافی است خواندن وصیت و سفارش امام موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیانش، آنجا که می‌فرماید: «خود را با سرپیچی از اطاعت سلطان ذلیل نکنید. پس اگر عادل بود، از خدا طول عمر او را بخواهید و اگر ستمکار بود، هدایت و اصلاح او را از خدا بخواهید؛ زیرا صلاح و درستی شما در گرو صلاح و درستی سلطان شماست و همانا سلطان عادل، همانند پدر مهربان است. پس برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او مپسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید»(1)

1- وسائل الشیعة، ج ١١، ص ۴٧٢.

ص:103

آن‌گاه می‌گوید:

این سخن (برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او مپسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید) بهترین نوع سفارش به مردم است جهت مراقبت از سلامتی و جان سلطان.(1)

اما علمای شیعه، پیرو امامان خود هستند و موضع‌گیری‌ها و سخنان و فتواهای آنها در این زمینه بهترین گواه است. بسیار روشن است که علمای شیعه بیشترین تلاش را در ایجاد اتحاد میان مسلمانان و زدودن فاصله‌ها و اختلاف‌ها، نسبت به دیگر علمای امّت اسلام انجام داده‌اند. فتواهای صادرشده از جانب آنان در این زمینه، ما را کفایت می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: استحباب خواندن نماز به جماعت اهل سنّت، کراهت یا حرمت تظاهر به مخالفت‌کردن با اهل سنّت در مسائل اختلافی بین آنها و شیعه، حرمت مخالفت‌کردن با اهل سنّت در مسئلۀ وقوف حاجی در عرفات و نمونه‌های دیگری که اهل تحقیق آنها را خوب می‌شناسند.

همچنین، چگونه علمای شیعه در زندگی دلخواه خویش، آن هم به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمانان، غوطه‌ورند، درحالی‌که بهترین روزهای عمر خود را در دفاع از اسلام و مسلمانان سپری کرده‌اند؟ اگر علمای شیعه نیز مانند علمای اهل سنت، در خدمت حاکمان و پادشاهان می‌بودند و بر سر سفرۀ آنها می‌نشستند، آیا دنیای بهتر و آسوده‌تری نداشتند؟ !

باید پرسید که کدام گروه درصدد تفرقه و ازبین‌بردن وحدت جامعه اسلامی است؟ علمای شیعه، یا علمای سنی که بسیاری از آنان در طی قرون متمادی تا به امروز، کتاب‌ها ضد شیعه نوشته‌اند و در آنها عقائد شیعه را به باد انتقاد گرفته‌اند و به گمراهی و کفر شیعۀ امامیه حکم کرده، به ریختن خون و گرفتن اموال آنها فتوا داده‌اند.

1- عقائد الامامیة، ص ١۴۴.

ص:104

به‌راستی که جزایری با نوشتن این کتابچه، آتش فتنه را شعله‌ورتر کرد و با تکفیر فرقۀ بزرگی از فرقه‌های اسلامی، شکاف بین امّت را عمیق‌تر نمود و با متهم‌کردن علمای شیعه به نابودکردن اسلام و شکستن وحدت مسلمین، خود را مصداق این آیه قرار داد که می‌فرماید: وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَریئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبیناً.(1)

1- و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است. نساء: ١١٢

## حقیقت چهارم:

## اشاره

اختصاص ‌یافتن شیعه به علوم و معارف الهی

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعه معتقد است از میان تمام مسلمانان، اهل‌بیت و شیعیان آنها به علوم و معارف نبوی و الهی اختصاص یافته‌اند. دلیل بر این حقیقت، روایتی است که صاحب کافی از ابوبصیر نقل کرده که می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «جانم به قربانت! شیعیان شما نقل می‌کنند که پیغمبر (ص) به علی علیه السلام بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده شد» . فرمود: «ای ابامحمد، پیغمبر (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شد» . عرض کردم: «به خدا که علم کامل و حقیقی همین است» . [امام علیه السلام لحظاتی به زمین خیره شد. سپس فرمود: «این علم هست، ولی علم کامل نیست»].(1)سپس فرمود: «ای ابامحمد! همانا جامعه نزد ماست. اما مردم چه می‌دانند که جامعه چیست؟» عرض کردم: «قربانت گردم، جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری است به طول

1- آنچه بین دو کروشه آمده، در متن حدیث هست، ولی در متن عربی نیامده است. ر. ک: کافی، ج١، ص٢٣٨. مترجم

ص:108

هفتاد ذراع از پیغمبر (ص) ، به املای آن حضرت و دست‌خط علی علیه السلام که تمام حلال و حرام و همۀ نیازهای مردم، حتی جریمۀ خراش در آن موجود است» . سپس با دست بر [شانۀ] من زد و فرمود: «به من اجازه می‌دهی ای ابا محمد؟» عرض کردم: «جانم به قربانت، من از آنِ شمایم، هرچه خواهی بنما» . آن‌گاه با دست مبارک مرا نیشگون گرفت و فرمود: «حتی جریمۀ این نیشگون در جامعه هست» و حضرت خشمگین به نظر می‌رسید. من عرض کردم: «به خدا که علم کامل همین است» . فرمود: «این علم است، ولی باز هم کامل نیست» . آن‌گاه لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا جفر نزد ماست و مردم چه می‌دانند که جفر چیست؟» [عرض کردم: «جفر چیست؟»] فرمود: «مخزنی است از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان و علمای گذشتۀ بنی‌اسرائیل در آن است» . عرض کردم: «همانا علم کامل همین است» . فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست» . باز لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست. به خدا، حتی یک حرف قرآن هم در آن نیست» . عرض کردم: «به خدا علم همین است» . فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست» . آن‌گاه لحظاتی حضرت سکوت کرد. سپس فرمود: «علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست» .

جزایری از این حدیث، نتیجه‌های شگفت‌انگیزی گرفته است(1)و می‌گوید: «نتیجۀ اول : نتیجۀ حقیقی این اعتقاد باطل، بی‌نیازی از کتاب خدای متعال است و این کُفری

1- ابوبکر جزایری درصدد است که از هر راهی بتواند کفر شیعیان را اثبات کند تا دست گروه‌های تکفیری که یک مشت عوام و جاهل هستند، برای ترور و به خاک و خون کشیدن شیعیان باز باشد و به زعم خود، در درگاه خداوند حجت و بینه‌ای بتوانند اقامه کنند. مترجم

ص:109

روشن است» .

پاسخ به جزایری: از حدیث ذکرشده، این نتیجه و نتیجه‌های دیگری که جزایری بیان کرده، گرفته نمی‌شود، به‌دلائلی که به‌زودی بیان خواهد شد. سند این روایت که در کافی نقل شده، صحیح است. براساس این روایت، اهل‌بیت علیهم السلام صحیفه‌ها و کتاب‌ها و علوم شرعیه و معارف الهیه‌ای دارند که دست دیگران از آنها تهی است. از جمله آنها «جامعه» است؛ صحیفه‌ای که رسول خدا (ص) آن را املا فرموده و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است. طول آن هفتاد ذراع به مقیاس ذراع رسول خدا (ص) است. از این روایت و روایات دیگر ظاهر می‌شود که همۀ حلال و حرام‌های شرعی و هر آنچه مردم به آن نیازمندند، حتی جریمۀ خراش، در این صحیفه آمده است.(1)

از دیگر صحیفه‌ها، مصحف فاطمه علیها السلام است؛ کتابی که در آن، علم به آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و نام کسانی که حکومت می‌کنند تا روز قیامت بیان شده که به املای جبرئیل علیه السلام و با دست‌خط علی علیه السلام است. در این‌باره روایات زیادی وجود دارد؛ مانند روایت حماد بن عثمان که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «زنادقه در سال ١٢٨ه. ق ظهور می‌کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم» . عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیغمبرش (ص) را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام از بابت وفات آن حضرت غم و اندوهی به خود گرفت که جز خدای عزوجل مقدارش را نداند. بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید. فاطمه این داستان را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «چون آمدن فرشته را احساس

1- ر. ک: بحارالانوار، ج ٢۵، ص ١١۶ و ج ٢۶، صص ١٨، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٣٣، ٣۴، ٣۵، ٣۶، ٣٨، ٣٩، ۴١، ۴۵، ۴۶، ۴٨ و ج ۴٧، ص ٢۶.

ص:110

کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو» . پس فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام [آمدن فرشته را] خبر داد و آن حضرت هرچه می‌شنید، آن را می‌نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی درست شد. اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست. بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است.(1)

همچنین در روایت صحیحی از ابوعبیده حذاء آمده است:

. . . . امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر (ص) ٧۵ روز در دنیا بود و از فراق پدر، اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می‌داد و خوشدل می‌ساخت (آرامش می‌داد) و از احوال و مقامات پدرش خبر می‌داد و سرگذشت فرزندانش را پس از او برایش می‌گفت. حضرت علی علیه السلام اینها را می‌نوشت و آن نوشته مصحف فاطمه علیها السلام است»(2)

جفر نیز مخزنی از پوست است که در آن، کتاب‌های انبیای گذشته، همچون زبور و تورات و انجیل و صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و مسائل حلال و حرام و غیر آن وجود دارد و این «جفر ابیض»(3)است.

اما «جفر احمر» ، مخزنی است که در آن سلاح رسول خدا (ص) قرار دارد و امام‌زمان علیه السلام هنگام ظهورش، آن را بیرون می‌آورد؛ چنان‌که در روایت صحیحۀ حسین‌بن‌ابی‌علاء آمده که می‌گوید:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همانا جفر ابیض نزد من است» . عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه و چیزی از قرآن در آن نیامده، درحالی‌که آنچه مردم به آن احتیاج دارند، در آن هست و ما به کسی

1- اصول کافی، ج ١، ص ٢۴٠.

2- همان، ص ٢۴١.

3- ابیض به معنای سفید و احمر به معنای قرمز است.

ص:111

احتیاج نداریم، حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و رُبع تازیانه و جریمۀ خراش نیز در آن هست. جفر سرخ هم نزد من است» . عرض کردم: «در جفر سرخ چیست؟» فرمود: «در آن اسلحه است و تنها برای خون‌خواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام زمان علیه السلام) آن را برای کشتن باز می‌کند. . .» . (1)

حال که مطلب روشن شد، می‌گوییم: داشتن این کتاب‌ها و مانند اینها، دلیلی بر بی‌نیاز بودن از قرآن کریم نیست، وگرنه داشتن کتاب‌های فقهی و حدیثی و تاریخی و مانند اینها نیز کُفری آشکار خواهد بود. بی‌نیازی از قرآن زمانی است که ما از قرآن رو بگردانیم و آن را رها کنیم و به کتاب‌های دیگر مراجعه کنیم؛ پس استفاده و بهرهِ‌بردن از کتاب‌هایی که در انواع علوم و فنون تدوین شده است، دلیل بر بی‌میلی و بی‌رغبتی به قرآن نیست، به‌ویژه اگر آن کتاب‌ها، توضیح دهندۀ مجملات و متشابهات قرآن باشند؛ چنان‌که کتاب «جامعه» چنین است و بیان تفصیلی تمام حلال‌ها و حرام‌ها و آنچه مردم به آن نیازمندند، در آن است. نمونه دیگر، مصحف فاطمه علیها السلام است که مشتمل بر بیان آشوب‌ها و جنگ‌ها و آن چیزی است که تا روز قیامت پیش خواهد آمد. به هر حال، کتاب جامعه (دربردارندۀ احادیث رسول خدا (ص)) و مصحف فاطمه علیها السلام (دربردارندۀ احادیث جبرئیل علیه السلام) و دیگر کتاب‌ها که سخنان خداوند عزّوجلّ را در خود جای داده‌اند، مطالبشان حق است و باطل دانستن آنها جایز نیست.

علاوه بر این، اگر ما می‌خواستیم آنچه را در سینه‌ها پنهان است، آشکار کنیم، می‌گفتیم این سخن (نسبت ناروا) در شأن غیر شیعۀ امامیه است؛ چون آنها با کتاب‌های حدیثی مورد اعتمادشان که پُر از احادیث بیهوده، ضعیف و مخالف با کتاب خداست، چنان‌که در بیان حقیقت هفتم روشن می‌شود، خود را از کتاب خدا

1- اصول کافی، ج ١، ص ٢۴٠.

ص:112

برای توضیح بیشتر، به مطالبی که در حقیقت اوّل و در پاسخ به دلایلی که جزایری برای اثبات این تهمت آورده بود، مراجعه کنید.

## شبهه

ممکن است دشمن (جزایری) بگوید: تمام مطالبی که شما گفتید درست نیست؛ زیرا اگر ما می‌دانستیم که جامعه به املای رسول خدا (ص) ، مصحف فاطمه به املای جبرئیل و هر دو با دست‌خط علی علیه السلام هستند، در این صورت، با شما بحث و جدل نمی‌کردیم؛ ولی این مطالب ثابت نشده است؛ لذا به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را قبول کنیم.

## پاسخ شبهه

ما این مطالب را از افراد ثقه و حافظان روایت گرفته‌ایم؛ هرچند اعتقاد به اینها لازم و واجب نیست؛ زیرا در اعتقادات، یقین و قطع لازم است. حدیث صحیح نیز، اگرچه در احکام و مسائل شرعی حجت است، ولی در مسائل اعتقادی حجت نیست؛ چون نهایت فایدۀ آن، تولید ظن است و با وجود ظن، از علم و یقین بی‌نیاز نمی‌گردیم.

به هر حال، در چیزی که اعتقاد به آن را لازم نمی‌دانیم، به طریق اولی خصم خود را هم در اعتقاد به آن ملزم نمی‌کنیم. ولی باطل‌کردن آنها، با اینکه محال نیست، درست هم نیست؛ به خصوص اینکه اهل سنت روایاتی دارند مبنی بر اینکه: آنچه اهل کتاب گفته‌اند و صحت و بطلان آن ثابت و روشن نگردیده، آن را باطل ندانید.

بخاری به سند خود از ابوهریره چنین نقل کرده است:

همواره اهل کتاب، تورات را برای مسلمانان با زبان عبری می‌خواندند و با زبان عربی تفسیر می‌کردند. پس رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «اهل کتاب را نه

ص:113

تصدیق و نه تکذیب کنید و بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر شما نازل شده، ایمان آورده‌ایم»(1)

ابوداوود، احمد، حاکم، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن نمله انصاری از پدرش نقل کرده‌اند که می‌گوید:

هنگامی که در محضر رسول خدا [ (ص) ] نشسته بودم و مردی یهودی نیز نزد ایشان بود، جنازه‌ای را از کنار ما عبور دادند. او (پدرش) گفت: «ای محمد! آیا این جنازه سخن می‌گوید؟» حضرت [ (ص) ] فرمود: «خدا [بهتر]داناست» . یهودی گفت: «همانا سخن می‌گوید» . (پس از این ماجرا) رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «آنچه را اهل کتاب به شما می‌گویند، نه تصدیق کنید و نه تکذیب و بگویید به خدا و پیغمبرانش ایمان آوردیم. پس اگر آن مطلب باطلی بود، آن را تصدیق نکرده‌اید و اگر مطلب حقی بود، آن را تکذیب نکرده‌اید»(2)

\*\*\*

جزایری می‌گوید: نتیجۀ دوم: اختصاص‌یافتن اهل بیت از میان تمام مسلمانان به علوم و معارف، خیانتی روشن است که به پیامبر [ (ص) ] نسبت داده می‌شود و نسبت خیانت به ایشان [ (ص) ] کفر است و در آن هیچ تردید و بحثی نیست.

پاسخ به جزایری: اگر پیامبر (ص) کسی از این امّت را به علمی مخصوص گرداند، هرگز خطا و خیانت شمرده نمی‌شود. مخصوصاً اگر این کار، منافع ویژه یا عام داشته باشد. به همین جهت پیامبر (ص) از میان اصحاب خود، تنها برای حذیفة بن یمانی، نام منافقان را بازگو کرد. ازاین‌رو به حذیفه «صاحب سِرِّ رسول خدا (ص)» می‌گفتند.

1- صحیح بخاری، ج٣، ص ٢٣٧ و ج ۶، ص ٢۵ و ج ٩، ص ١٣۶.

2- سنن ابی‌داوود، ج ٣، ص ٣١٨؛ مسند احمد، ج ۴، ص ١٣۶؛ المستدرک علی صحیحین، ج ٣، ص ٣۵٨؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ٨، ص ۵٢؛ شرح السنة، ج ١، ص ٢۶٨.

ص:114

ایشان (ص) با یکی از همسران خویش نیز رازی را در میان گذاشتند و فرمودند آن را مخفی نگه دار و بازگو نکن. ولی او خیانت کرد و آن را فاش کرد. پس خداوند به ایشان (ص) خبر داد.(1)

خداوند می‌فرماید: وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ.(2)

پیامبر (ص) هنگام وفاتشان، مطالب خاصی را با حضرت فاطمه علیها السلام در میان گذاشته‌اند. بخاری دراین‌باره روایتی را به سند خود، از عایشه آورده که می‌گوید:

فاطمه نزد پیامبر [ (ص) ] آمد، درحالی‌که راه رفتن او همچون راه رفتن پیامبر [ (ص) ] بود. پیامبر [ (ص) ] فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشاند. سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه فاطمه علیها السلام گریست. به او گفتم: «برای چه گریه می‌کنی؟» سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه او لبخند زد. گفتم: «تا به امروز، خوشحالی نزدیک به اندوه (بدون فاصله) ندیده بودم» . سپس از او دربارۀ آنچه ایشان فرمود، سؤال کردم. گفت: «من چنین نیستم که راز رسول خدا [ (ص) ] را فاش کنم» . تا اینکه پیامبر [ (ص) ] رحلت فرمود و من [دوباره] از او سؤال کردم. آن‌گاه گفت: «پیامبر [ (ص) ] در گوشم فرمود:

1- می‌گویند: «پیامبر ص به همسر خویش خبر داده بود که پس از ایشان ص ابوبکر و عمر خلافت را به دست می‌گیرند» . این روایت از ابن عباس نقل شده است و نیز روایت شده که پیامبر ص به همسرش خبر داده که ماریه را بر خود حرام کرده یا نوشیدن عسل را بر خود حرام نموده است؛ ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص٣٩٠؛ التفسیر الکبیر، ج ٣٠، صص ۴٢ و ۴٣؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص ٢١٨.

2- [و به‌خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت. تحریم: ٣

ص:115

همانا جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کند و امسال دو بار بر من عرضه کرد و چنان می‌بینم که زمان وفاتم فرا رسیده است و تو اولین کسی از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی» . سپس من گریستم. آن‌گاه پیامبر [ (ص) ] فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه سرور زنان بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟ !» به همین‌جهت خندیدم.(1)

پیامبر (ص) اموری را نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده بودند که دیگری را مخصوص به آن نگردانیده بودند؛ چنان‌که ترمذی با سند خود از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

رسول خدا [ (ص) ] در روز طائف (غزوۀ طائف) علی [ علیه السلام ] را طلب کرد. سپس با او به گفت‌وگو نشست. مردم گفتند: «گفت‌وگوی ایشان با پسر عمویش طول کشید» . رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «من او را برای گفت‌وگو انتخاب نکردم، بلکه خدا او را برای گفت‌وگو برگزید»(2)

احمد، حاکم و عده‌ای دیگر، از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که می‌گوید:

قسم به کسی که بدان قسم می‌خورم، علی [ علیه السلام ] از تمام مردم به رسول‌خدا [ (ص) ] قریب‌العهدتر بود (آخرین کسی بود که از پیامبر [ (ص) ] جدا شد) و گفت: «رسول خدا [ (ص) ] در سپیده‌دمی نزد ما بود و مرتب می‌فرمود: آیا علی [ علیه السلام ] آمد؟ فاطمه [ علیها السلام ] می‌گوید: «ایشان [ (ص) ] علی [ علیه السلام ] را به دنبال کاری فرستاده بود و بعد از مدتی آمد» . امّ‌سلمه گفت: «من گمان کردم که پیامبر [ (ص) ] با ایشان کار خاصی دارد. لذا از اتاق بیرون آمدیم و پشت در اتاق نشستیم و من نزدیک‌ترین فرد به در اتاق بودم. پس حضرت علی [ علیه السلام ] خود را

1- صحیح بخاری، ج۴، صص٢۴٧و ٢۴٨

2- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶٣٩؛ ملاّ علی قاری در شرح این حدیث در کتاب مرقاة المفاتیح، ج ١٠، ص ۴٧١ می‌گوید: «یعنی من با دستور خدا و آنچه او خواسته بود، از طریق نجوا به علی علیه السلام رساندم.» ؛ طبیعی نیز گفته است: «آن مطالب از اسرار الهی و امور غیبی بود که علی علیه السلام را خزانه‌دار آنها قرار داده است» .

ص:116

در آغوش آن حضرت انداخت و پیامبر [ (ص) ] در گوش او زمزمه و نجوا می‌نمود. پس رسول خدا [ (ص) ] در همان روز رحلت فرمود. علی [ علیه السلام ] آخرین کسی است که نزد ایشان [ (ص) ] بود»(1)

ابن‌سعد، ابونعیم، هیثمی و عده‌ای دیگر، از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که می‌گفت: «ما چنان حدیث می‌کردیم که رسول خدا [ (ص) ] هفتاد وصیت و سفارش به حضرت علی [ علیه السلام ] فرمود که به کس دیگری نفرمود»(2)

افزون بر همه مطالب ذکرشده، آیۀ نجواست: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ(3)که هیچ‌کس از این امّت، به جز علی علیه السلام به آن عمل نکرد. همه علما، محدثین و مفسرین که این آیه را بررسی کرده‌اند، به این حقیقت تصریح کرده‌اند.(4)

1- مسند احمد، ج ۶، ص٣٠٠؛ مستدرک، ج ٣، ص ١٣٨؛ در فضائل الصحابة، ج ٢، ص ۶٨۶ نیز آمده است: «این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند» . ذهبی با او هم‌نظر شده است.

2- الطبقات الکبری، ج ٢، ص ٣٣٨؛ حلیة الاولیاء، ج١، ص ۶٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٣.

3- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید] قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است. مجادله: ١٢

4- حاکم در مستدرک، ج ٢، ص ۴٨٢، و عده‌ای دیگر، از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «در کتاب خدا آیه‌ای است که [جز من] هیچ‌کس به آن عمل نکرد و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیۀ نجواست: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با پیامبر [ ص ] گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید؟ پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. . .» . ایشان علیه السلام فرموده است: «دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر بار که می‌خواستم با رسول خدا [ ص ] نجوا کنم، قبل از آن، یک درهم صدقه می‌دادم. سپس آیه نسخ شد و کسی دیگر به آن عمل نکرد و این آیه نازل شد: «آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ . . . .» . حاکم می‌گوید: «این حدیث طبق شرط شیخین، صحیح است. ولی آن را نقل نکرده‌اند» و ذهبی نیز با او هم‌عقیده شده است؛ ر. ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٢٨، ص ١۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ٣٢۶؛ الجامع لأحکام القرآن، ج١٧، ص ٣٠١؛ التفسیر الکبیر، ج ٢٩، ص ٢٧٠؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص٨٣؛ الکشاف، ج ۴، ص٧۶.

ص:117

علی علیه السلام نزد رسول خدا (ص) منزلتی والا داشت که هیچ‌کس دیگری دارای این مقام نبود؛ زیرا او تربیت‌شدۀ پیامبر (ص) و داماد و پسر عموی ایشان و برادر ایمانی رسول‌خدا (ص) - به‌سبب پیمان برادری که فقط با او بست - بود و به همین جهت بود که فقط حضرت علی علیه السلام حق داشت در زمان‌هایی بر پیامبر (ص) وارد شود که در آن زمان هیچ‌کس از مردم حق واردشدن بر پیامبر (ص) را نداشتند؛ چنان‌که نسائی، احمد، ابن‌خزیمه و عده‌ای دیگر، در این‌باره روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که می‌فرماید:

منزلتی نزد رسول خدا [ (ص) ] داشتم که برای هیچ‌کس نبود؛ اول سحرگاه بر او وارد می‌شدم و می‌گفتم: «سلام بر تو ای پیامبر خدا!» اگر ایشان «تنحنح» (صدای شبیه به سرفه کردن و اشاره به اینکه وارد نشوید) می‌نمود، به‌سوی خانوادۀ خود برمی‌گشتم و در غیر این صورت، بر او داخل می‌شدم.(1)

احمد، ابن‌خزیمه، بیهقی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

در سحرگاهان، ساعتی خاص برای واردشدن بر رسول خدا [ (ص) ] داشتم. اگر [در آن ساعت] در نماز می‌بود، تسبیح [را بلند]می‌فرمود و آن به معنای اجازۀ ورود بود و اگر در نماز نبود، به من اجازۀ‌ورود می‌داد. (2)

سید رضی (ره) در نهج البلاغه می‌گوید که حضرت علی علیه السلام منزلت خود را نزد رسول‌خدا (ص) چنین توصیف و بیان می‌فرماید:

شما جایگاه نسبت مرا به رسول خدا (ص) در خویشاوندی نزدیک و مقام و

1- سنن نسائی، ج ٣، ص ١٢؛ مسند احمد، ج ١، ص ٨۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ٢، ص ۵۴؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ١٣٢؛ مرقاة المفاتیح، ج ١٠، ص ۴٧٨.

2- مسند احمد، ج ١، ص ٧٧؛ صحیح ابن خزیمه، ج ٢، ص ۵۴؛ السنن الکبری، ج ٢، ص ٢۴٧؛ مشکل الآثار، ج ٢، ص٣٠۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن‌ابی‌طالب، ص ١٣٠.

ص:118

منزلت، ویژه می‌دانید؛ زمانی که کودک بودم، مرا در دامن می‌گرفت، به سینۀ خود می‌فشرد و در رختخوابش مرا در بغل می‌گرفت و بدن [مبارکش]به من می‌خورد و بوی خوش او را حس می‌کردم و غذا را در دهان [مبارک] می‌جوید سپس به من می‌خوراند. . . . تا جایی که فرمود: من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند شتر که همواره با مادر خویش است. پیامبر (ص) هر روز نشانۀ تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. پیامبر (ص) چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند؛ تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت جز خانۀ‌رسول خدا (ص) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم. من، هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می‌آمد، نالۀ شیطان را شنیدم؛ گفتم: «ای رسول خدا این نالۀ کیست؟» فرمود: «شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردید» و فرمود: «علی، تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی»(1)

آری؛ جایگاه و موقعیت خاص حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر (ص) ، سبب شده بود که چیزهایی از ایشان (ص) بشنود و بداند که دیگران از آن بی‌خبر بودند. البته اهل سنّت نیز چنین جایگاهی را برای ابوهریره قائل هستند و بخاری در این‌باره روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده است که می‌گوید:

همانا مردم می‌گویند: ابوهریره چقدر روایت نقل کرده است! اگر به‌خاطر دو آیه درکتاب خدا نبود، هرگز حدیثی را نقل نمی‌کردم. سپس این دو آیه را

1- نهج‌البلاغه، خطبه ١٩٢ قاصعه .

ص:119

خواند إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ. . .(1)تا آخر آیه. همانا برادران مهاجر ما همواره مشغول خرید و فروش در بازارها بودند و برادران انصار ما نیز همواره به رسیدگی اموال خود مشغول بودند و همانا ابوهریره برای سیرکردن شکمش، همواره ملازم رسول خدا [ (ص) ] بود و [در مجالسی] حاضر می‌شد که دیگران حضور نداشتند و چیزهایی حفظ می‌کرد که دیگران حفظ نمی‌کردند.(2)

همچنین بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: «من از رسول خدا [ (ص) ] دو ظرف [دو بسته از علوم] حفظ کردم؛ یکی از آنها را بیان و منتشر کردم. اما اگر دومی را بیان و منتشر کنم، گردنم بریده خواهد شد»(3)

وقتی ابوهریره دارای چنین جایگاه و موقعیتی نزد اهل سنت باشد، پس به طریق اولی این منزلت و جایگاه برای حضرت علی علیه السلام پذیرفتنی خواهد بود؛ زیرا ایشان از کودکی تا زمان وفات پیامبر (ص) همراه و یاور ایشان بود، درحالی‌که ابوهریره، بیش از سه سال، یار و صحابه پیامبر (ص) نبود.(4)

نکته دیگر اینکه، حضرت علی علیه السلام در کسب علوم، بسیار حریص بود و همواره از رسول خدا (ص) دربارۀ مسائل دین و دنیا سؤال می‌کرد و پیامبر (ص) نیز در آموزش ایشان علیه السلام حریص و کوشا بود. ترمذی روایتی حسن از عبدالله بن عمرو بن هند حبلی آورده که می‌گوید: «علی فرمود: هروقت از رسول خدا [ (ص) ] سؤالی می‌پرسیدم، جواب

1- کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند، مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و [اعمال بد خود را، با اعمال نیک] اصلاح نمودند [و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند] من توبه آنها را می‌پذیرم که من تواب و رحیمم. بقره: ١۵٩ و ١۶٠

2- صحیح بخاری، ج ١، ص ٣٩.

3- همان، ص ۴٠.

4- بخاری در ج ۴، ص ٢٣٩، روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده که می‌گوید: «سه سال در کنار رسول‌خدا ص بودم و کسی به سن من، در آن سال‌ها حریص‌تر بر حفظ حدیث نبوده است» .

ص:120

می‌فرمود و هروقت ساکت بودم، ایشان ابتدا به سخن می‌فرمود»(1)

ابن‌سعد نیز از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان پرسیدند: «چگونه شما از بین اصحاب رسول خدا [ (ص) ] بیش از دیگران حدیث می‌گویید؟» وی فرمود: «من هروقت از ایشان سؤال می‌کردم، به من پاسخ می‌فرمود و هروقت ساکت بودم، او سخن آغاز می‌نمود»(2)

رسول اکرم (ص) نیز از خداوند متعال خواسته بود که به حضرت علی علیه السلام گوش شنوایی برای علوم خود عطا کند. زمانی که آیۀ وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ(3)نازل شد، حضرت فرمود: «ای علی [ علیه السلام ]! از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد» . علی [ علیه السلام ] می‌فرماید: «بعد از آن جریان، دیگر چیزی را فراموش نمی‌کردم و با من نبود که چیزی را فراموش کنم»(4)

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام دارای امتیازات ویژه‌ای مانند ذکاوت، هوشیاری فوق‌العاده، عقل کامل و حافظۀ بسیار قوی بود و ازاین‌رو می‌فرمود:

به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم برای چه نازل شده و در کجا نازل شده است. همانا پروردگارم دلی بسیار فهمیده و زبانی بسیار سؤال‌کننده به من عطا فرموده است. (5)

1- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴٠.

2- الطبقات الکبری، ج ٢، ص ٣٣٨؛ ترجمۀ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ٢، ص ۴۵۶.

3- و گوش‌های شنوا آن را دریابد و بفهمد. حاقه: ١٢

4- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٢٩، صص ٣۵ و ٣۶؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص ٢۶٧؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص۴١٣؛ التفسیر الکبیر، ج ٣٠، ص ١٠٧؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ١٨، ص ٢۶۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ١٣۴؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ٢٨٢؛ تفسیر غریب القرآن که در حاشیۀ تفسیر طبری چاپ شده، ج ٢٩، صص ٣٠ و ٣١؛ اسباب النزول، ص ٢٩۴؛ لباب النقول فی أسباب النزول، ص ٢١٩.

5- الطبقات الکبری، ج ٢، ص ٣٣٨؛ حلیة الاولیاء، ج ١، صص ۶٧ و ۶٨؛ ترجمۀ امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج٣، ص ٢۶.

ص:121

بنابراین هیچ مانعی وجود ندارد که پیامبر (ص) هر علمی را که بخواهد، به حضرت علی علیه السلام اختصاص دهد. بعید نیست که حضرت علی علیه السلام آنچه را از پیامبر (ص) شنیده، در صحیفه‌ای نوشته و نام آن را «صحیفۀ جامعه» گذاشته باشد، یا اینکه بعدها به صحیفۀ جامعه معروف گردیده باشد. ذکر این مطلب نیز لازم است که غیر از حضرت علی علیه السلام، افراد دیگری از صحابه نیز بودند که آنچه از پیامبر (ص) می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ مانند عبدالله بن عمرو بن عاص. بخاری در روایتی از ابوهریره چنین نقل می‌کند: «هیچ‌یک از اصحاب پیامبر [ (ص) ] بیش از من حدیث یاد ندارد، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم»(1)

بعضی از بزرگان اهل سنّت نیز تصریح کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام از جملۀ کسانی است که حدیث رسول خدا (ص) را می‌نوشت و از جملۀ آنها ابن‌صلاح است که می‌گوید:

گروه اوّل از مسلمانان (صحابه) در نوشتن حدیث پیامبر [ (ص) ] با هم اختلاف داشتند. بعضی از آنها نوشتن حدیث و علم را خوش نداشتند و دستور به حفظ آنها می‌دادند و بعضی، آن را اجازه می‌دادند. . . تا آنجا که می‌گوید: از جمله کسانی - که برای ما روایت شده - که نوشتن را اجازه داده، یا به آن عمل می‌کردند، حضرت علی [ علیه السلام ] و فرزندش حسن [ علیه السلام ]، عبدالله بن عمر، انس و عبدالله بن عمرو بن عاص و عدۀ دیگری از صحابه و تابعین می‌باشند.(2)

سیوطی می‌گوید:

گروهی، نوشتن حدیث را اجازه داده و به آن عمل می‌کردند که از آن جمله هستند: عمر، علی [ علیه السلام ]، فرزندش حسن [ علیه السلام ]، ابن عمرو، انس، جابر،

1- صحیح بخاری، ج ١، ص ٣٨.

2- مقدمۀ ابن صلاح، صص ٨٧ و ٨٨.

ص:122

ابن‌عباس، ابن عمر، حسن، عطاء، سعید بن جبیر و عمر بن عبدالعزیز. عیاض نیز از بیشتر صحابه و تابعین، جواز نوشتن حدیث را حکایت کرده است.(1)

\*\*\*

جزایری می‌گوید: نتیجه سوم: دروغگوشمردن علی در سخن استوار و صحیحش است که می‌گوید: «رسول خدا به ما اهل بیت چیزی اختصاص نداده است» و دروغ‌بستن بر علی، همچون دروغ‌بستن بر غیر او حرام است و جایز نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً نیز بیان کردیم که این روایت منقول از حضرت علی علیه السلام، متواتر نیست. با روایتی هم که فقط اهل سنّت نقل کرده باشند، دروغگوبودن حضرت لازم نمی‌آید و نمی‌توان با آن بر شیعه استدلال کرد. حتی اگر صحت این روایت و امثال آن را نیز بپذیریم، باید بگوییم ظاهر این روایات آن است که حضرت علی علیه السلام خبر داده به اینکه پیامبر اکرم (ص) به جز قرآن، ما را به مکتوب دیگری که آن را قرائت کنیم، اختصاص نداده است، مگر آن صحیفه‌ای که قبلاً بیان کردیم.

اما اینکه حضرت علی علیه السلام غیر از صحیفۀ جامعه، نوشتۀ دیگری نیز داشته باشد، - که بعضی از احادیث رسول خدا (ص) را در آن ثبت و ضبط کرده است - مطلب دیگری است و در روایات هم، در این باره چیزی نیامده است. ظاهر بعضی از روایات‌فقط بر این نکته دلالت دارد که از حضرت علی علیه السلام دربارۀ اینکه آیا رسول خدا (ص) نوشتۀ خاصی به ایشان علیه السلام اختصاص داده یا نه، سؤال شده؛ اما در این‌باره که خود ایشان علیه السلام هم از احادیث رسول خدا (ص) چیزی نوشته است، سؤالی نشده و حضرت هم در جوابشان اشاره‌ای به این مطلب نفرموده است. (چه بسا خود حضرت از رسول خدا (ص) نوشته‌های متعددی فراهم آورده و آنچه شنیده، نوشته است) .

1- تدریب الراوی، ج ٢، ص ۶۵.

ص:123

جزایری می‌گوید: نتیجۀ چهارم: دروغ‌بستن به رسول خدا [ (ص) ] است، و این کار نزد خدا از بزرگ‌ترین و زشت‌ترین گناهان است. خود حضرت [ (ص) ] نیز فرموده است: «دروغ‌بستن بر من، مانند دروغ‌بستن بر یکی از شماها نیست؛ هرکس از روی عمد بر من دروغ ببندد، وارد آتش می‌شود» .

پاسخ به جزایری: اگر مقصود شما مطلبی است که در حدیث آمده - که رسول‌خدا (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر از علم گشوده می‌شود - و این را دروغ‌بستن بر پیامبر (ص) شمرده‌اید، باید بگوییم حرف شما باطل است؛ زیرا این حدیث در کتاب‌های خود اهل سنت نیز آمده است. متقی هندی در منتخب کنزالعمال از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «رسول‌خدا [ (ص) ] به من هزار باب [از علم] آموخت، هر بابی [از آن]هزار باب [دیگر] می‌گشود» .

ابن عباس می‌گوید:

همانا علی برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! این چه حرف بدی است که از شما به [گوش]من می‌رسد؟ به خدا قسم که هرآینه، طلحه و زبیر را می‌کشید و بصره را می‌گشایید و حتماً نیرویی [کمکی]از کوفه به تعداد ۶۵۶٠ یا ۵۶۵٠ برای شما خواهد آمد» . ابن عباس می‌گوید: گفتم: «جنگ نیرنگ است» . (1)می‌گوید: «پس بیرون آمدم و از مردم سؤال می‌کردم که چند نفر هستید؟» آنها چنان‌که حضرت فرموده بود، گفتند. [با خود] گفتم: «این از آن اسراری است که رسول خدا [ (ص) ] به او فرموده، همانا رسول‌خدا [ (ص) ] هزار هزار کلمه به او آموخت که هر کلمه‌ای، هزار هزار کلمۀ دیگر را می‌گشاید»(2)

همچنین قبلاً گفتیم که حضرت علی علیه السلام ملازم همیشگی رسول خدا (ص) بود و در

1- یعنی حضرت علی علیه السلام این حرف‌ها را زده تا دل اصحاب خود را قوی و دل دشمن را بترساند. مترجم

2- منتخب کنز العمال چاپ‌شده در حاشیۀ مسند احمد ، ج ۵، ص ۴٣.

ص:124

آموختن علوم و پیروی از آن حضرت، بسیار می‌کوشید؛ پیامبر (ص) نیز در آموزش حضرت علی علیه السلام و تربیت او بسیار مشتاق و کوشا بود و هر وقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ایشان سؤالی می‌کرد، جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شد، ایشان (ص) رشتۀ سخن می‌گشود.

وقتی اهل سنّت قبول دارند که ابوهریره دو ظرف علم داشته که از رسول خدا (ص) گرفته بود و بسیاری از احادیثی را که گفته، تنها از یکی از آن ظرف‌ها بوده است، چگونه تعجب می‌کنند از اینکه حضرت علی علیه السلام هزار باب از علم داشته باشد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شود؟ ! با اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک‌ترین جایگاه را به رسول خدا (ص) داشته و بیش از هرکس، همراه ایشان بوده و سؤالات بسیاری را نیز از رسول خدا (ص) پرسیده و قوۀ ادراک فوق‌العاده و حافظه‌ای قوی داشته است؛ چنان‌که به تفصیل بیان شد.

همچنین حضرت علی علیه السلام به تمام علوم قرآن تسلط داشت و می‌فرمود: «به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه می‌دانستم برای چه چیزی نازل شده و در کجا نازل شده است» .

در جایی دیگر ایشان فرمود: «دربارۀ کتاب خدا، از من سؤال کنید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه دانستم در شب نازل شده یا روز. در دشت یا در کوه» .

ابن‌مسعود نیز در این‌باره چنین می‌گوید: «همانا به حضرت علی علیه السلام علم ظاهر و باطن داده شده است» که قبلاً گذشت.(1)

علاوه بر آنچه بیان شد، پیامبر (ص) در حدیث صحیحی می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علی دروازۀ آن است»(2)

1- الطبقات الکبری، ج ٢، ص ٣٣٨.

2- حاکم در مستدرک آن را صحیح دانسته، ج ٣، ص ١٢۶؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ١۵٩ آن را حسن دانسته؛ همچنین ابن حجر و زرکشی و علائی، چنان‌که در فیض القدیر، ج ٣، صص ۴۶ و ۴٧ آمده است بر صحت آن تأکید نموده‌اند.

ص:125

اما اگر منظور جزایری از این حدیث - که کتاب جامعه به املای رسول‌خداست (ص) - دروغ‌بستن بر رسول خدا (ص) است، باید گفت این مطلبی است که با جزم و یقین نمی‌توان گفت واقع نشده. ازاین‌رو، انکار آن درست نیست. روایات قبلی نیز دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) با حضرت علی علیه السلام بسیار خلوت می‌کرد و آنچه را می‌خواست با او در میان می‌گذاشت و همواره حضرت علی علیه السلام از پیامبر (ص) سؤال می‌کرد و حضرت (ص) جواب می‌داد. بلکه گاهی خود حضرت (ص) سخن می‌گشود و مطالبی را به حضرت علی علیه السلام تعلیم می‌فرمود و ایشان علیه السلام هم بعضی از این احادیث را می‌نوشت.

بنابراین، هیچ بعید و عجیب نیست که پیامبر (ص) صحیفۀ جامعه را که بیان‌کنندۀ حلال و حرام است، بر حضرت علی علیه السلام املا کرده باشد؛ به‌خصوص که بعضی از احادیث صحیح می‌گویند: پیامبر (ص) خواست برای امّت نوشته‌ای بنگارد ولی [گروهی] مانع نوشتن آن شدند. در این‌باره، روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌گوید:

آن‌گاه که زمان رحلت رسول خدا [ (ص) ] فرا رسید، در خانۀ ایشان مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنها بود. پیامبر [ (ص) ] فرمود: «بیایید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید» . عمر گفت: «همانا درد بر پیامبر [ (ص) ] غلبه کرده، حال آنکه قرآن نزد شماست؛ ما را کتاب خدا کفایت می‌کند» . دعوا و اختلاف بین اهل خانه بالا گرفت؛ عده‌ای از آنها گفتند: «بیاورید [قلم و کاغذ]، تا پیامبر [ (ص) ] بنویسد برای شما چیزی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» .

برخی دیگر سخن عمر را می‌گفتند و چون در محضر پیامبر [ (ص) ] بسیار سر و صدا کردند، رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «بلند شوید (و بروید)» . عبیدالله می‌گوید: «همواره ابن عباس می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، آن هنگامی

ص:126

بود که با سر و صدا و درگیری، نگذاشتند رسول‌خدا [ (ص) ] آن مطلب را برای آنها بنویسد» .(1)

مسلم نیز از ابن عباس نقل کرده که می‌گوید:

روز پنج‌شنبه و چه روز پنج‌شنبه‌ای! سپس اشکش جاری شد تا اینکه دیدم همچون دانه‌های مروارید پشت سرهم برگونۀ او می‌غلطیدند. گفت: «رسول‌خدا [ (ص) ] فرمود: برایم قلم و کاغذ بیاورید [تا]بنویسم برای شما مطلبی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» . پس گفتند: «همانا رسول‌خدا (ص) هذیان می‌گوید»(2)

نووی و عده‌ای دیگر احتمال داده‌اند که مقصود پیامبر (ص) نوشتن احکام مهم دین یا تصریح به جانشینان و خلفای بعد از خود بوده است.(3)

با این توضیح، اگر احتمال اول(4)درست باشد، بعید نیست که بگوییم: وقتی مانع

1- صحیح بخاری، ج ۴، صص ١٢١ و ١٨۵ و ج ۶، ص ١١ و ج ٧، صص ١۵۵ و ١۵۶ و ج ٩، ص ١٣٧؛ صحیح مسلم، ج ٣، ص ١٢۵٩؛ مسند احمد، ج ١، صص ٣٢۴ - ٣٢۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ٨، ص٢٠١.

2- صحیح مسلم، ج ٣، ص ١٢۵٩؛ مسند احمد، ج ١، صص ٢٢٢، ٢٩٣ و ٣۵۵؛ مستدرک، ج ٣، ص ۴٧٧؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ٢١۴ و ج ۵، ص ١٨١.

3- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ١١، ص٩٠.

4- سخن درست آن است که پیامبر ص می‌خواست به خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از خود تصریح نماید؛ زیرا احکام مهم دین در آن زمان، روشن شده بودند و به تحقیق، خداوند قبل از آن روز دین خود را کامل و نعمت را تمام کرده بود. همچنین تصریح بر خلفا مهم‌تر است از تکرار احکامی که روشن شده است؛ چون درگیری و گمراهی و بلا، با تصریح بر نام خلفا از میان می‌رود. به علاوه اگر بر کسی احکام مهم دین پوشیده شود، گمراه شمرده نمی‌شود، بلکه حتی اگر با علم، با آن احکام مخالفت کند، باز هم گمراه شمرده نمی‌شود؛ بلکه فاسق خواهد بود، نه بیشتر. حال اگر خواستِ پیامبر ص نوشتن احکام مهم بود، این همه درگیری و سر و صدا و تهمت هذیان‌گویی لازم نبود؛ سبب آن همه جنجال و درگیری این بود که حاضران می‌دانستند که پیامبر ص می‌خواهد نام خلفای بعد از خود را به صراحت بیان نماید. علاوه بر این، با توجه به شرایط حساس آن لحظه، چند روز قبل از وفات پیامبر ص و با شدت درد و بیماری که بر حضرت مستولی بود، مناسب این است که بگوییم ایشان ص می‌خواست جانشینی برای بعد از خود به صورت دست نوشته نیز علاوه بر غدیر خم تعیین کند، نه اینکه چند روز مانده به وفات خود، احکام مهم دین را بنویسید.

ص:127

از نوشتن پیامبر (ص) شدند، حضرت (ص) آن مطلب را بر امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کرده و حضرت علی علیه السلام نیز آنها را نوشته و بدین ترتیب صحیفه جامعه که در بردارندۀ کل احکام حلال و حرام دین بود، گردآوری شد و خداوند به حقایق امور داناست.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: نتیجۀ پنجم: دروغ‌بستن بر فاطمه [ علیها السلام ] به اینکه مصحفی مخصوص به خود دارد که سه برابر قرآن است و یک حرف از قرآن هم در آن نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً اشاره شد که مصحف فاطمه علیها السلام، کتابی است که در آن، وقایعی که در آینده رخ می‌دهند و نام کسانی که تا روز قیامت حکومت می‌کنند، آمده است، که به املای جبرئیل علیه السلام و دست‌خط حضرت علی علیه السلام است.

به این کتاب از آن جهت مصحف می‌گویند که دربردارندۀ چند صحیفه است و در علم لُغت، به هر نوشته‌ای که چنین باشد «مصحف» می‌گویند؛ هرچند که قرآن یا چیزی از قرآن در آن نباشد.(1)

## شبهه

ممکن است کسی بگوید: ادعای سخن‌گفتن فرشتگان با غیرانبیا درست نیست. پس این ادعا نیز که فاطمه و علی علیهما السلام سخن فرشتگان، به خصوص جبرئیل علیه السلام را می‌شنیدند، درست نخواهد بود.

## پاسخ شبهه

1- جزایری چنین پنداشته که فقط به قرآن «مصحف» می‌گویند. مترجم

ص:128

علمای حدیثِ اهل سنّت، احادیثی آورده‌اند که این قضیه را برای کسانی که شأن و منزلت آنها کمتر از حضرت علی و فاطمه علیهما السلام است، ثابت می‌کنند. ما آن احادیث را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم:

دستۀ نخست: احادیثی که دلالت می‌کنند اگر مردم [بر ایمان و عمل به شرع]استقامت کنند، بی‌شک فرشتگان با آنها دست خواهند داد. از آن جمله، روایتی است که مسلم، ترمذی، ابن ماجه، احمد، حمیدی، طیالسی، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از حنظله تمیمی اسیدی آورده‌اند که می‌گوید: «پیامبر [ (ص) ] فرمود: ای حنظله! اگر بتوانید چنان باشید که در پیش من هستید، بی‌شک فرشتگان در رختخواب یا در راه با شما دست خواهند داد»(1)

در روایت دیگری، رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «اگر زمانی که از من جدا می‌شوید، چنان باشید که نزد من می‌بودید، بی‌شک فرشتگان با دست‌های خود با شما دست می‌دادند و در خانه‌های شما به دیدار شما می‌آمدند»(2)

همچنین، سخن‌گفتن فرشتگان با مریم علیها السلام بر همین اساس است. خداوند متعال این جریان را در قرآن چنین بیان می‌کند:

و اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ

1- صحیح مسلم، ج ۴، صص ٢١٠۶ و ٢١٠٧؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۶۶. او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است» ؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١۴١۶؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٣٠۵ و ج ٣، ص ١٧۵ و ج ۴، صص١٧٨ و ٣۴۶؛ الجامع الصغیر، ج ٢، ص ۴٢٨؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ١٩١؛ شرح السنة، ج ١، ص١۶٧؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ٩، صص ٢۴٠ و ٢۴١؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، صص ۴١۵ و ۴١۶ که این حدیث را صحیح دانسته است؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ٢، صص ٩٣١ و ١١٩٠؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۶٠۶.

2- مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٣٣٧.

ص:129

کُنْتَ تَقِیًّا قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا قالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیّاً.(1)

در سوره آل‌عمران نیز می‌فرماید: وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ.(2)

با توجه به آنچه بیان شد، آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز معاد، سزاوار است از امیرالمؤمنین علیه السلام استقامتی را که به او این شایستگی را می‌دهد تا فرشتگان در خانه‌اش با او سخن بگویند، نفی کند؟ درحالی‌که ایشان علیه السلام ولی و مولای هر زن و مرد مؤمنی است.(3)او کسی است که هرجا رود، حق به گرد او

1- و در این کتاب [آسمانی] مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی [بیت‌المقدس] قرار گرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند [تا خلوتگاهش از هر منظر برای عبادت آماده باشد] در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. او [سخت ترسید و] گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزکاری. گفت: من فرستاده پروردگار توام [آمده‌ام] تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟ درحالی‌که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟ گفت: مطلب همین است، پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است [ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را آشکار سازیم] و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری است پایان یافته [و جای گفت‌وگو ندارد]. مریم: ١۶ - ٢١

2- [و به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است. ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به‌جا آور و با رکوع‌کنندگان رکوع کن. آل عمران: ۴٢ و ۴٣

3- رسول خدا ص فرمود: «هرکس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست» ؛ ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص۶٣٣؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ۴٣؛ مستدرک، ج ٣، صص ١٠٩ و ١١٠؛ مسند احمد، ج ١، صص ٨۴، ١١٨، ١١٩، ١۵٢، ٣٢١ و ج ۴، صص ٢٨١، ٣٩٨، ٣٧٠، ٣٧٢ و ج ۵، صص۶۶، ٣۴٧، ۴١٩؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ٢٣ و ج ۵، صص ٢٧، ٣۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ٩، صص ١٠٣ و ١٠۶؛ کتاب السنة، صص ۵٩٠ - ۵٩۶؛ سیوطی در قطف الأزهار المتناثرة، ص ٢٧٧ آن را از احادیث متواتر دانسته است. همچنین، کتانی در نظم المتناثر، ص ٢٠۵ و زبیدی در لفظ اللآلئ المتناثرة، ص ٢٠۵ و حافظ شمس‌الدین جزری در أسنی المطالب، ص ۵ و البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ٣۴٣ و عده‌ای دیگر از بزرگان اهل سنّت، این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص:130

می‌چرخد(1)و کسی است که برادر پیامبر (ص) در دنیا و آخرت است.(2)او دروازۀ شهر علم پیامبر (ص) (3)و کسی است که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز]او را دوست می‌دارند.(4)جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) همچون جایگاه هارون نسبت به موسی است(5)و به جز مؤمن [کسی]او را دوست ندارد و به جز منافق او را.

1- حاکم در مستدرک، ج ٣، صص ١٢۴ و ١٢۵ از علی علیه السلام چنین آورده است: «رسول خدا [ ص ] فرمود: بار خدایا! حق را به همراه او علی [ علیه السلام ] بدار هر کجا که او برود» . حاکم می‌گوید: «این حدیث بر طبق شرط مسلم در قبول روایت صحیح است، ولی آن را نیاورده است» . المعجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ٢۵۶؛ مسند ابی‌یعلی، ج١، ص٢۵٣.

2- ترمذی آن را در سنن خودش، ج ۵، ص ۶٣۶ آورده و حسن دانسته است؛ حاکم در مستدرک، ج ٣، ص ١۴، و غیر این دو، از ابن‌عمر آورده‌اند که می‌گوید: «رسول خدا [ ص ] میان اصحاب خود پیمان برادری برگزار کرد. حضرت علی [ علیه السلام ] با چشم گریان نزد حضرت [ ص ] آمد و گفت: ای رسول خدا! پیمان برادری عقد اخوت میان اصحاب و یاران خود ایجاد کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نکردی! رسول خدا [ ص ] به او فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت» .

3- حاکم در مستدرک، ج ٣، صص ١٢۶ و ١٢٧ آن را صحیح دانسته که از علی علیه السلام است. ایشان فرموده: «رسول‌خدا [ ص ] فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. پس هرکس خواهان علم باشد، از دروازه بیاید. ترمذی آن را در سنن خود، ج ۵، ص ۶٣٧ آورده است، جز اینکه می‌گوید، پیامبر [ ص ] فرموده: «من خانه حکمت. . .» . ر. ک: منابع این حدیث در الغدیر علامه امینی، ج ۶، ص ٨١.

4- صحیح بخاری، ج ۵، صص ٢٢ و ٢٣؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٨٧١ و ١٨٧٢؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶٣٨ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند احمد، ج ١، صص ٧٨، ٩٩، ١٣٣، ١٨۵، ٣٣٠ و ج ۵، صص ٣٣٣، ٣۵٨؛ مستدرک حاکم، ج ٣، صص ٣٨، ١٠٩، ۴٣٧ آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌عقیده است. همگی از سعد و غیر او، از پیامبر ص آورده‌اند که فرموده: «حتماً بیرق پرچم را فردا به [دست]مردی می‌سپارم که خداوند پیروزی را بر دست او جاری می‌کند، خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز]او را دوست می‌دارند» .

5- صحیح بخاری، ج ۵، ص ٢۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٨٧٠ و ١٨٧١؛ مسند ترمذی، ج ١، ص ۶٣٨ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند ابن ماجه، ج ١، ص ۴٢؛ مسند احمد، ج ١، صص ١٧٠، ١٧٣- ١٧۵، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨۴، ١٨۵ و ٣٣٠ و ج ٣، صص ٣٢، ٣٣٨ و ج ۶، صص ٣۶٩، ۴٣٨؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٠٩ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او هم‌عقیده گشته؛ مسند ابوداوود طیالسی، ص ٢٩؛ همگی از سعد و غیر او چنین آورده‌اند: «پیامبر ص به علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نمی‌شوی که جایگاه تو به من، به مانند جایگاه هارون از موسی باشد، به‌جز اینکه پیامبری بعد از من نیست

ص:131

دشمن ندارد.(1)

آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز جزا، سزاوار است از فاطمه زهرا علیها السلام چنین شایستگی‌ای را نفی کند؟ ! درحالی‌که او سرور زنان دو جهان و سرور زنان اهل بهشت است.(2)او جگرگوشۀ پیامبر (ص) است و آنچه او را بیازارد، سبب آزار پیامبر (ص) نیز می‌شود.(3)فاطمه علیها السلام، کسی است که خداوند راضی می‌شود به‌سبب رضای او و غضب می‌کند به‌سبب غضب او؟(4)

دستۀ دوم: روایاتی که بیانگر شنیده‌شدن کلام فرشتگان توسط بعضی از صحابۀ پیامبر (ص) هستند. از آن جمله، روایتی است که احمد از حذیفة بن یمان چنین نقل

1- صحیح مسلم، ج ١، صص ٨۴، ٩۵، ٢۶٢؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۴٣ و ۶۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ۴٢؛ مسند احمد، ج ١، ص ١٧٠؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ٢٩٨؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢۵؛ صحیح سنن نسائی ج ٣، ص ١٠٣٣

2- صحیح بخاری، ج ۵، صص ٢۵، ٣۶ و ٢۴٧ و ج ٨، ص ٧٩؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٩٠۴ - ١٩٠۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶٠؛ سنن ابن ماجه، ج١، ص ۵١٨؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٧٠؛ سنن طیالسی، ص١٩۶؛ مستدرک، ج ٣، صص ١۵١، ١۵۶ آن را صحیح شمرده و ذهبی نیز با او موافق است؛ الطبقات الکبری، ج٨، ص ٢۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ٣٩١ و ج ۶، ص ٢٨٢؛ حلیة الاولیاء، ج ٢، صص٣٩ و ۴٢؛ مشکل الآثار، ج١، صص۴٨ و ۵٠؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠١؛ دُرّالسحابة، صص ٢٧۴ و ٢٧۶؛ شرح السنة، ج ١، ص ١۶٠ که می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر است» ؛ مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧٣١؛ فضائل الصحابة، ج ٢، ص ۶٣.

3- صحیح بخاری، ج ۵، ص ٣۶و ج ٧، ص ۴٧؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ١٩٠٢ - ١٩٠۴؛ سنن ابی‌داوود، ج ٢، ص ٢٢۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶٩٨ و ۶٩٩، آن دو را صحیح شمرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ۶۴٣؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ٢، ص ٣٩١؛ مسند احمد، ج ۴، صص ٢٢٣، ٢٣۶، ٣٢٨ و ٣٣٢؛ مستدرک، ج ٣، صص١۵۴، ١۵٨، ١۵٩؛ مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧٧۶۵؛ السنن الکبری، ج١٠، ص٢٠١؛ شرح السنة، ج ١۴، صص ١۵٨ و ١۵٩ و می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد» .

4- المستدرک، ج٣، ص ١۵۴ می‌گوید: «این حدیث صحیح است» ؛ مجمع‌الزوائد، ج٩، ص ٢٠٣ می‌گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و اِسنادش حسن است» ؛ درّالسحابة، ص ٢٧٧.

٣٢؛ فضائل الصحابة، ج ٢، صص ٧۵۵ و ٧۵۶،

ص:132

می‌کند:

به خدمت پیامبر (ص) رسیدم و عرض کردم: هنگامی که مشغول نماز بودم، شنیدم کسی می‌گوید:

«اللهم لک الحمد کلّه، و لک الملک کلّه، بیدک الخیر کلّه، إلیک یرجع الأمر کلّه، علانیته و سرّه، فأهل أن تُحمد، إنّک علی کلّ شیء قدیر، اللّهم اغفرلی جمیع ما مضی من ذنبی، واعصمنی فیما بقی من عمری، و ارزقنی عملاً زکیاً ترضی به عنّی» .(1)پیامبر (ص) فرمود: «آن فرشته‌ای بوده که آمده حمد و ستایش پروردگارت را به تو یاد دهد» .(2)

دستۀ سوم: روایاتی که دلالت بر دیدن جبرئیل علیه السلام توسط تعدادی از صحابۀ پیامبر (ص) دارند؛ مانند روایتی که مسلم - لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابوداوود، نسائی، ابن ماجه، احمد و عده‌ای دیگر، از ابوهریره نقل می‌کنند:

روزی رسول خدا [ (ص) ] میان مردم [نشسته]بود. مردی به خدمت او آمد و گفت: «ای رسول خدا [ (ص) ]! ایمان چیست؟» ایشان فرمود: «اینکه ایمان داشته باشی به خدا و فرشتگانش و کتابش و لقائش و پیامبرانش و ایمان داشته باشی به برانگیخته‌شدنی دیگر» . گفت: «ای رسول خدا [ (ص) ]! اسلام چیست؟» فرمود: «اسلام آن است که خدا را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی و نماز واجب را برپا داری و زکات واجب را بپردازی و ماه رمضان را روزه بداری» . عرض کرد: «ای رسول خدا [ (ص) ]! احسان چیست؟» فرمود: «اینکه خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، پس

1- بارخدایا! تمام ستایش‌ها از برای توست، و تمام پادشاهی‌ها برای توست؛ همه خیرها به دست توست؛ بازگشت همه کارها به سوی توست، چه آشکار باشند و چه پنهان؛ پس تو شایسته ستایشی و همانا تو بر هر چیزی توانایی، بار خدایا! همه گناهان گذشتۀ مرا بیامرز و مرا در باقیمانده عمرم مراقبت فرما و عمل خالص و نیکو، روزی‌ام کن که به‌سبب آن از من خشنود گردی.

2- مسند احمد، ج ۵، ص ٣٩۶.

ص:133

همانا او تو را می‌بیند. . .» تا آنجا که می‌گوید: «سپس آن مرد برگشت» . رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «آن مرد را به‌سوی من برگردانید» . پس دنبال کردند تا او را برگردانند، ولی کسی را ندیدند. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «او جبرئیل علیه السلام بود که آمده بود به مردم دینشان را آموزش دهد»(1)

گفته می‌شود که عایشه نیز جبرئیل علیه السلام را دیده است. ابن سعد روایتی از عایشه نقل می‌کند که می‌گوید:

به‌درستی که جبرئیل علیه السلام را بر درِ اتاقم سوار بر اسب دیدم و رسول خدا [ (ص) ] با او گفت‌وگو می‌کرد. وقتی وارد شدم، گفتم: «ای رسول خدا! شخصی را دیدم که با وی گفت‌وگو می‌کردی، او که بود؟» فرمود: «آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «او را شبیه به چه کسی یافتی؟» گفتم: «به دحیۀ کلبی» . فرمود: «به‌درستی که تو خیر [و سعادت] زیادی دیدی، او جبرئیل بود. . .»(2)

احمد از عایشه نقل کرده که می‌گوید:

ای رسول خدا! تو را دیدم درحالی‌که ایستاده بودی و با دحیۀ کلبی صحبت می‌کردی. فرمود: «تو او را دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و او به تو سلام می‌رساند» . گفتم: «بر او سلام و رحمت خدا باد. خداوند به او جزای زیارت‌کننده و واردشونده را دهد؛ چه دوست و واردشوندۀ خوبی است»(3)

از جمله کسانی که جبرئیل علیه السلام را دیده است، عبدالله بن عباس است. در روایتی،

1- صحیح مسلم، ج ١، صص ٣۶ - ۴٠؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ٢٢٣؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج١، صص ٢۴ و ٢۵؛ سنن نسائی، ج ١، ص ٢۴٩؛ مسند احمد، ج ١، صص ٢٧ و ٢٨، ۵٢ و ۵٣.

2- الطبقات الکبری، ج ٨، صص ۶٧ و ۶٨.

3- مسند احمد، ج ۶، صص ٧۴ و ٧۵، ١۴٨.

ص:134

احمد از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

به همراه پدرم خدمت رسول خدا [ (ص) ] بودیم و نزد او مردی بود که با او نجوا می‌کرد و گویی پیامبر [ (ص) ] از پدرم روی‌گردان بود. از نزد ایشان بیرون آمدیم و پدرم به من گفت: «ای فرزندم آیا ندیدی؟ ! گویا پسرعموی تو از من روی‌گردان بود؟» گفتم: «ای پدر! همانا نزد ایشان مردی بود که با او نجوا می‌کرد» . ابن عباس می‌گوید: «نزد پیامبر [ (ص) ] برگشتیم؛ پدرم گفت: ای رسول خدا! به عبدالله چنین و چنان گفتم. پس او به من خبر داد که مردی نزدتان بود که با شما نجوا می‌کرد. آیا کسی نزد شما بود؟» رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «ای عبدالله! آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانا او جبرئیل است؛ او کسی است که مرا از شما بازداشته بود»(1)

از دیگر افرادی که جبرئیل را دیده است، محمدبن‌مسلمه است. ذهبی از وی چنین روایت می‌کند:

در حال رفتن بودم که ناگهان رسول خدا [ (ص) ] را بر کوه صفا دیدم درحالی‌که دستش را در دست مردی گذاشته بود. آن‌گاه رفتم. حضرت فرمود: «چه چیزی مانع از سلام‌کردن تو شد؟» گفتم: «ای رسول خدا [ (ص) ]! با این مرد رفتاری داشتی که با هیچ‌کس چنین رفتاری نداشتی. پس من خوش نداشتم که سخنت را قطع کنم. ای رسول خدا! او چه کسی بود؟» فرمود: «جبرئیل» . آن‌گاه به من فرمود: «این محمد بن مسلمه سلام نکرد، اما اگر سلام می‌کرد، سلامش را پاسخ می‌دادیم»(2)

از دیگر رؤیت‌کنندگان، حارثة بن نعمان است. او طبق روایتی که ابن سعد در

1- مسند احمد، ج ١، صص ٢٩٣، ٢٩۴، ٣١٢.

2- سیر أعلام النبلاء، ج ٢، ص ٧٠.

ص:135

طبقات و هیثمی در مجمع‌الزوائد از وی نقل کرده‌اند، می‌گوید:

دو بار در عمرم جبرئیل را دیدم. روزی در «صَوْرَین» هنگامی که رسول‌خدا [ (ص) ] برای [جنگ با] بنی‌قریظه بیرون آمد، که (جبرئیل) به صورت دحیه از کنار ما گذشت و به ما دستور پوشیدن سلاح داد و روزی در محل جنازه‌ها هنگامی که از حنین برگشتیم.(1)

احمد نیز از او نقل می‌کند که می‌گوید:

درحالی‌که رسول خدا [ (ص) ] با جبرئیل در سایبان نشسته بودند، از کنارشان گذشتم و بر ایشان سلام کردم و رد شدم. وقتی برگشتم و پیامبر [ (ص) ] هم از آنجا برخاست، فرمود: «آیا کسی را که با من بود، دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و جواب سلام تو را داد»(2)

دستۀ چهارم: روایاتی که بیانگر سلام و مصافحه‌کردن فرشتگان بر بعضی از اصحاب پیامبر (ص) هستند؛ به‌طوری‌که آنها آشکارا فرشتگان را می‌دیدند. در روایتی مسلم از عمران بن حصین - در ضمن حدیثی - می‌گوید:

به‌درستی که [فرشته] بر من سلام می‌داد تا اینکه [برای درمان بیماری] داغ نهادم. پس رها شدم [و بر من سلام نمی‌کرد] پس داغ نهادن را ترک کردم. پس او (فرشته) برگشت.(3)

ابن سعد نیز از قتاده چنین نقل می‌کند: «همواره فرشتگان با عمران بن حصین مصافحه می‌کردند تا اینکه داغ نهاد. پس، از او دوری جستند»(4)

1- الطبقات الکبری، ج ٣، ص ۴٨٨.

2- مسند احمد، ج ۵، ص ۴٣٣؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٣١٣ می‌گوید: «احمد و طبرانی آن را نقل کردند و رجال سند صحیح است» .

3- صحیح مسلم، ج ٢، ص ٨٩٩.

4- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ٢٨٨.

ص:136

ذهبی در شرح احوال عمران بن حصین می‌نویسد:

او از کسانی بود که فرشتگان بر وی سلام می‌کردند. . . و نیز می‌گوید: وی دچار بیماری ناصور(1)شد. پس‌به‌خاطر آن داغ نهاد و گفت: داغ نهادیم. پس موفق نشدیم و [آنچه می‌خواستیم] به دست نیاوردیم و برای ما روایت شده: هنگامی که او داغ نهاد، برای مدتی سلام‌کردن [فرشته‌ها] بر او قطع شد. سپس سلام کردن به او برگشت(2)

ابن حجر هم در این‌باره می‌گوید: «قبل از اینکه داغ بنهد، فرشتگان با او مصافحه می‌کردند» (3)

نووی نیز می‌گوید: «فرشتگان بر او سلام می‌کردند و آنها را آشکارا می‌دید؛ چنان‌که در صحیح مسلم به آن تصریح شده است»(4)

ابن عبدالبرّ گفته که اهل بصره دربارۀ او می‌گویند: «او فرشتگان نگهبان را می‌دیده و آنها با او سخن می‌گفتند، تا اینکه داغ نهاد»(5)

و موارد بی‌شمار دیگری که نیازی به آوردن همه آنها نیست.(6)

نتیجۀ تمام آنچه بیان شد، این است که شنیدن سخن فرشتگان یا جبرئیل علیه السلام، توسط امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، ممکن است و چنین چیزی از آن دو بزرگوار بعید (و دور از ذهن) نیست؛ به خصوص، بعد از نقل روایات زیادی که بیانگر سلام و

1- دمل‌های چرکینی که در اطراف مقعد پدید می‌آید. مترجم

2- تذکرة الحفاظ، ج ١، صص ٢٩ و٣٠.

3- تهذیب التهذیب، ج ٨، ص ١١٢.

4- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ٢، ص ٣۶.

5- الاستیعاب، ج ٣، ص ٢٢.

6- ر. ک: سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴٢٧؛ مستدرک، ج ٣، ص ۴٧٢؛ اسدالغابه، ج ۴، ص١٣٨؛ الاصابه، ج ٣، صص ٢۶ و ٢٧؛ سیر اعلام النبلاء، ج ٢، صص ۵٠٨، ۵١٠ و ۵١١؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ۵٨؛ تاریخ الاسلام، ج ٣، صص ٢٧۵ و ٢٧۶؛ البدایة و النهایة، ج ٨، ص ۶٢.

ص:137

مصافحه‌کردن و سخن گفتن فرشتگان با کسانی است که شأن و منزلت آنها به مراتب از این دو بزرگوار کمتر است. جرئت بر انکار سخن‌گفتن فرشتگان با حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام خطایی آشکار و روشن است و جایز نیست؛ زیرا توهینی واضح به عترت پاک پیامبر (ص) است که از آن، به خدا پناه می‌بریم.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: نتیجه ششم: صاحب این عقیده - درحالی‌که دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند- نمی‌تواند مسلمان باشد یا از جماعت مسلمان شمرده شود.

پاسخ به جزایری: به نظر می‌رسد این کلام جزایری (او دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند) اشاره دارد به این اعتقاد که نزد اهل‌بیت علیهم السلام، کتاب جامعه، جفر و مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد.

به هر حال، حکم به کفر و خروج از جماعت مسلمین برای کسی که با دلایل صحیح چنین عقیده‌ای داشته باشد، جایز نیست؛ زیرا حتی اگر با مسامحه بُطلان چنین اعتقادی را بپذیریم، باز برای کسی که از روی شبهه چنین عقیده‌ای را قبول کند، مستلزم تکفیر و حتی تفسیق نمی‌شود؛ چون او ضروری دین را منکر نشده است. بلکه حتی اگر از روی شبهه، منکر ضرورتی از دین شود، حکم به تکفیر آن درست نیست؛ چه رسد به اینکه غیرضروری دین را منکر شود.

روشن است که اعتقاد به وجود چنین کتاب‌هایی نزد اهل بیت علیهم السلام، موجب انکار ضرورتی از دین نمی‌شود. بلکه در انکار این مطلب، احتمال هلاکت نیز وجود دارد؛ زیرا ممکن است منکر چیزی شده باشیم که ثابت و صحیح است و با این کار خدشه‌ای در مقام و منزلت اهل‌بیت علیهم السلام وارد کنیم که خداوند به منت و کرمش ما را از آن باز دارد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به احادیثی که قبلاً دربارۀ نهی از رد آنچه اهل

ص:138

کتاب می‌گویند، اشاره شد.

باید گفت، خروج چنین فردی که معتقد است اهل بیت علیهم السلام چنین کتاب‌هایی دارند، از دایرۀ اسلام و مسلمانان، آن هم به دلیل اینکه او دارای علوم و معارف و هدایتی است که دیگر مسلمانان چیزی از آن ندارند، باطل و بی‌اساس است؛ چون معنای چنین اعتقادی، این نیست که فقط شیعه آن کتاب‌ها را دارد و با آنها به هدایتی دست یافته که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. البته اگر چنین چیزی را هم بپذیریم، باز اشکالی ندارد؛ چون در این صورت شیعۀ امامیه از عترت پاک پیامبر (ص) پیروی کرده و از هدایت آنها بهره‌مند گشته و از علوم و معارف آنها کسب فیض نموده و مطیع فرمان رسول‌خدا (ص) بوده است که می‌فرماید:

من دو چیز گرانبها را میان شما می‌گذارم، اگر به آنها تمسک جویید هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید، که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و اهل بیتم. آگاه باشید که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.(1)

علاوه بر این، فرقۀ ناجیه باید مجهز به معارف و علومی باشد که دیگر طوایف مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند. وگرنه لازم می‌آمد که تمام فرق مسلمان، اهل نجات باشند که این سخنی بی‌دلیل و باطل است.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: نتیجۀ هفتم: آخرین مطلب اینکه آیا نسبت‌دادن این بیهوده‌گویی‌های پوچ و بی‌اساس و دروغگویی بی‌پایه به اسلام - دینی که غیر از او دینی پذیرفته نیست - درست است؟ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی

1- منابع این حدیث قبلاً به‌طور مفصل ذکر شد.

ص:139

الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ.(1)

پاسخ به جزایری: در مباحث قبل به‌طور کامل بیان شد که آنچه جزایری انکار می‌کند و به‌سبب آن، شیعه را به باد تمسخر می‌گیرد، هیچ مشکلی ندارد و احادیث صحیحی که در کتب اهل سنّت آمده، آن مطالب را تأیید می‌کنند؛ با اینکه مانند آن مطالب و بیشتر از آنها در کتب خود اهل سنّت آمده است. آنچه او (برای حدیث کافی در حقیقت چهارم) بیان کرده است، لازمه نیستند و در واقع، خیال‌های باطل و گمان‌های فاسدی هستند که جزایری بر این حدیث بار کرده است. انگیزۀ او از بیان این مطالب، تکفیر شیعه است و در این راستا به هر چیزی که بتوان آن را دست‌آویز قرار داد، هرچند باطل و بی‌اساس، چنگ می‌زند. بنابراین، کدام حرف بیهوده و دروغ در این حدیث وجود دارد؟ !

این جماعت (وهابیت) ، هر فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام را، بیهوده‌گویی و دروغی بی‌ارزش شمرده و هر فضیلتی برای غیر ایشان را، از آنِ اسلام محسوب کرده‌اند که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند. کلام جزایری در اینجا نیز بر همین اساس است؛ ازاین‌رو گفتن چنین مطالبی از وی و هم‌فکرانش مورد تعجب نخواهد بود، والله المستعان و إلیه المشتکی، و إنّا لله و إنّا إلیه راجعون.(2)

1- هرکس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. آل عمران: ٨۵

2- و خداوند یاور [ما]و به سوی او دادخواهی [ماست]و ما از خداییم و ما به سوی او بازمی‌گردیم.

## کشف حقیقت پنجم

پرداختن تاوان شیعه توسط امام موسی‌کاظم علیه السلام

ابوبکر جزایری می‌نویسد: اعتقاد به اینکه موسی کاظم با جان خود، تاوان شیعه را پرداخته است! صاحب کافی این حقیقت را چنین بیان می‌کند: ابوالحسن موسی کاظم - امام هفتم از امامان شیعه دوازده‌امامی - فرمود: «خدای عزّوجلّ بر شیعه خشمگین شد. پس مرا مخیر کرد بین اینکه بلایش را به جان بخرم یا بر شیعیان عذاب نازل شود و من با خریدن بلا برای خودم، عذاب را از شیعه دفع کردم.

پاسخ به جزایری: این حدیث را کلینی (ره) از علی بن ابراهیم، از محمدبن‌عیسی، از بعضی از اصحاب، از ابی‌الحسن موسی علیه السلام روایت کرده است و از جهت سند ضعیف است؛ چون به دلیل ناشناخته بودن بعضی از راویان، مرسل است.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: ای شیعه! بعد از اینکه بر تو واجب کردند به این روایت ایمان آورده و معنای آن را تصدیق کنی، اکنون می‌پرسیم معنای این حکایتی که تو باید به آن اعتقاد داشته باشی، چیست؟ آیا این نیست که موسی کاظم (ره) برای پرداخت تاوان

ص:144

پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند؟

پاسخ به جزایری: با توجه به اینکه سند این حدیث ضعیف است، عمل به آن و اعتقاد به معنا و مضمونش درست نیست؛ زیرا مسائل اعتقادی با حدیث صحیح هم ثابت نمی‌شوند تا چه رسد به حدیث ضعیف؛ [بلکه در اثبات مسائل اعتقادی، علم و یقین لازم است].

بنابراین، سخن جزایری - که اعتقاد به مضمون این حدیث بر شیعه لازم و ایمان به آن واجب است - گمانی باطل و بدون دلیل است. در مباحث قبلی نیز گفته شد که صِرفِ بودن روایتی در کتاب کافی، دلیل بر اعتقاد شیعه به مضمون آن روایت نیست.

حال باید پرسید، برداشتی که جزایری از این حدیث دارد - که موسی کاظم علیه السلام برای پرداخت تاوان پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کنداز کجای حدیث فهمیده می‌شود؟ ظاهر حدیث اگرچه دلالت دارد بر اینکه امام کاظم علیه السلام با فداکردن جان خود، شیعه را از کشته‌شدن در دنیا حفظ کرده است، اما اینکه امام علیه السلام با این کار، تاوان شیعه را پرداخته تا گناهان آنها بخشیده شده و بدون حساب وارد بهشت شوند، به هیچ وجه از حدیث فهمیده نمی‌شود. ازاین‌رو برای اینکه افرادی مانند جزایری، توهمات خودشان را در قالب معنای حدیث ارائه نکنند، به توضیح آن می‌پردازیم.

این گفتۀ امام علیه السلام که «خداوند بر شیعه خشمگین شد» ، بدین معناست که خداوند بر گروهی از شیعیان زمان امام علیه السلام به‌سبب کارهایی که از آنها سر زد، خشمگین شد.

علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «بر شیعه خشم کرد» یا به این دلیل است که شیعیان تقیه را ترک کردند و مسئلۀ امامت امام موسی کاظم علیه السلام را فاش نمودند. در نتیجه، امر مردد شد بین اینکه هارون‌الرشید شیعیان را قلع و قمع کند یا امام موسی بن جعفر علیه السلام زندانی شده و در زندان به قتل برسد. امام علیه السلام نیز برای حفظ جان شیعه دعا کرد و بلا را به

ص:145

جان خود خرید؛ یا به این سبب که شیعیان در فرمان‌برداری از دستورات امام علیه السلام خلوص نیت نداشتند؛ خداوند هم امام علیه السلام را مخیر کرد بین این که ضد هارون‌الرشید قیام کند که نتیجه‌اش کشته‌شدن شیعیان آن حضرت بود، یا خود گرفتار بلا شود تا قضیه آن‌چنان‌که باید، پایان پذیرد.

این روایت بدین‌صورت نیز معنا شده است: «خداوند مرا میان آماده‌شدن برای مرگ یا راضی‌شدن به هلاکت شیعه، مخیر کرد. پس به خدا قسم با جانم آنها را حفظ کردم؛ یعنی مرگ خود را برگزیدم» .

همچنین در معنایش گفته شده: «خداوند مرا میان ارادۀ مرگ خود یا مرگ آنها مخیر کرد تا میان من و آنها جدایی حاصل شود و من از روی دلسوزی برای آنها، مرگ را برای خود برگزیدم»(1)

بنابراین معنای حدیث این می‌شود که، خداوند سبحان بر بعضی از شیعیان به‌سبب کارهای زشتی که از آنها سر زده بود، خشم گرفت. در اینجا امر دایر شد میان کشته‌شدن امام کاظم علیه السلام و هلاکت شیعه. آن‌گاه امام علیه السلام کشته‌شدن خود را برگزید و شیعه را با جان خویش حفظ کرد و آنها از این راه، از بلا و کشته‌شدن نجات یافتند.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: ای شیعه، که خداوند توفیق دهد من و شما را بر انجام آنچه دوست می‌دارد و رضایش در آن است! نیک بنگر در این دروغ و عنوان دیگری برای آن، جز دروغ نمی‌نهم(2)؛ زیرا از حقیقت و درستی بسیار دور است و نیک بنگر تا بدانی که این دروغ چنان است که معتقد به آن را، به اموری بزرگ و مهم پایبند می‌کند؛ درحالی‌که هیچ‌گاه نخواهی پذیرفت - با اینکه خدا، پروردگارت و اسلام، دینت و

1- مرآة العقول، ج ٣، ص ١٢۶.

2- جزایری در این سخن، راست می‌گوید؛ زیرا او در کتابچۀ خود، ضد شیعه چیزی جز دروغ نگفته است.

ص:146

محمد [ (ص) ]، پیامبرت باشد، - هر یک از آنها را به تو و یا تو را به آنها نسبت دهند.

پاسخ به جزایری: نمی‌توان شیعه را به مضمون حدیث ضعیف پایبند کرد و با آن در مقابل شیعه استدلال کرد.

به علاوه، اگر صحت این حدیث را هم بپذیریم، باز معنای آن، چیزی نیست که عقل ما آن را نپذیرد. همچنین هیچ‌یک از لوازم فاسد و باطلی که جزایری بیان کرده، به دنبال آن نمی‌آید؛ زیرا می‌توانیم حدیث را به‌گونه‌ای صحیح بیان کنیم که با متن و کلمات حدیث نیز هماهنگ باشد - که ان‌شاءالله بیان آنها به زودی خواهد آمد-.

\*\*\*

سپس جزایری اموری را به‌عنوان لوازم اعتقاد به مضمون این حدیث بیان می‌کند و هریک از شیعیان امامیه را معتقد به آنها می‌داند که عبارت‌اند از:

لازمۀ اوّل: دروغ‌بستن بر خدای عزّوجلّ؛ چون خداوند متعال به‌سوی موسی کاظم وحی فرستاده که بر شیعه خشمناک است و ایشان را میان گرفتن جانش یا جان شیعیانش مخیر نموده است. او نیز با نثار جانش تاوان آنها را پرداخته است. سوگند به خدا که اینها دروغ‌بستن بر خدای عزّوجل است و خدا می‌فرماید: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً.(1)

پاسخ به جزایری: این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر اینکه خداوند به امام کاظم علیه السلام وحی کرده که بر شیعه خشمناک است و ایشان را میان گرفتن جانش یا جان شیعه مخیر نموده است؛ زیرا امام علیه السلام نفرموده است که همانا خدای عزّوجلّ آن مطلب را به من وحی کرده است. پس حدیث فقط دلالت دارد که امام علیه السلام، علم به غضب خدای سبحان بر شیعه پیدا کرده است. اما اینکه امام علیه السلام چگونه آن را فهمیده، مطلب دیگری است که حدیث بدان نپرداخته و دربارۀ آن دو احتمال وجود دارد:

1- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته. . . انعام: ٢١

ص:147

احتمال اوّل: امام علیه السلام آن را از راه الهام فهمیده باشد. وقوع الهام در بین مسلمانان نه تنها ممکن است، بلکه اهل سنّت وقوعش را برای تعدادی از مردم، از جمله عمر بن خطاب ثابت کرده‌اند.

آنها برای اثبات الهام بر خصوصِ عمر بن خطاب، به روایتی استدلال کرده‌اند که آن را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، حاکم، ابن حبان، طیالسی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از ابوهریره چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر [ (ص) ] فرمود: در امّت‌های قبل از شما الهام‌شوندگان (محدَّثون) بودند؛ اگر در امّت من کسی چنین باشد، همانا او عمر است» (1)

ابن حجر می‌گوید:

«محدَّثون» جمع محدَّث است و در تأویل آن اختلاف شده است؛ عده‌ای گفته‌اند: «مراد، الهام‌شونده است» . بیشتر علما همین نظر را دارند. عده‌ای نیز می‌گویند: «محدَّث، مردی است که حدس درستی دارد؛ او کسی است که از عالم بالا مطلبی بر دلش فرود می‌آید؛ مانند فردی که دیگری به او چیزی بگوید»(2)

در جای دیگری نیز ابن حجر گفته است:

سراسر وجود آنها (محدَّثین) را رحمت فراگرفته است و فراوانی آنها پس از روزگار رسول خدا [ (ص) ] و صحابه، از زیادتی شرافت این امت است که چنین کسانی در میان آنها هستند. چه بسا حکمت فراوانی چنین افرادی در میان این امّت، برابرکردن با فراوانی انبیا در بین بنی‌اسرائیل باشد و چون این امّت از

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ٢١١؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ١٨۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶٢٢؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٣٣٩ و ج ۶، ص ۵۵؛ مستدرک، ج ٣، ص ٨۶؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ٩، ص ٢١؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ٣٠٨؛ مشکل الآثار، ج ٢، ص ٢۵۶؛ فضائل الصحابه، ج ١، صص ٣۵۴ و ٣۵۵، ٣۶١ و ٣۶٢؛ درّ السحابة، ص ١۶١؛ مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧٠٢؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٣، ص ٢٧٨.

2- فتح الباری، ج ٧، ص ٣٩.

ص:148

فراوانی انبیا محروم گشته‌اند - چون پیامبر این امّت، خاتم الانبیاء است - در عوض الهام‌شوندگان فراوانی به این امّت ارزانی شده است.(1)

بر این اساس، چرا امام کاظم علیه السلام یکی از الهام‌شوندگان فراوانی نباشد که در این امّت وجود دارند؛ زیرا او از ائمۀ مسلمانان و بزرگان دین است و کلمات اهل سنّت دربارۀ ایشان نمایانگر بزرگی و جایگاه والای اوست. در اینجا به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

ابن حجر می‌گوید: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، ابوالحسن هاشمی، معروف به کاظم، بسیار راستگو و عابد بود»(2)همچنین می‌گوید: «خصال نیکش بسیار است»(3)

ابوحاتم می‌گوید: «او ثقه و بسیار راستگو است و امامی است از ائمۀ مسلمین»(4)

ذهبی می‌گوید: «او درستکار، عابد، بسیار بخشنده، بردبار و دارای مقامی والا بود»(5)و در کلامی دیگر می‌گوید: «به‌درستی که موسی از بهترین حکما و از بندگان پرهیزکار خدا بود. بارگاه ایشان در بغداد معروف است»(6)همچنین می‌گوید:

باشکوه‌ترین و شریف‌ترین خاندان جعفر، فرزندش موسی کاظم است؛ رهبر، الگو و مِهتر، حضرت ابوالحسن علوی، پدر امام علی بن موسی الرضاست که از اهالی مدینه بود. ولی در بغداد سکونت گزید.(7)

همچنین ذهبی می‌گوید:

1- فتح الباری، ج ٧، ص ۴٠.

2- تقریب التهذیب، ص ۵۵٠.

3- تهذیب التهذیب، ج ١٠، ص ٣٠٣.

4- الجرح و التعدیل، ج ٨، ص ١٣٩.

5- العبر فی خبر من غبر، ج ١، ص ٢٢٢.

6- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ٢٠٢.

7- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ٢٧٠.

ص:149

اصحاب ما روایت کرده‌اند که ایشان وارد مسجد رسول خدا [ (ص) ] شد و در اوّل شب به سجده رفت و از او شنیدند که در حال سجده می‌گفت: «عظُم الذنب عندی، فلیحسن العفو من عندک، یا أهل التقوی و یا أهل المغفرة» و آن‌قدر آن را تکرار کرد که صبح شد. وی سخاوتمند و کریم بود. به او خبر رسید که شخصی در پی آزار شماست؛ ایشان کیسه‌ای با هزار دینار برای آن مرد فرستاد.(1)

یحیی بن حسن بن جعفر، که نسب‌شناس است، می‌گوید: «به‌سبب عبادت‌های زیادش به او عبد صالح می‌گفتند»(2)

ابن جوزی نیز می‌گوید:

به‌سبب عبادت‌ها و شب‌زنده‌داری‌های وی، به او «عبد صالح» می‌گفتند. او کریم و بردبار بود؛ هرگاه به او خبر می‌رسید که مردی در پی آزار وی است، برای او مالی می‌فرستاد.(3)

ابن کثیر می‌گوید: «او بسیار اهل عبادت و جوانمرد بود؛ اگر به او خبر می‌رسید که کسی در پی آزار وی است، برای او طلا و هدیه می‌فرستاد»(4)

ابن تیمیه می‌گوید: «موسی بن جعفر در عبادت و پرستش خدا مشهور بود»(5)

سویدی می‌گوید:

او امام و رهبری بلندمرتبه است؛ بسیار اهل خیر و نیکی و شب‌زنده‌داری بود. روزها را روزه می‌گرفت و به‌سبب گذشتِ بسیار از کسانی که در حق او ستم

1- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ٢٧١.

2- تهذیب التهذیب، ج ١٠، ص ٣٠٢.

3- صفة الصفوة، ج ٢، ص ١٨۴.

4- البدایة و النهایة، ج ١٠، ص ١٨٩.

5- منهاج السنة النبویة، ج ٢، ص ١٢۴.

ص:150

می‌کردند، کاظم نامیده شد. . . . وی کرامات آشکار و فضایلی داشت که در اینجا گنجایش بیان آنها نیست. (1)

با توجه به این توصیف‌ها می‌توان گفت، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در درجه‌ای از شکوه و جلال و بلندمرتبگی قرار دارد که پذیرفتن ایشان در زمرۀ الهام‌شوندگان، اصلاً امر محالی نیست.

احتمال دوم: شاید امام علیه السلام آن سخن را بنابر آنچه از کار خدا ظاهر می‌شود، بیان فرموده است؛ بدین‌معنا که خدای سبحان خشمگین می‌شود بر کسی که مرتکب کارهای ناپسند و خطاهای بزرگ گردد. پس وقتی امام مشاهده کرد که جماعتی از شیعه، تقیه را ترک کرده و آشکارا نام امام علیه السلام را بر زبان می‌آورند، فهمید که خداوند بر آنها خشم نموده است؛ زیرا با این کار ناپسند، امام علیه السلام یا دیگر شیعیان را در معرض هلاکت قرار می‌دادند. کسی هم که بر کشتن شخص مسلمانی، هرچند به مقدار گفتن یک کلمه همکاری کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که میان دو چشم او نوشته شده «آیس من رحمة الله» ؛ چنان‌که در روایت نیز آمده است.(2)با این حال، وضعیت کسی که سبب کشتن امام مسلمانان گردد، چگونه خواهد بود؟ !

\*\*\*

جزایری می‌گوید: لازمه دوّم: [این حدیث] دروغ بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت زدن به اوست که خود او - به خدا قسم - از آن بیزار است.

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) به گمان معتبربودن این حدیث، آن را در کتاب کافی آورده است. اما دیگر علمای شیعه با او در اعتبار این حدیث هم‌نظر نیستند. پس کلینی

1- سبائک الذهب، ص ٧۵.

2- ابن ماجه در سنن، ج ٢، ص ٨٧۴؛ بیهقی در السنن الکبری، ج ٨، ص ٢٢؛ منذری در الترغیب و الترهیب، ج ٣، ص ١٨۵؛ تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ٢، ص ١٠٣۵، و غیر اینها.

ص:151

در بررسی این حدیث، اجتهاد و تشخیص خود را به کار بسته، اما در معتبردانستن این حدیث اشتباه کرده و این‌گونه اشتباهات از عالمی که مجتهد است، قابل بخشش و چشم‌پوشی است.

با آنکه ما این حدیث را ضعیف می‌دانیم، اما یقین نداریم که نسبت آن به امام‌کاظم علیه السلام دروغ باشد؛ چنان‌که پیش‌تر آن را بیان کردیم. بر فرض هم که این حدیث را به دروغ به امام کاظم علیه السلام نسبت داده باشند، باز هم روا نیست که همۀ شیعیان را دروغگو بدانیم؛ در حالی که علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند و به معنا و مضمون آن معتقد نیستند.

اگر چنین نسبت‌دادن‌هایی به شیعه درست باشد، پس برای شیعیان نیز جایز است که همۀ فرقه‌های اسلامی را به دروغگویی نسبت دهند؛ زیرا هیچ فرقه‌ای نیست که در کتاب‌های مورد اعتمادشان، احادیث دروغ نباشد و این مطلب بر پژوهشگر کتاب‌های حدیثی پنهان نیست.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «[این حدیث] دروغ‌بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت‌زدن به اوست که به خدا قسم خود او از آن بیزار است» ، درست نیست؛ زیرا از بررسی احادیثی که میان دروغ و تهمت تفاوت قائل می‌شوند برمی‌آید که در تهمت، به دروغ، چیزی را به کسی نسبت می‌دهند که در او نیست و سبب اهانت و خواری او می‌گردد. بنابراین معنای غیبت، سخن‌گفتن دربارۀ شخص است به چیزی که در اوست و معنای تهمت، سخن‌گفتن دربارۀ شخص است به چیزی که در وی نیست.(1)

1- نمونه این روایات، روایتی است که مسلم - که لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابو داوود، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر آورده‌اند: «رسول خدا [ ص ] فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند» . فرمود: «یادنمودن برادر دینی خود به چیزی که خوش ندارد» . گفتند: «اگر آنچه دربارۀ برادرم می‌گویم، در او باشد چطور؟» فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد، غیبت او را کرده‌ای و اگر در او نباشد، به او تهمت زده‌ای» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ٢٠٠١؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ٢۶٩؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ٣٢٩؛ مسند احمد، ج ٢، صص ٢٣٠، ٣٨۶ و ۴۵٨؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ٢٩٩.

ص:152

در اینجا باید گفت که اصلاً مسئلۀ مورد بحث ما، تهمت و افترا نیست؛ زیرا این حدیث بیانگر تعریف و ستایش امام علیه السلام است، به اینکه ایشان با نثار جانش، شیعیان را حفظ نموده است. ازاین‌رو باید پرسید که چگونه با این حدیث، به امام علیه السلام بهتان زده شده است؟ !

البته جزایری بسیار به خدا قسم می‌خورد بر چیزهایی که خود نمی‌داند. درحالی‌که خداوند سبحان می‌فرماید: وَ لا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُم.(1)

این سوگند از دو حال خارج نیست: یا اینکه او دروغگو است که در این صورت، قسم‌خوردن او حرام است؛ یا اینکه راستگو است. پس قسم‌خوردن او مکروه است. فخر رازی می‌گوید:

ابومسلم اصفهانی، تفسیر آیۀ وَ لا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُم‌را جلوگیری از جرئت‌یافتن بر خدا به زیاد قسم‌خوردن به نام او می‌داند که این، سخنی پسندیده است.

فخر در ادامه می‌گوید:

خداوند متعال کسی را که زیاد قسم می‌خورد، با آیۀ: وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهینٍ(2)نکوهش کرده و فرموده: وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُم(3)و عرب، همواره انسان را به کم قسم‌خوردن مدح و ستایش می‌کرده. . . حکمت کم قسم‌خوردن، آن است که اگر کسی برای هر کم و زیادی، به خدا قسم بخورد، زبان او به قسم خوردن عادت می‌کند و دیگر ارزش و اهمیتی برای قسم، در دل باقی نمی‌ماند. ازاین‌رو از به دروغ قسم‌خوردن چنین کسی ایمن نیستیم. در نتیجه، هدف اصلی از قسم‌خوردن از بین خواهد رفت. همچنین، هرچه انسان خدا را

1- خداوند را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید. . . بقره: ٢٢۴

2- و از هر قَسَم‌خورندۀ فرومایه‌ای فرمان مبر. قلم: ١٠

3- . . . . و سوگندهای خود را پاس دارید. . . مائده: ٨٩

ص:153

بزرگ‌تر شمرده و احترام نماید، بندگی او کامل‌تر می‌شود و از کمال بندگی است که ذکر خدا نزد او، والاتر از آن باشد که بخواهد برای هر کاری از کارهای دنیایی، او را گواه قرار دهد.(1)

\*\*\*

جزایری می‌گوید: لازمه سوّم: از لوازم اعتقاد به مضمون این روایت، اعتقاد به نبوت موسی کاظم (ره) است. به خدا قسم که او نه پیامبر است و نه رسول؛ زیرا این گفتۀ دروغ که «همانا خدا به موسی کاظم خبر داده که بر شیعه خشمناک است و او را میان جان خود و جان شیعه‌اش مخیر کرده؛ آن‌گاه او شیعه را حفظ کرده و به کشته‌شدن خود راضی شد تا تاوان آنها شود» از جهت منطوق و مفهوم، دلالت روشنی بر نبوت موسی کاظم دارد؛ با علم به اینکه تمام مسلمین، اجماع بر کفر کسی دارند که بعد از نبوت محمد [ (ص) ] معتقد به نبوت کسی دیگر شود؛ زیرا چنین کسی، سخن آشکار خدا را که می‌فرماید: ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ(2)دروغ می‌شمارد.

پاسخ به جزایری: عقیدۀ شیعه دوازده‌امامی مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد و روشن‌تر از آن است که انکار گردد، و هیچ‌یک از شیعیان به نبوت امام کاظم علیه السلام یا دیگر امامان معتقد نیستند.

اگرچه حدیث کلینی (ره) ضعیف است، دلالت نمی‌کند به اینکه خدای سبحان به امام علیه السلام وحی فرستاده باشد. حتی اگر این مطلب را هم بپذیریم، خواهیم گفت که وحی مستلزم نبوت نیست؛ زیرا خداوند به مادر موسی علیه السلام نیز وحی کرد و فرمود: وَ أَوْحَیْنا

1- التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ٧۵.

2- محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است. احزاب:۴٠

ص:154

إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ.(1)

فخر رازی در تفسیر آیاتِ قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری إِذْ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی(2)می‌گوید:

بیشتر علما اتفاق‌نظر دارند که مادر موسی علیه السلام جزء پیامبران نبوده است. پس جایز نیست مقصود از وحی در این آیات، همان وحیی باشد که به پیامبران می‌شده است و چگونه چنین نگوییم، درحالی‌که زن صلاحیت قضاوت و امامت را ندارد. بلکه نزد شافعی، حتی نمی‌تواند خود را [بدون اذن ولی] به تزویج کسی در بیاورد. پس چگونه صلاحیت نبوت داشته باشد؟ ! دلیل بر این سخن، آیۀ وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلَّا رِجالاً نُوحی إِلَیْهِم(3)است که این آیه به روشنی نبوت را ویژۀ مردان می‌داند. باز هم وحی در قرآن به کار رفته، ولی نه در معنای نبوت: وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْل(4)و فرمود: وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّین(5).(6)

قرطبی به نقل از ابن عباس می‌گوید: «به او (مادر موسی) وحی شد چنان‌که به انبیا وحی می‌شد»(7)

1- ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، او را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم. قصص: ٧

2- فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد و ما، بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم. آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود، الهام کردیم. طه: ٣۶ - ٣٨

3- و پیش از تو [نیز]جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، ارسال نکردیم. انبیاء: ٧

4- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد. نحل: ۶٨

5- و [یاد کن]هنگامی را که به حواریون وحی کردم. . . مائده: ١١١

6- التفسیر الکبیر، ج ٢٢، ص ۵١.

7- الجامع لأحکام القرآن، ج ١١، ص ١٩۵.

ص:155

پس ‌می‌توان گفت، این سخن جزایری که حدیث از جهت منطوق و مفهوم دلالت روشنی بر نبوت امام کاظم علیه السلام دارد، گمانی باطل و بی‌اساس است؛ زیرا حدیث از جهت منطوق بر بیش از آنچه گفتیم، دلالت ندارد - که امام کاظم علیه السلام علم پیدا کرده که خداوند بر جماعتی از شیعه خشمناک است و خداوند او را میان انتخاب جان خود یا جان شیعیانش مخیر کرد و ایشان نیز با فداکردن جان خود، شیعه را حفظ نمود - اما اینکه امام چگونه علم پیدا کرد که خداوند بر شیعه خشم و غضب نموده و او را میان آن دو امر مخیر کرده است، از منطوق و مفهوم حدیث معلوم نمی‌شود.

از جهت مفهوم نیز باید گفت، اگر مفهومی برای حدیث باشد، مفهوم لقب است که نزد علمای اصول حجت نیست. گویا آقای جزایری معنای اصطلاحی واژۀ «مفهوم» را نمی‌داند؛ چون گمان کرده است که منطوق و مفهوم بر یک چیز دلالت می‌کنند. درحالی‌که چنین چیزی درست نیست؛ زیرا باید منطوق و مفهوم هر کدام بر معنایی دلالت کنند که دیگری بر آن دلالت نکند. این مطلب برای کسی که اندکی با بحث مفاهیم آشنا باشد، روشن است.

نتیجۀ مطالب ذکرشده این است که حتی اگر از روی جدل هم دلالت حدیث را، چنان‌که او می‌گوید، قبول کنیم، همچنان خواهیم گفت که عقیدۀ شیعه دربارۀ امام موسی کاظم علیه السلام شناخته‌شده و معروف است و با یک حدیث ضعیف که در کافی یا دیگر کتب حدیثی شیعه آمده است، نمی‌توان در این عقیده ایجاد شک کرد.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: لازمه چهارم: اعتقاد شیعیان و مسیحیان در به صلیب کشیدن و تاوان‌دادن، متحد است. مسیحیان معتقدند عیسی با فداکردن جانش تاوان بشر را پرداخت؛ زیرا راضی شد در مقابل به صلیب کشیده‌شدن خودش، کفارۀ گناهان بشر و

ص:156

تاوان آنها در برابر خشم و عذاب پروردگار گردد. شیعه نیز به حکم این حقیقت معتقد است به اینکه پروردگار به موسی کاظم علیه السلام میان کشته‌شدن خودش یا نابودگشتن شیعیانش اختیار داده است و او به کشته‌شدن خود راضی شد و غرامت و تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب پروردگار پرداخت نمود. بنابراین عقیدۀ شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرمودۀ صریح خدای عزّوجلّ، کافرند؛ آیا شیعیان نیز کفر پس از ایمان را قبول می‌کنند؟

قد هیّؤوکَ لأمرٍ لو فطنتَ له فاربأ بنفسکَ أن ترعَی مع الهمَلِ(1)

پاسخ به جزایری: پیش‌تر گفتیم، حدیث ضعیفی که جزایری حقیقت پنجم را براساس آن بنا کرده است، بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کند. بلکه مفهوم حدیث این است که امام علیه السلام با تقدیم جان خویش، شیعیان را در برابر هارون‌الرشید حفظ نمود؛ نه اینکه کشته‌شدن امام علیه السلام کفارۀ گناهان شیعه و تاوان خشم و عذاب پروردگار باشد.

دلیل خشم خدا نیز شاید به‌سبب ترک تقیه باشد؛ زیرا ایشان نام امام را آشکارا بازگو می‌کردند و با این کار، هویت امام برای حکومت طاغوت هویدا می‌شد و شاید هم برای این بوده که آنها اطاعت و فرمان‌برداری از امام علیه السلام را ترک کردند و کارهایی کردند که سبب خشم هارون‌الرشید شد. وقتی امام علیه السلام اوضاع را چنین دید - که اگر به دنبال نجات خود باشد، هارون الرشید در پی شیعیان برخواهد آمد و آنها را به هلاکت می‌رساند یا امام را یافته، دستگیر می‌کند - تصمیم گرفت که خود را به هارون نشان دهد تا با این کار، شیعه را حفظ کند. بنابراین امام علیه السلام در این حدیث، از ماجرایی خبر می‌دهد که باعث حفظ جان و خون شیعیان گردیده است. درحالی‌که نتیجه کارهای

1- به‌درستی که تو را برای کاری آماده کرده‌اند که اگر از آن آگاهی یابی، [لحظه‌ای بیهوده نمی‌نشینی] پس به خود بیا از اینکه با بیهودگان باشی.

ص:157

شیعیان این بود که امام علیه السلام در معرض کشته‌شدن قرار گرفت.

پس این حدیث دلالت نمی‌کند بر اینکه امام علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی پرداخت نموده تا یگانگی عقیده بین شیعه و مسیحی لازم بیاید. بر فرض پذیرش این مطلب، ضعف در سند حدیث، صلاحیت دلیل واقع شدن آن را از بین می‌برد. حتی اگر از ضعف سند حدیث هم چشم بپوشیم و تسلیم شویم به اینکه شیعه معتقد است امام کاظم علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی داده است، باز هم لازم نمی‌آید که عقیدۀ شیعیان و مسیحیان یکی باشد؛ چرا که تشابه دو اعتقاد در برخی از جهات، دلیل بر یگانگی آن دو اعتقاد در تمام جهات نخواهد بود؛ زیرا مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح علیه السلام، خاتم پیامبران است. درحالی‌که مسلمانان، پیامبر اسلام (ص) را آخرین پیامبر می‌دانند. (آنان معتقد به فرزندی عیسی برای خدایند. شیعیان چنین عقیده‌ای نسبت به امام کاظم ندارند) .

پس لازم نمی‌آید که مسیحیان و مسلمانان عقیده‌ای واحد داشته باشند. وگرنه باید بگوییم که مسلمانان و بت‌پرستان و کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند، در اعتقاد به ربوبیت(1)، متحد هستند. درحالی‌که همه چنین سخنی را باطل و بی‌اساس می‌دانند.

علاوه بر این، اتحاد با ادیان دیگر در بعضی از عقاید، دلیل بر یگانگی با آن ادیان در

1- مشرکان نیز به ربوبیت خداوند و خالقیت او معتقدند، همان‌گونه که قرآن از عقایدشان خبر داده است. قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَیَقُولُونَ لِلَّهِ. . . قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ سَیَقُولُونَ لِلَّهِ. . . قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ. . . سَیَقُولُونَ لِلَّهِ؛ «بگو: زمین و آنچه در آن است مال کیست اگر می‌دانید؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . . بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . . بگو: ملکوت هرچیزی به دست کیست که پناه می‌دهد و نیازی به پناه‌گرفتن ندارد؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . .» ، لازمه کلام جزایری این است که مسلمانان نیز در اعتقاد به ربوبیت خداوند با کفار متحد باشند؛ آیا هیچ سنی راضی می‌شود به او کافر اطلاق گردد؟ مترجم

ص:158

تمام عقاید نیست تا اینکه هر حکمی بر یکی مترتب بود، بر دیگری نیز مترتب باشد و لوازم یکی بر دیگری بار شود؛ مانند اعتقاد مسلمانان و مسیحیان به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان.

در نتیجه می‌توان گفت که عقیدۀ شیعه و مسیحی در مسئلۀ صلیب و تاوان‌دادن، یکی نیست. حتی اگر از باب جدل هم ایشان را در این دو موضوع هم‌عقیده بدانیم، باز بدان معنا نیست که عقاید شیعه و مسیحی یکی است. با این توضیح، وجه مغالطه در کلام جزایری روشن می‌گردد که می‌گوید: «بنابراین عقیده شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرمودۀ صریح خدای عزّوجلّ کافرند؛ آیا شیعیان نیز به کفر پس از ایمان تن در می‌دهند؟ !»

جزایری می‌گوید: لازمه پنجم: سخن آخر اینکه، ای شیعه! خود را نجات بده و از این سخنان باطل و بیهوده‌گویی‌ها بیزاری بجوی و راه خدا و مؤمنین را پیش بگیر.

پاسخ به جزایری: شیعه، به لطف خداوند، با حرکت بر صراط مستقیم الهی و پیروی از راه مؤمنین و خاندان پاک پیامبر (ص) و یاری جُستن از کتاب خدای عزیز، نجات‌یافته است. او در واقع، طبق وصیت و سفارش پیامبر اکرم (ص) عمل کرده است که می‌فرماید:

همانا من چیزی میان شما گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌گردید که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده و خاندان و اهل بیتم علیهم السلام. هرگز این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که چگونه [بعد از من]با آنها رفتار می‌کنید.

ایشان در بیان دیگر فرموده است:

ستارگان مایۀ ایمنی اهل زمین از غرق‌شدن هستند و اهل بیت من مایۀ ایمنی

ص:159

امّت من از اختلاف است. پس اگر قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف در میانشان می‌افتد و از حزب ابلیس می‌گردند.(1)

و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است؛ هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکس از آن سرباز زند، غرق می‌گردد»(2)

شافعی چه نیکو گفته:

وقتی دیدم مردم در دریای جهل و نادانی هر کدام به دنبال مذهب خود رفتند.

با نام خدا در کشتی‌های نجات سوار شدم و آنها خاندان مصطفی (ص) ، سرور انبیا هستند.

و به ریسمان خدا که همان [ولایت و] دوستی آنهاست، چنگ زدم؛ چنان‌که به ما دستور داده شده به ریسمان خدا چنگ زنیم.

هنگامی که دین به هفتاد فرقه تبدیل گردد، به من بگو ای خردمند و صاحب‌نظر!

آیا آل محمد (ص) در گروه هلاک‌شدگانند یا در گروه نجات ‌یافتگان؟ به من بگو.

پس اگر گفتی در گروه نجات‌یافته‌گانند، حرف ما [و شما] یکی است و اگر بگویی در گروه هلاک‌شوندگانند، از جادۀ عدل منحرف شده‌ای.

1- مستدرک، ج ٣، ص ١۴٩ و می‌گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است، ولی آن را نیاورده» ؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١۶٨؛ احیاء المیت، صص ۴١ و ۴٢؛ الخصائص الکبری، ج ٢، ص ٢۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص٣٠۶؛ تاریخ بغداد، ج ١٢، ص ٩١؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ٢، ص ۵٣٣ آورده و حسن دانسته است.

2- مستدرک، ج ٢، ص ٣۴٣ و ج ٣، ص ١۵٠؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١۶٨؛ مشکاة المصابیح، ج ٣، ص ١٧۴٢؛ احیاء المیت، صص ۴١ و ۴٢؛ الخصائص الکبری، ج ٢، ص ٢۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ٣٠۶؛ تاریخ بغداد، ج١٢، ص٩١؛ المعجم الصغیر، ج ١، صص ١٣٩ و ١۴٠.

ص:160

اگر سرپرست گروهی، از اهل بیت باشد. پس همانا من بر آن گروه خرسندم و همیشه سایه من زیر سایه آنها باشد.

راضی شدم که علی علیه السلام و نسل او امام من باشند و تو نسبت به دیگران [خلفای دیگر] آزادی [که چه کسی را امام خود بدانی].(1)

بر این اساس در میان فَرِق اسلامی، تنها مذهب شیعه فرقۀ نجات‌یافته است؛ چنان‌که پیامبر اسلام (ص) نیز به آن خبر داده و فرموده است: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند»(2)

همچنین وقتی که آیۀ إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ(3)نازل شد، پیامبر (ص) به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آنها، تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی می‌آیید که رضایت‌یافته و راضی شده‌اید»(4)

1- و لما رأیتُ: الناسَ قد ذهبتْ بهم مذاهبُهم فی أبحُرِ الغَیِّ و الجهلِ رکبتُ علی اسم اللهِ فی سُفُن النَّجا وَ هُم أهلُ بَیتِ المُصطفَی سیّد الرسل و أمسکتُ حَبْلَ اللهِ و هو ولاؤهم کما قد أُمرنا بالتَّمسُک بِالحَبل إذا افترقتْ فی الدّینِ سبعونَ فرقةً فَقُل لِی بها یا ذا الرَّجاحةِ و العقلِ أ فی الفِرقةِ الُهلّاکِ آلُ محمدٍ أَمِ الفِرقةِ اللاتی نجَتْ؟ قُل لی فإن قلتَ فِی النّاجین فَالقولُ واحدٌ وإن قلتَ فِی الهُلّاکِ حدتَ عَن العدلِ إذا کان مولَی القَومِ‌ِ منهم فأنّنی رَضیتُ بِهم لا زالَ فی ظِلِّهم ظلِّی رَضیتُ علیاً لِی إماماً و نسلَه و أنتَ مِنَ الباقین فی أوسعِ الحلِ عبقات الانوار، ج٢٠، ص۵١.

2- الدرّالمنثور، ج ٨، ص ۶۵٨٩؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴٧٧؛ ترجمۀ امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج٢، ص ٣۴٨؛ شواهد التنزیل، ص ٨٢٠؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٣، ص ۶١.

3- در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. بینه: ٧

4- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٣٠، ص ١٧١؛ الدرّالمنثور، ج ٨، ص ۵٨٩؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴٧٧؛ الصواعق المحرقة، ص ١٩١؛ شواهد التنزیل، صص ٨١۴ و ٨١٩.

ص:161

اکنون باید پرسید که جزایری و کسانی مانند او، با چه عذر و بهانه‌ای از احادیث صحیحی مانند حدیث ثقلین و غیر آن، که کتاب‌هایشان مملو از آنهاست و بدون شک بر لزوم پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کنند، چشم پوشیده و آنها را مطرح نمی‌کنند؟

برای بررسی بیشتر، شما خوانندۀ محترم را به خواندن دو کتاب ما «دلیل‌المتحیرین» و «مسائل خلافیة» سفارش می‌کنم. در این دو کتاب دلایل لزوم پیروی از مذهب اهل‌بیت علیهم السلام و اینکه پیروان حقیقی آنها شیعۀ امامیه هستند، بیان شده که دانستن آنها بسیار مهم و ضروری است.

ص:162

## کشف حقیقت ششم

حقیقت ششم:

اشاره

همسان‌بودن امامان شیعه با رسول خدا (ص) جز در مسئله ازدواج

جزایری می‌گوید: اعتقاد به اینکه امامان شیعه در عصمت، وحی، اطاعت و مانند آن به‌منزلۀ رسول خدا (ص) هستند، مگر در مسئلۀ زنان (ازدواج) که برای آنها جایز نیست آنچه برای رسول خدا (ص) جایز بود (ازدواج با بیش از چهار زن به صورت دائم) .

کافی این عقیده را که ائمۀ شیعه به‌منزلۀ رسول خدا (ص) هستند، با دو روایت ثابت می‌کند:

روایت اوّل: مفضل که در محضر امام صادق علیه السلام بود به او عرض کرد: «قربان شما گردم، آیا خداوند اطاعت از بنده‌ای را بر دیگر بندگان واجب می‌کند، درحالی‌که خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟» امام به او فرمود: «نه، خدا بزرگوارتر و مهربان‌تر و مشفق‌تر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگانش واجب نماید، آن‌گاه خبر آسمان را صبحگاهان و شامگاهان از او پوشیده دارد» .

پاسخ به جزایری: این روایت از جهت سند، ضعیف است؛ چون سهل بن زیاد از جمله راویان آن است و ضعف او در گذشته بیان شد. از دیگر راویان این حدیث،

ص:166

جماعةبن‌سعد خثعمی یا جعفی است که او نیز ضعیف و خطّابی مذهب است و به همراه ابوالخطاب که امام صادق علیه السلام او را لعنت کرد، قیام کرد و با او کشته شد. ابن غضائری، ابن داوود(1)، علامه حلّی،(2)مامقانی،(3)خوئی(4)و دیگران(5)او را تضعیف کرده‌اند.

پس باید گفت این روایت بر اثبات این حقیقت (ششم) که ائمه اطهار علیهم السلام در عصمت و وحی و اطاعت و مانند آن به‌منزلۀ رسول خدا (ص) هستند - دلالت نمی‌کند.

\*\*\*

جزایری می‌نویسد: منطوق این روایت دلالت می‌کند که خداوند اطاعت ائمۀ شیعه را به‌طور مطلق بر مردم واجب کرده است؛ چنان‌که اطاعت رسول خدا (ص) را واجب کرده است و اینکه به آنها وحی می‌شود و اخبار آسمان را صبحگاهان و شامگاهان دریافت می‌کنند. به این ترتیب آنها در زمره پیامبران یا مانند پیامبران، به‌طور مساوی هستند.

پاسخ به جزایری: اگر از ضعف سند هم چشم بپوشیم، روایت بر آنچه جزایری می‌گوید، دلالت ندارد و فقط بیانگر آن است که اگر خداوند اطاعت کسی را (چه پیامبر و چه امام) بر بندگانش واجب کند، خبر آسمان را از او پوشیده نمی‌دارد. اما مسائلی مانند اینکه اطاعت ائمه اطهار علیهم السلام به‌طور مطلق واجب است یا مقید، به آنها وحی می‌شود یا الهام، علوم خود را از یکدیگر می‌گیرند یا از غیر خود، معصوم هستند یا جایزالخطا، از این روایت فهمیده نمی‌شود و روایت هم درصدد بیان این مطالب نیست.

1- چنان‌که در تنقیح المقال، ج ١، ص ٢٢٠ آمده است.

2- رجال علامه حلّی، ص ٢١١.

3- تنقیح المقال، ج ١، ص٢٣٠.

4- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ١۴٣.

5- مجمع الرجال، ج ٢، ص ۴٩؛ جامع الرواة، ج ١، ص ١۶۴.

ص:167

با فرض کنارگذاشتن این روایت، اگر بخواهیم عقیدۀ شیعه را دربارۀ اطاعت از ائمه علیهم السلام و وحی به آنها جویا شویم، می‌گوییم: اطاعت از آنها مطلقاً واجب است؛ زیرا در جای خود (در کتب کلامی شیعه) ثابت شده که آنها معصوم هستند و اطاعت از معصوم نیز مطلقاً واجب است. این عصمت، مانع از خطای آنها می‌شود. ازاین‌رو جز حق، چیزی نمی‌گویند و به غیر حق فرمان نمی‌دهند و حق سزاوار پیروی است.

همچنین سخن خداوند متعال که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (1)نیز بر این مطلب دلالت می‌کند.

فخر رازی می‌گوید:

خداوند با یک لفظ أَطِیعُوا به اطاعت از پیامبر و اولی‌الامر دستور داده است، آنجا که می‌فرماید: وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ‌و یک لفظ واحد، نمی‌تواند هم مطلق و هم مشروط باشد. از آنجا که این لفظ در حق رسول خدا مطلق است، لازم است که در حق اولی‌الامر نیز مطلق باشد.(2)

پس با استفاده از کلام فخر رازی می‌توان گفت: بدیهی است هر کس که خداوند اطاعتش را به‌طور مطلق واجب کند، حتماً باید معصوم باشد. وگرنه لازم می‌آید که اطاعت او در انجام زشتی‌ها و گناهان و ترک واجبات نیز واجب باشد و این امری محال است.

فخر رازی نیز در ادامه کلامش به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

همانا خداوند در این آیه به صورت جزم، به اطاعت اولی‌الامر امر کرده

1- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولواالامر را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. نساء: ۵٩

2- التفسیر الکبیر، ج ١٠، ص ١۶۴.

ص:168

است(1)و کسی که خدا به صورت قطع و جزم به اطاعت او امر کند، حتماً باید از هرگونه خطا معصوم باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، خدا به انجام خطا نیز امر کرده است و از آنجا که خدا انسان را از خطاکردن نهی کرده است، این مسئله به «اجتماع امر و نهی در فعل واحد» منتهی می‌شود و چنین اجتماعی محال است. بنابراین، از طرفی ثابت شد که خدا به‌طور جزم، به اطاعت اولی‌الامر فرمان داده و از طرفی ثابت شد هر کسی که خدا به اطاعتش به صورت قطع و جزم امر نماید، واجب است که از هرگونه خطا معصوم باشد. پس ثابت می‌شود اولی‌الامری که در این آیه آمده، حتماً باید معصوم باشد.(2)

بنابراین با پذیرفتن عصمت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت مطلق آنها - و نه دیگران - واجب می‌شود و اگر عصمت آنان را نپذیریم، تکلیف به محال لازم می‌آید؛ زیرا خداوند (طبق آیۀ مذکور) اطاعت از معصوم را بر ما واجب کرده است. حال آنکه در این فرض، معصومی وجود ندارد؛ چرا که تمام مسلمانان بر این نکته اجماع (مرکب) دارند که غیر از اهل‌بیت علیهم السلام، معصومی وجود ندارد و می‌دانیم که تکلیف به محال از ناحیۀ خدا محال است. پس به این ترتیب، عصمت اهل بیت علیهم السلام و اطاعت مطلق از آنها ثابت می‌شود.

اما دربارۀ وحی به اهل‌بیت علیهم السلام باید گفت: اگر منظور، محدَّث (الهام‌گیرنده) بودن آن بزرگواران است، این مطلب را رد نمی‌کنیم. ولی اگر منظور وحی قرآن به آنهاست، چنان‌که به پیامبر (ص) وحی می‌شد، شیعه این حرف را قبول ندارد و حدیث مذکور نیز بر آن دلالت نمی‌کند.

مجلسی (ره) می‌گوید: «خبر آسمان، یعنی خبری که از آسمان فرود آید، چه به صورت

1- یعنی امر به اطاعت از چیزی که مقید و مشروط نشده است و این، همان معنای مطلق‌بودن اطاعت است.

2- التفسیر الکبیر، ج ١٠، ص ١۴۴.

ص:169

الهام بر آنها فرود آید یا بر کسی قبل از آن نازل شده باشد» .

و نیز می‌گوید:

بودن چنین انسان دانایی در میان بندگان، لطف و رأفت بر آنهاست، تا در نیازهای دنیوی و دینی خود به او مراجعه نمایند و خداوند رئوف‌تر از آن است که آنها را از چنین لطفی محروم نماید و اطاعت کسی را که این‌چنین (عالم) نیست بر آنها واجب کند و سبب حیرت بیشتر آنها شود.(1)

این سخن جزایری که می‌گوید: «به این ترتیب، امامان شیعه یا پیامبرند یا مانند پیامبرانند» ، نیز مغلطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اینکه خداوند خبر آسمان را از ائمه علیهم السلام پوشیده نمی‌دارد، مستلزم پیامبربودن آنها نیست؛ چون احتمال دارد که خدای متعال اخبار آسمان و آنچه را مردم نیازمند آن هستند، به ائمه علیهم السلام الهام کند یا توسط فرشته‌ای به آنها برساند یا همچنین ممکن است آن اخبار را از رسول خدا (ص) گرفته باشند.

ما بیان کردیم که ائمه علیهم السلام، نبی و رسول نیستند. بلکه اعتقاد به نبوت هر یک از آنها، بی‌تردید، کفر است؛ آنها عالمانی راستگو و محدَّث (الهام‌شونده) هستند. در روایات نیز این حقایق به خوبی آشکار شده‌اند؛ از آن جمله صحیحة محمدبن‌اسماعیل است که می‌گوید: «شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: ائمه علیهم السلام، دانشمند، راستگو، فهمیده و محدث‌اند»(2)

اما این سخن که آنها مانند پیامبران هستند را منع نمی‌کنیم؛ البته در صورتی که منظور این باشد که آنها همچون پیامبران، حجت خدا بر خلق‌اند و معصوم بوده،

1- مرآة العقول، ج ٣، ص ١٣٠.

2- کافی، ج ١، ص ٢٧١؛ مجلسی در مرآة العقول، ج ٣، ص ١۶۴، گوید: علما دانشمندان که اشاره به علمای در آیه «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» زمر: ٩ دارد و صادقون راستگویان که اشاره به کلام خدا «و با راستان باشید» توبه: ١١٩ دارد، فهمیدگان از جهت پیامبر ص هستند که به آنها قرآن و تفسیر و دیگر علوم و معارف را فهمانده است. آنها محدثانند از سوی فرشته.

ص:170

اطاعتشان بر بندگان واجب است و نیز به آنچه مردم در امور دینی و دنیایی به آن نیازمندند، علم دارند. اما اگر منظور جزایری از این شباهت، وحی قرآن و کتاب‌های آسمانی به آنها یا ارتباط وحیانی با خداوند باشد، این فقط دروغ‌بستن بر شیعه است و روشن است که حدیث نقل‌شده، به هیچ وجه بر این مطلب دلالت نمی‌کند.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: اعتقاد به وجود پیامبری پس از حضرت محمد (ص) که خدا به او وحی می‌کند، به اجماع همۀ مسلمانان ارتداد در اسلام و کفر است. سبحان الله! چگونه یک شیعه، درحالی‌که مغرور به دروغی است که به او گفته شده، راضی و خرسند می‌شود که چنین اعتقادی را بر خود واجب کند و در نتیجه، به دور از اسلام و با کفر زندگی کند؛ در صورتی که او به این امر باطل معتقد نشده مگر به‌خاطر ایمان و اسلام، تا به این دو نجات یابد و از اهل آنها (مؤمنان و مسلمانان) شود.

پاسخ به جزایری: بدون تردید، کسی که معتقد به نبوت پیامبری پس از رسول‌خدا (ص) گردد، به اجماع همۀ مسلمانان، کافر است. ولی باید پرسید که آیا به واقع، شیعۀ امامیه به نبوت یکی از ائمه علیهم السلام اعتقاد دارد؟ روشن است که این مسئله‌ارزش بحث و بررسی ندارد؛ زیرا دروغ بزرگی است که هیچ کس پیش از جزایری آن را نگفته است.

مسئلۀ عجیب‌تر اینکه، جزایری بر احادیث ضعیف تکیه کرده، معانی باطل و بی‌اساسی را بر آنها تحمیل می‌کند. سپس به گمان خویش، لوازمی برای آن معانی بیان کرده، شیعه را نیز به آنها ملزم می‌کند و بدون هیچ دقت و ترس از خدا، آنان را تکفیر می‌کند. به‌یقین او عقیدۀ امامیه را در این مسئله می‌داند. پس چگونه راضی می‌شود که چنین باطل‌های روشن و دروغ‌های آشکاری را بنویسد و به‌وسیلۀ آنها گروهی از مسلمان را تکفیر کند؛ درحالی‌که خداوند می‌فرماید: تَاللهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمَْفْتَرُونَ(1)و وَ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَمَّا کانُوا یَفْتَرُونَ(2)و إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ.(3)

اکنون این سؤال مطرح است که جزایری از تکفیر شیعه و نسبت‌دادن تهمت‌های بزرگ و ناروا به آنها چه هدفی دارد. درحالی‌که تکفیر مسلمان، به‌نوعی، به هلاکت‌انداختن خویش است که به چند روایت دراین‌باره اشاره می‌کنیم:

مسلم و عده‌ای دیگر، از ابن عمر چنین روایت کرده‌اند:

رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «هر کس که به برادر (دینی) خود بگوید ای کافر! کفر، یکی از آن دو را می‌گیرد اگر چنان باشد که او می‌گوید، و الا به‌سوی او برمی‌گردد»(4)

بخاری، مسلم، مالک، احمد و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده‌اند: «اگر مردی برادرش را تکفیر کند، به‌درستی که کفر گریبان یکی از آن دو را می‌گیرد»(5)

علاوه بر این، تکفیر کسی که شهادتین را بگوید، مخالفت آشکار با کلام بزرگان اهل سنّت است که می‌گویند: «جایز نیست هیچ یک از اهل قبله را به‌سبب گناهی تکفیر کرد» .

نووی می‌گوید: «بدان که مذهب اهل حق (اهل سنّت) این است که کسی از اهل قبله به‌سبب گناه تکفیر نمی‌شود و اهل هوس و بدعت نیز تکفیر نمی‌شوند»(6)

1- به خدا سوگند در دادگاه قیامت از این افتراها که می‌بندید بازپرسی خواهید شد. نحل: ۵۶

2- و روز قیامت از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد. عنکبوت: ١٣

3- تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند. آری دروغگویان واقعی آنها هستند. نحل: ١٠۵

4- صحیح مسلم، ج ١، ص ٧٩.

5- صحیح بخاری، ج ٨، ص ۵٣٨؛ صحیح مسلم، ج١، صص ٧٩ و ۵٣٨؛ مسند احمد، ج ٢، صص ۴۴، ۶٠، ٧٧، ١٠۵ و ١١٣.

6- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ١، ص ١۵٠.

ص:172

جزایری می‌گوید: روایت دوّم: [کلینی] نقل می‌کند که محمد بن سالم می‌گوید: «شنیدم امام‌صادق علیه السلام می‌فرماید: ائمه به‌منزلۀ رسول خدا [ (ص) ] هستند، جز اینکه آنها پیغمبر نیستند و برای آنها نسبت به زنان جایز نیست آنچه برای پیامبر جایز بود (داشتن بیش از چهار زن دایمی) . اما در غیر این دو مورد، به‌منزلۀ رسول‌خدا [ (ص) ] هستند» .

پاسخ به جزایری: سند این حدیث نیز ضعیف است؛ چون یکی از راویان آن، عبدالله بن بحر است که در نقل حدیث ضعیف است. مامقانی (ره) می‌گوید:

عبدالله بن بحر. . . ، ابن غضائری این مرد را تضعیف کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «عبدالله بن بحر، کوفی صیرفی است و از ابوعباس روایت می‌کند که ضعیف و «مرتفع القول» است»(1)

مامقانی تضعیف این راوی را از طریق علامه حلّی (در خلاصه) و ابن داوود (در رجال) و شیخ بهایی (در وجیزه) نقل کرده است.(2)

محقق خویی نیز او را تضعیف کرده است.(3)شیخ محمدحسن نجفی نیز در جواهر، روایات او را تضعیف کرده است.(4)همچنین حر عاملی در مدارک و بحرانی در حدائق و حکیم در مستمسک و عده‌ای دیگر، وی را تضعیف کرده‌اند.(5)

جزایری می‌گوید: هرچند در ظاهر این روایت کمی تناقض است، اما این روایت نیز مانند روایت پیشین، عصمت ائمه و وجوب اطاعت از ایشان و وحی‌شدن به آنها را

1- مامقانی در مقباس الهدایة، ج ٢، ص ٣٠۵ می‌گوید: «این گفته «مرتفع القول» ، در علم درایه از الفاظ جرح تضعیف است و معنای آن این است که سخن او مورد قبول نیست و به او اعتماد نمی‌شود. . . و گمان من این است که این گفتۀ آنها مرتفع القول یعنی او از اهل ارتفاع زیاده‌گویی و غلو است؛ پس این یک نوع جرح است» .

2- تنقیح المقال، ج ٢، ص ١۶٩.

3- معجم رجال الحدیث، ج ١٠، ص ١١٨.

4- جواهر الکلام، ج ١، ص ٢٣١ و ج ١٩، ص ١٨۵.

5- ر. ک: مدارک الاحکام، ج ٨، ص ۵۶؛ الحدائق الناضرة، ج ٢۴، ص ٢٢٢؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ١۴، ص ٣٣۵.

ص:173

ثابت می‌کند؛ زیرا عبارت «ائمه به‌منزلۀ رسول خدایند مگر در موضوع زنان» ، صریح است در اینکه به آنها وحی می‌شود. آنها معصوم‌اند، اطاعت از آنها واجب است و تمام کمالات و امتیازاتی که برای پیامبر [ (ص) ] وجود دارد، برای آنها نیز هست.

پاسخ به جزایری: با آنکه سند روایت ضعیف است، اما تناقضی در آن نیست. گویا جزایری گمان کرده مراد از این گفتۀ امام که «ائمه به‌منزلۀ رسول خدا [ (ص) ] هستند» وحی‌شدن به آنهاست و با این سخن امام «جز اینکه آنها پیغمبر نیستند» ، در تعارض است. درحالی‌که مقصود از جملۀ نخست، آن است که ائمه علیهم السلام در عصمت و وجوب اطاعت همچون پیامبر (ص) بوده و به همه نیازهای مردم در مسائل دینی و دنیوی آگاه هستند. همچنین مراد از پیامبرنبودن ائمه علیهم السلام، آن است که هرچند آنها در بسیاری از مسائل با پیامبر (ص) مشترک‌اند، ولی در مسئلۀ نبوت و تعداد همسر با ایشان تفاوت دارند.

بنابراین مقصود از جمله «ائمه [ علیهم السلام ] به‌منزلۀ رسول خدایند [ (ص) ]» این نیست که در فضیلت با او مساوی هستند؛ زیرا همۀ مسلمانان (شیعه و سنی) اجماع دارند که پیامبر (ص) ، آقا و سرور فرزندان آدم، از نخستین تا آخرین آنهاست. بلکه فقط مراد این است که چون پس از پیامبر (ص) ، ائمه عهده‌دار امورند، عالمانی معصوم و راستگو و الهام‌شوندگان‌اند و به آنچه مردم در امور دینی و دنیوی به آن نیازمندند، آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم‌ترند. از این رو، دوستی با آنان و پیروی از آنها واجب می‌شود. تنها تفاوت ائمه علیهم السلام با پیامبر (ص) این است که ایشان پیغمبر نیستند و ازدواج با بیش از چهار زن نیز برای آنها جایز نیست؛ روشن است که این موارد مختص به پیامبر است و لازمۀ جانشینی پیامبر (ص) نیست.

علاوه بر این، پیامبر (ص) در غدیر خم تصریح کردند که آنچه برای من است، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست و فرمودند:

ص:174

ای مردم! آیا من از خود شما به خودتان مقدم‌تر نیستم؟ مردم گفتند:

«آری، ای رسول خدا (ص) !» ایشان فرمود: «پس هرکس من مولای اویم، علی [نیز] مولای اوست. بارخدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمنش را»(1)

بنابراین، پیامبر (ص) آنچه از ولایت و اطاعت واجب را که برای ایشان ثابت بود، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت کرد؛ همچنان‌که اهل‌بیت علیهم السلام نیز در مسائل و اموری به‌منزلۀ او هستند و در این باره اختلافی میان مردم وجود ندارد. آن امور فراوان‌اند که از جملۀ آنهاست:

## 1-صلوات بر آنها

بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، ابوداوود، ترمذی، نسائی، مالک، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر، در روایتی از از کعب بن عجره چنین نقل کرده‌اند:

از رسول خدا [ (ص) ] سؤال کردیم: «ای رسول خدا [ (ص) ]! صلوات بر شما اهل‌بیت [ علیهم السلام ] چگونه است؟ خداوند به ما آموخت که چگونه سلام کنیم» . فرمود: «بگویید: أللهم صلِّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلَّیت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم، إنّک حمید مجید»(2)

1- مسند احمد بن حنبل، ج ١، صص ١١٨ و ١١٩ و ج ۴، صص ٢٨١، ٣٧٠، ٣٧٢ و ج ۵، ص ٣۴٧؛ سنن ابن‌ماجه، ج ١، ص ۴٣؛ صحیح ابن حبان همچنین در الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ٩، ص ۴٢؛ السنة، ابن ابی‌عاصم، ص ۵۶٢؛ مستدرک حاکم، ج ٣، صص ١٠٩ و ١١٠، ١١۶، وی می‌گوید: «این روایت بر اساس شرط شیخین صحیح است» ؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ٩، ص ١٠۴ و می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و تمام رجال حدیث، صحیح هستند، جز فطر بن خلیفه که ثقه است» ؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، نسائی، صص ٩٩ و١٠٠؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، البانی، ج ۴، ص ٣٣٠، وی آن را صحیح دانسته است؛ صحیح سنن ابن‌ماجه، ج ١، ص ٢۶.

2- صحیح بخاری، ج ۴، ص ١٧٨ و ج ۶، ص ١۵١ و ج ٨، ص ٩۵؛ صحیح مسلم، ج ١، ص ٣٠۵؛ سنن ترمذی، ج۵، ص ٣۵٩؛ سنن ابی‌داوود، ج ١، ص ٢۵٧؛ سنن نسائی، ج ٣، ص ۴۵؛ سنن دارمی، ج ١، ص ٣٩٠؛ الموطّأ، ص ٨٣؛ مسند احمد، ج ١، ص ١۶٢ و ج ٣، ص ٢٧ و ج ۴، صص ١١٨، ٢۴١، ٢۴٣، ٢۴۴ و ج ۵، صص ٢٧۴، ٣٧۴ و ۴٢۴.

ص:175

مردم زمانی از صلوات بر پیامبر (ص) سؤال کردند که امر به آن از سوی خدای سبحان نازل شده بود، آنجا که می‌فرماید: إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً.(1)

2-تطهیر از پلیدی و دوری از گناه و فحشا

پروردگار می‌فرماید: إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً.(2)

## 3-حُرمت صدقه بر آنها

در روایت صحیحی از پیامبر (ص) نقل شده است: «همانا صدقه، چرکِ دست مردم است و بر محمد و آل محمد حلال نیست»(3)

روایات دیگری نیز در این باب هست که شناخته‌شده و مشهورند.

پس چرا جزایری، وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کند، با اینکه حدیث ثقلین - که نزد آنها صحیح است - به‌روشنی بر وجوب تمسک و پیروی از آنها دلالت می‌کند؟

درحالی‌که او و بقیۀ اهل سنّت، در اطاعت از پادشاهان ستمکار و گمراه خرده‌گیری

نمی‌کنند. بلکه اطاعت از آنها را واجب می‌دانند و معتقدند هرکس از آنها نافرمانی کند،

1- خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید. احزاب: ۵۶

2- خدا فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. احزاب: ٣٣

3- صحیح مسلم، ج ٢، صص ٧۵١ و ٧۵۴؛ صحیح بخاری، ج ٢، صص ١۵۶ و ١۵٧ و ج ٣، ص ٧١ و ج ۴، ص ٩٠ و ج٧، ص ۶١؛ الموطّأ، ص ۵۴۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ٢، ص ١٢٣؛ سنن ترمذی، ج ٣، ص ۶۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص١٠٧؛ مسند احمد، ج ١، صص ٢٠٠، ٢٧٩، ۴۴۴، ۴٧۶ و ج ٣، ص ۴٩٠ و ج ۴، ص ٣۵ و ج ۵، صص ٣۵۴، ٣٩٠.

ص:176

خدا را نافرمانی کرده و هرکس از آنها جدا شود، از جماعت مسلمانان جدا شده است. آنها در این‌باره احادیث زیادی روایت می‌کنند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

١. بخاری و مسلم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره از پیامبر (ص) چنین نقل کرده‌اند:

هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هرکس امیر (پادشاه) را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هرکس امیر (پادشاه) را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (1)

٢. مسلم به نقل از ابی‌یونس می‌گوید: «از ابوهریره شنیدم که آن (حدیث بالا) را از رسول خدا [ (ص) ] چنین نقل کرده که می‌فرمود: «هرکس امیر را اطاعت کند» و نفرمود: «هرکس امیرِ مرا اطاعت کند» . در حدیث همام از ابوهریره نیز چنین آمده است.(2)

٣. روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، دارمی، بیهقی و دیگران، از ابن عباس روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [ (ص) ] فرمود: هرکس از امیر (پادشاه) خود چیزی ببیند و آن را بد بداند، باید صبر و شکیبایی کند؛ زیرا کسی نیست که [به اندازۀ] یک وجب از جماعت [مسلمین] فاصله بگیرد، مگر اینکه به مرگ جاهلیت می‌میرد.(3)

اگر مطلب این‌گونه باشد که اهل سنت می‌گویند، چه اشکالی در وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام و لزوم پیروی از آنها وجود دارد؛ زیرا آنها یکی از دو چیز گران‌بهایی هستند که پیامبر (ص) بر رعایت حالشان و مددجُستن از ایشان سفارش کرده است. آنها

کسانی هستند که خداوند دوستی‌شان را واجب دانسته و هرگونه پلیدی را از آنها دور

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶٠ و ج ٩، ص ٧٧؛ مسند احمد، ج ٢، صص ٢۵٢، ٢۵٣، ٣۴٢، ۴١۶ و ۴۶٧.

2- صحیح مسلم، ج ٣، ص ١۴۶٧.

3- صحیح بخاری، ج ٩، ص ۵٩ و ٧٨؛ صحیح مسلم، ج ٣، ص ١۴٧٧؛ مسند احمد، ج ١، صص ٢٧۵، ٢٩٧ و ٣١٠؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ٢۴١؛ سنن کبری، ج ٨، ص ١۵٧.

ص:177

کرده و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است. بنابراین، پیروی از اهل‌بیت علیهم السلام بهتر از پیروی از پادشاهان و حاکمان ستمکار است که از طلقاء (آزادشدگان) و فرزندان آنها و دیگران هستند.

\*\*\*

جزایری می‌گوید: ای شیعه! مقصود واقعی از این همه دروغ‌پردازی‌های فریبنده، جداکردن جماعت شیعه از اسلام و مسلمین است تا بر آنها چیره شده، کارشان را یکسره کنند؛ زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنّت نبوی - بهترین و پاک‌ترین صلوات و سلام‌ها بر صاحب آن سنّت - خودشان را بی‌نیاز می‌دانند و معتقد به وجود مصحف فاطمه - که چند برابر قرآن است-، جفر، جامعه، علوم پیغمبران گذشته و وحی‌هایی که به ائمه معصومین می‌شود، هستند. آنها به‌منزلۀ رسول خدایند، مگر در مسئلۀ ازدواج با بیش از چهار زن. موارد دیگری نیز وجود دارد که این جماعت به‌سبب اعتقاد به آنها از اسلام جدا شده‌اند و این عقاید، آنها را از مسلمانان - همچون مویی که از خمیر جدا می‌شود - جدا کرده است.

پاسخ به جزایری: آیا جدا دانستن گروه شیعه از اسلام، چیزی جز قائل‌شدن به کفر و خروج آنها از دین است؟ ! با این حال چگونه می‌تواند هدف واقعی کسی که چنین حدیثی را درست کرده - که گویا شیعه بوده است- خارج‌کردن امّت شیعه از اسلام باشد؟ ! چگونه به‌سبب اعتقاد شیعیان به عصمت اهل بیت علیهم السلام و واجب‌دانستن دوستی آنها و پیروی از ایشان و موارد دیگری که هر یک، با دلیل صحیح ثابت شده است، کافربودن و خروجشان از دین ثابت می‌شود؟

چگونه است که کفر اهل سنّت ثابت نمی‌شود، با اینکه دوستی همۀ اصحاب، حتی منافقان و طلقاء (مشرکان مکه که پیامبر (ص) آنها را آزاد کرد) و فرزندان آنها و پیروی از

آنها را واجب می‌دانند؛ چنان‌که پیروی از امیران و پادشاهان ستمکاری که با زور و

ص:178

قدرت بر ملت‌ها چیره می‌شوند، نیز واجب دانسته و معتقد به عصمت این گروه از خطا هستند؟ !

قبلاً دربارۀ این مسئله جدایی (اُمّت شیعه از جامعۀ مسلمان) پاسخ دادیم و گفتیم که اگر مراد از مسلمانان، همان اهل سنّت‌اند، پیروی از آنها و همسوشدن با آنان واجب نیست و اگر مراد غیر آنها باشد، باید گفت که هر طایفه‌ای از مسلمانان، از جهت اصول اعتقادی یا فروع (احکام) ، از هم جدا هستند. اشکال حقیقی، فقط در مخالفت با کتاب و سنّت است و در مخالفت با دیگر مسائل، مشکلی رخ نمی‌دهد.

پوشیده نیست که این گفتۀ جزایری «هدف از ساختن این احادیث، جداکردن شیعه از اسلام و مسلمین است تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند» سُست و بی‌ارزش است(1)؛ زیرا احادیثی که در این‌باره آورده، ضعیف است و ما نمی‌توانیم چنین تأثیر مهمی (جدایی شیعه از مسلمانان) را برای آنها قائل شویم؛ به‌خصوص که احادیث صحیحِ بسیاری وجود دارد که به حُسن معاشرت با اهل سنّت، نمازخواندن با آنها، عیادت از بیماران ایشان، شرکت در تشییع جنازۀ آنها، گواهی‌دادن به نفع یا ضرر آنها و. . . دستور داده است.

اکنون این سؤال مطرح است که اگر شیعه از گردونۀ اسلام خارج است، چگونه این خروج سبب می‌شود که کار اسلام و مسلمین یکسره گردد، درحالی‌که آنها هرگز شمشیر بر دیگر مسلمانان نکشیدند و هیچ وقت، چه آشکار و چه پنهان، نیرنگی درباره آنها نکردند؟ !

انصاف آن است که بگوییم این حدیث و مانند آن، باعث جدایی شیعه از اسلام و

1- نویسنده، در برابر اندیشمندان و عالمان و دینداران احساس خجالت می‌کند از اینکه بر چنین کلام بیهوده و بی‌ارزشی که جزایری کتابچۀ خود را از آنها پر کرده، جوابی بنگارد. اما ترس از اینکه مبادا این حرف‌ها، بعضی از مؤمنان کم‌علم و ضعیف را بفریبد، مرا مجبور کرد تا جواب جزایری را بدهم؛ والله المستعان.

ص:179

دیگر مسلمانان نمی‌شود. بلکه سبب اختلاف و جدایی، نویسندگانی هستند که تمام تلاش خود را برای کافر نشان‌دادن طایفۀ بزرگی از مسلمانان می‌نمایند. بدین جهت، احادیث ضعیفی را دستاویز خود قرار می‌دهند که معنای آنها را نمی‌فهمند یا از روی هوای نفس، معانی بی‌اساس و احتمالات موهومی را بر آن احادیث بار می‌کنند و برای آن معانی، لوازم و نتایجی بی‌اساس می‌تراشند. آن‌گاه با استفاده از آنها، هر که را خواستند، تکفیر می‌کنند.

همچنین ضعف و سُستی این گفتۀ جزایری که «زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنّت نبوی. . . بی‌نیاز است و این بدان سبب است که نزد آنان، مصحف فاطمه و. . .» بدیهی است؛ زیرا شیعۀ امامیه از دیگر مسلمانان جدا نشده تا جزایری چنین احتمالات و توهمات بیهوده‌ای را دستاویز خود قرار دهد. آنها هرگز از کتاب خدا و سنّت نبوی (ص) بی‌نیاز نگشته‌اند و چیز دیگری را جایگزین این دو نکرده‌اند. کتاب‌های شیعه آشکارا بیان می‌کند که کتاب خدا و سنّت، از مهم‌ترین مصادر و منابع استنباط و فهم دین نزد شیعیان است. پس چگونه با مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و جامعه و مانند آنها، از قرآن و سنّت بی‌نیاز شوند! درحالی‌که چنین کتاب‌هایی نزد شیعه نیست. بلکه اصلاً چنین کتاب‌هایی را روایت نکرده و حتی از محتوای آنها هم آگاهی ندارند؟ ! (بلکه این کتاب‌ها فقط نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است) .

\*\*\*

ابوبکر جزایری می‌نویسد: خدا نابود کند روحیۀ شرارتی را که پارۀ عزیزی از جسم امّت اسلامی را به اسم اسلام از آن جدا کرده است و عدۀ زیادی را به‌عنوان نصرت و یاری اهل بیت، از راه اهل بیت دور گردانده است.

بار خدایا! دست جرم [و خیانت] نخستین را قطع کن که سبب جدایی این عده

(شیعه) از تو و گمراهی آنان از راه تو گردیده است.

ص:180

پاسخ به جزایری: روحیۀ شرارت در واقع همان روحیه‌ای است که جهت روشن‌کردن آتش تفرقه میان مسلمانان، در تکفیر طایفه‌ای بزرگ از پیروان اهل بیت علیهم السلام، می‌کوشد و دست جرم و خیانت، همان دستی است که بدون داشتن دلیلِ مورد اعتماد و برهان صحیح، به مذهب اهل بیت علیهم السلام طعنه می‌زند؛ همان اهل بیتی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است و پیامبر (ص) نیز به پیروی از آنها و چنگ‌زدن به ریسمانشان فرمان داده است.

البته مقصود جزایری از نخستین دست جرم و خیانت و روح شرارت که شیعه را از راه اهل بیت علیهم السلام دور نگه داشته است، همان علمای عصر نخستِ شیعه قدس سره است. این سخن از کسی که بدون تفکر حرف می‌زند و از تهمت و دروغ نمی‌پرهیزد، بعید نیست.

آشکار است که علمای بزرگوار شیعه - که خداوند گذشتگان آنها را رحمت و موجودین از آنها را حفظ و نگهداری نماید- نیکوکار و پرهیزگار و زاهد و عابد هستند و مانند دیگر علما، در رکاب امیران و پادشاهان ستمکار قرار نگرفته‌اند و از سفرۀ آنها غذا نخورده، حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام نکرده‌اند و اشتباهات و جنایت‌های آنها را توجیه ننموده‌اند که اگر می‌خواستند چنین کارهای باطلی را پیش بگیرند، راهش را خوب می‌دانستند و برای آن می‌کوشیدند.(1)آنها هیچ‌یک

1- مناوی در فیض القدیر، ج ٢، ص ۴١٩ می‌گوید: «هنگامی که [عمر]بن عبدالعزیز از دنیا رفت، حاکمِ پس از او خواست که راه و روش او را دنبال کند، تا اینکه چهل نفر از بزرگان برای او گواهی دادند که خلیفه حساب و عقاب ندارد» . گواهی و شهادت مناوی در توصیف بیشتر علمای زمان خود - که به ظاهر همگی از اهل سنّت هستند - کفایت می‌کند وقتی که می‌گوید: «و بیشتر علمای این زمان، دو گروهند: گروهی غرق در مال و خاشاک دنیایند و از جمع اموال خسته نمی‌شوند و ماه و سال خود را همچون پشه در زباله می‌گذرانند و از نجاستی بر نجاست دیگر می‌نشینند و حُبّ دنیا تمام قلبشان را پُر کرده و ترس از فقر و تهی‌دستی آنها را در برگرفته و خواستار زیاده‌خواهی هستند. . . و گروهی دیگر، اهل ریا و نیرنگ و آراستن خود برای مردم و چاپلوسی برای امیران از جهت حرص و طمع بر مال و مقام آنها هستند و هرچیز کم‌ارزشی را می‌گیرند و با خدا از در نیرنگ وارد می‌شوند. شیوۀ آنها سازش‌کاری است و آرزوها در دلشان جای گرفته است. این افراد به دنیا اطمینان داشته و با اسباب دنیوی آرامش می‌گیرند» .

ص:181

از شیعیان و غیر آنها را فریب نداده، در معرض نابودی و هلاکت قرار نمی‌دهند.

در تأیید این مطلب ذکر این نکته کافی است که بدانیم، علمای شیعه بر مکلفین واجب کرده‌اند اصول دین و عقاید خود را از راه یقین به دست بیاورند، نه از راه تقلید و این را در کتاب‌های کلامی خود بارها بیان کرده‌اند. روشن است کسی که قصد عوام‌فریبی دارد، چنین شیوه‌ای در پیش نمی‌گیرد. بلکه برای گمراهی و دوری آنها از راه خدا می‌کوشد.

در پاسخ به این سخن جزایری که «همانا علمای شیعه، شیعه را از جسم اُمت اسلامی جدا و به اسم نصرت و یاری اهل بیت، آنها را از راه اهل بیت دور کرده‌اند» نیز باید گفت: هیچ عاقل با انصاف و عالم فاضلی در پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام شک و تردید نمی‌کند و دلیل بر آن چند امر است:

اولاً: شیعۀ امامیه، امامت را فقط در اهل بیت علیهم السلام محدود کرده و از آنها تقلید و پیروی می‌کند و تنها قول آنها را حجت می‌داند و معتقد است که هیچ حقی، جز از ناحیۀ آنها صادر نمی‌شود؛ به همین جهت شیعیان در قرون متمادی، به تدوین و نوشتن علوم و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام در زمینۀ اصول و فروع دین همت گماشته‌اند، تا جایی که علم فراوانی را از آنها جمع‌آوری کرده‌اند.

پس با وجود مقتضی و انگیزۀ لازم در پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام و عمل طبق شیوه و روش آنها - که همان اعتقاد به امامت آنهاست - و نبود مانع در پیروی از آنها، این پیروی و ولایت‌مداری تحقق می‌یابد.

ثانیاً: عده‌ای از علمای اهل سنّت که از بزرگان و پرچم‌داران اهل تحقیق هستند، به پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

١. شهرستانی می‌گوید:

شیعه کسانی هستند که به‌طور خاص از علی علیه السلام پیروی می‌کنند و به امامت و خلافت او از راه نص (آیه و روایت) و وصیت (وصیت پیامبر [ (ص) ] به امامت

ص:182

ایشان) به صورت آشکار یا پنهان قائل‌اند و معتقدند که امامت، از فرزندان

او بیرون نمی‌شود.(1)

شهرستانی در شرح حال امام صادق علیه السلام می‌گوید:

او علم فراوان در دین، و ادب کامل در حکمت، و زهد بسیار در دنیا [داشت] و از شهوات کاملاً پرهیزکار بود. . . و مدتی در مدینه اقامت داشت و شیعیان و دوست‌داران او از اسرار علومی که بیان می‌نمود، بهره‌مند می‌شدند.(2)

٢. ابن منظور در کتاب لسان‌العرب و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط و زبیدی در تاج‌العروس می‌گویند:

این نام (شیعه) بر پیروان علی و اهل بیت او - رضوان الله علیهم اجمعین - رواج یافته تا جایی که عنوان خاص آنها شده، به صورتی که اگر گفته شود: «فلانی از شیعه است» خواهیم دانست که از پیروان آنهاست.(3)

٣. زُهری می‌گوید: «شیعه گروهی هستند که میل به عترت پیامبر [ (ص) ] داشته و از آنها پیروی می‌کنند» .(4)

۴. ابن خلدون می‌گوید: «بدان که لفظ شیعه، از جهت لُغت، یعنی یاران و پیروان، و در عُرف فقهاء و متکلمین - از گذشته تا به حال - بر پیروان علی [ علیه السلام ] و فرزندانش

اطلاق می‌شود»(5)

ثالثاً: راه و روش شیعه، بیانگر دوستی با اهل بیت علیهم السلام و پیروی از آنهاست. نوشتن علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و روایت احادیث آنها، عمل به گفتارشان و سر تسلیم

1- ملل و نحل، ج ١، ص ١۴۶.

2- همان، ص ١۶۶.

3- لسان العرب، ج ٨، ص ١٨٩؛ القاموس المحیط، ج ٣، ص ۴٩؛ تاج العروس، ج ٢١، ص ٣٠٣.

4- لسان العرب، ج ٨، ص ١٨٩؛ تاج العروس، ج ٢١، ص ٣٠٣.

5- مقدمۀ ابن خلدون، ص ١٩۶.

ص:183

فروبردن در برابر آنها، ترویج و نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام و نوشتن تاریخ آنها، برپایی مجالس عزاداری و گریه بر مصائب آنها، دوستی با دوستداران و دشمنی با دشمنانشان -تا آنجا که حکم کرده‌اند به ضعیف‌بودن هر [راوی] که از اهل بیت علیهم السلام منحرف شده و نجس‌بودن هرکس که آشکارا با آنها دشمنی نماید- از اموری هستند که نشان‌دهنده ارادت شیعیان به اهل‌بیت علیهم السلام است.

نتیجه آنکه، اگر با وجود تمام این اموری که بیان شد، نگوییم شیعۀ امامیه همان پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند، پس جایز است که تبعیت هر فرقه‌ای را که از کسی پیروی می‌کند، زیر سؤال برده و انکار کنیم و حتی درباره پیروی اهل سنّت از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و دیگران نیز تشکیک و تردید کنیم.(1)

1- این دلایل را از کتاب خودم، «دلیل المتحیرین» ، صص ٣۵١ - ٣۵٣ بیان کرده‌ام.

## کشف حقیقت هفتم

اشاره

ارتداد همۀ اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل‌بیت علیهم السلام

جزایری می‌گوید: شیعیان اعتقاد دارند که همۀ اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت و عدۀ کمی، همچون سلمان و عمار و بلال، پس از وفات ایشان، مرتد و کافر شده‌اند. سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر این اعتقاد اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند و هیچ‌یک از آنها از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است.

پاسخ به جزایری: شیعه دربارۀ اصحاب پیامبر (ص) چنین عقیده‌ای ندارد. اعتقاد علمای شیعه دربارۀ صحابه معلوم است و این مطلب را در کتاب‌هایشان به‌طور واضح بیان کرده‌اند. اکنون به بیان خلاصه‌ای از این اعتقاد می‌پردازیم:

## عقیدۀ شیعۀ امامیه دربارۀ صحابه

اشاره

شیعه معتقد است کسانی که به آنها صحابۀ پیامبر (ص) گفته می‌شود، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ص:188

گروه اول:

کسانی که به خدا و رسولش (ص) ایمان‌آورده، از پیامبر (ص) پیروی کردند و در راه خدا با جان و مالشان جهاد کردند تا کلام خدا را بالا برده و کلمه کفر را تباه و نابود سازند. آنها پیشگامان در اسلام (مهاجر و انصار) و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، هستند.

خداوند متعال در کتابش آنها را ستوده و فرموده است: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.(1)

گروه دوم:

منافقانی که همیشه در پی ضربه زدن به پیامبر (ص) و نیرنگ ضد اسلام و مؤمنینِ خالص بودند. خداوند متعال در این آیۀ شریفۀ به آنها اشاره می‌کند: وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ.(2)

روایات زیادی بر حضور منافقان میان اصحاب پیامبر (ص) - چه در زمان حیات ایشان و چه پس از آن - دلالت می‌کند. از جملۀ آنها، روایتی است که مسلم از حذیفه چنین نقل می‌کند:

پیامبر (ص) فرمود: «میان اصحاب من دوازده منافق وجود دارد: هشت نفر از آنها هرگز وارد بهشت نمی‌شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد و

1- و پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از ایشان خشنود گشت و آنان [نیز]از خدا خشنودند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و این است پیروزی بزرگ. توبه: ١٠٠

2- و از [میان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق‌اند و از اهل مدینه [نیز] گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم، به‌زودی آنها را دوبار مجازات می‌کنیم [مجازاتی با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ]. سپس به سوی مجازات بزرگ [در قیامت] فرستاده می‌شوند. توبه:١٠١

ص:189

هشت تای آنها را دُبیله(1)کفایت می‌کند و به یاد ندارم که شعبه دربارۀ چهارتای دیگر چه گفته است»(2)

## گروه سوم:

مؤمنانی هستند که دارای اعمال نیک و بد هستند. ولی از جهت اعمال نیک به پای گروه نخست نرسیده و گناهانشان هم به اندازه‌ای نیست که جزء گروه دوم شوند. از جملۀ این گروه، کسانی هستند که خدای متعال آنها را چنین توصیف نموده است: وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ.(3)

دربارۀ گروه دیگری از آنها نیز چنین می‌فرماید: قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإیمانُ فی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ.(4)

این است عقیدۀ شیعه دربارۀ اصحاب پیامبر (ص) و هرکس عقیدۀ دیگری به آنها نسبت دهد، یا نسبت به اعتقادات آنان ناآگاه است یا دروغگو بوده، به آنها دروغ بسته است.

سیدشرف‌الدین موسوی (ره) ، از علمای بزرگ شیعه می‌گوید:

1- لسان العرب در ج ١١، ص ٢٣۵ می‌گوید: «دبیله، دُمل بزرگی است که داخل بدن انسان پیدا می‌شود و غالباً صاحب خود را می‌کشد» . در البدایة و النهایة، ج ۵، ص ١٩ و دلائل النبوة، ج ۵، ص ٢۶١ تفسیر آن‌چنین آمده: «شهابی است از آتش که بر رگ‌های قلب یکی از آنها واقع می‌شود و او را از بین می‌برد» . می‌توان از دبیله به غده سرطانی تعبیر کرد.

2- صحیح مسلم، ج ۴، ص ٢١۴٣. مستفاد از این روایت این است که هشت نفر از این منافقان به هیچ وجه به بهشت وارد نمی‌شوند و هشت نفر از آنان در دنیا با دبیله به درک واصل می‌شوند. راوی نسبت به سرنوشت چهار نفر دیگر در آخرت و کیفیت مرگشان خبری نداده است. مترجم

3- گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می‌رود که خدا توبه آنان را بپذیرد، به‌یقین خداوند آمرزنده و مهربان است. توبه: ١٠٢

4- عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید چیزی از پاداش کارهای شما فروگذار نمی‌کند. خداوند آمرزنده و مهربان است. حجرات: ١۴

ص:190

سی که بر دیدگاه ما دربارۀ صحابه آگاه شود، می‌داند که این دیدگاه در میان دیدگاه‌های دیگر، حد وسط و میانه است؛ زیرا ما نه تفریط کرده که همچون غُلات همۀ صحابه را تکفیر کنیم و نه اهل افراطیم که همچون عامۀ اهل سنّت همۀ آنها را توثیق کنیم. فرقۀ کاملیه و کسانی که در غلوّ مانند آنها هستند، قائل به کفر همۀ صحابه شدند. اما اهل سنت می‌گویند: «هرکس که از پیامبر (ص) حدیثی بشنود یا هر مسلمانی که پیامبر (ص) را ببیند، مطلقاً عادل است. بدین‌جهت، به حدیث «کلّ من دبّ أو درج منهم أجمعین أکتعین أبصعین» (1)استناد کرده‌اند.

نزد ما شیعیان، هرچند خودِ مصاحبت، به تنهایی فضیلت بزرگی است، اما عصمت‌آور نیست. بنابراین، اصحاب نیز مانند دیگر مردم، هم اهل عدالت دارند که همان علما و بزرگان و اولیای صحابه هستند و هم بین آنان افراد متجاوز، مجرم، جنایتکار و منافق و همچنین افرادی که حالاتشان مجهول است، وجود دارد. ما به صحابۀ عادل احتجاج می‌کنیم و در دنیا و آخرت دوستدار آنها هستیم. اما کسانی که در حق برادر و وصی پیامبر (ص) ظلم کردند و دیگر اصحابی که اهل ستم و گناهان کبیره بودند، مانند معاویه (پسر هند جگرخوار) ، ابن نابغه (عمرو بن عاص) ، ابن زرقاء (مروان بن حکم) ، ولید بن عقبه، مسلم بن أرطاة و امثال آنها، نزد ما هیچ احترامی ندارند و حدیث آنها هیچ ارزشی ندارد. اما دربارۀ اصحابی که ناشناخته هستند، توقف کرده، سخنی دربارۀ آنها نمی‌گوییم تا اینکه حال آنها برای ما روشن شود.(2)

1- در کتب لغت آمده: «قولهم: أَکْذَبُ مَنْ دَبَّ و دَرَجَ أَی أَکذب الأَحْیاءِ و الأَمْواتِ، فدَبَّ: مَشَی و دَرَجَ: مَاتَ و انْقَرَضَ عَقِبُه» . لسان‌العرب، ج١، ص٣۶٩ دروغگوترین کسی که بر زمین راه رفته و مرده، یعنی دروغگوترین فرد از زندگان و مردگان، دب به معنای رفت و درج به معنای مُرد. بنابراین معنای عبارت فوق این است: هر کسی که از آنان زندگی کرد و مرد، اکیداً و حتماً از آنهاست. مترجم

2- اجوبة مسائل جارالله، صص ١۴ و ١۵.

ص:191

از مطالب گفته‌شده، نادرستی این سخن جزایری «که سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر کفر همۀ صحابه اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند» آشکار می‌گردد. در چنین مسئله‌ای که برای اثبات، احتیاج به نقل کلمات علمای شیعه دارد، ایشان حتی یک دلیل نقلی از این کلمات نیاورده است. بدیهی است که تمسک به کلمات علمای شیعه، بسیار بهتر از حدیثی است که در سند و دلالت آن جای بحث و گفت‌وگوست.

علاوه بر آن، حدیثی که جزایری نقل کرده، از احادیث کتاب کافی نیست و بر خواستۀ او نیز دلالت نمی‌کند؛ چنان‌که بیان خواهد شد. این نکته دلیل روشنی است بر عدم دستیابی جزایری به احادیثی که بتواند با آنها حقیقت هفتم خویش را به اثبات رساند.

همچنین سخن قبلی جزایری، با این گفتۀ او که «هیچ‌یک از علمای شیعه، از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است» ناسازگار است؛ زیرا اگر تقیه نزد شیعه واجب است و اقتضا می‌کند که چنین اعتقادی بازگو نشود، پس چگونه تألیفات و کتاب‌های علمای شیعه، این اعتقاد را بیان نموده و به آن تصریح کرده‌اند؟ !

\*\*\*

جزایری می‌گوید: به جهت برهانی‌کردن و تأکید بر این حقیقت (هفتم) ، روایاتی را می‌آوریم: در روضۀ کافی که نوشتۀ کلینی (صاحب کتاب کافی است) چنین آمده است: «از حنان از پدرش از ابی‌جعفر، نقل شده است که فرمود: مردم پس از پیامبر (ص) مرتد شدند، مگر سه نفر آنها که مقداد و سلمان و ابوذر می‌باشند» . چنان‌که روایات زیادی در تفسیر صافی که از تفاسیر مشهور، مهم و معتبر است، بر این حقیقت تأکید می‌کند که اصحاب رسول خدا (ص) پس از وفاتش مرتد شدند، مگر اهل بیت و چند نفر،

ص:192

مانند سلمان و عمار و بلال.

پاسخ به جزایری: چنین روایتی با این لفظ،(1)اصلاً در کتاب کافی و روضۀ آن و دیگر کتب اربعة مشهور نزد شیعه نیامده است؛ بلکه در کتاب رجال‌کشّی(2)و بعضی از کتاب‌های دیگر که در اثبات حدیث، بر آنها تکیه نمی‌شود، آمده است.

بر فرض قبول روایت این حدیث، بر عنوان حقیقت هفتم جزایری دلالت نمی‌کند؛ زیرا ارتداد در لغت به معنای رجوع و بازگشت از چیزی است. در چند آیه از قرآن کریم نیز به همین معنا اشاره شده است، آنجا که قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصیراً(3)و می‌فرماید: قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُک(4)و می‌فرماید: مُهْطِعینَ مُقْنِعی رُؤُسِهِمْ لا یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُم.(5)

هرگاه در کتاب خدا مراد از ارتداد، بازگشت از دین باشد، به صورت مقید می‌آید، چنان‌که خداوند می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه(6)و می‌فرماید: وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ(7)و می‌فرماید: إِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما

1- کلینی آن را با لفظ دیگری نقل نموده که ان‌شاءالله به‌زودی آن را بیان می‌کنیم و شاید علت آنکه جزایری آن را نیاورده و حدیث دیگری برای اثبات حقیقت هفتم آورده که در کافی نقل نشده، آن است که حدیثی که جزایری آورده، بیش از حدیثی که در کافی نقل شده برخواسته‌اش دلالت می‌کند، والله اعلم.

2- اختیار معرفة الرجال، ص ۵.

3- اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید آن پیراهن را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد. یوسف: ٩۶

4- کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد. نمل: ۴٠

5- گردن‌ها را کشیده سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان به‌سبب وحشت از حرکت باز می‌ماند. ابراهیم: ۴٣

6- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکه از شما از آیین خود بازگردد [به خدا زیانی نمی‌رساند]. خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. مائده: ۵۴

7- ولی هرکس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود. بقره: ٢١٧

ص:193

تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُم (1)و می‌فرماید: وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ.(2)

با توجه به اینکه در حدیثی که جزایری با آن استدلال نموده، واژۀ «ارتداد» مقید به «عن الدین» یا «الأدبار» یا «الأعقاب» نشده است، معنای حدیث این می‌شود که مردم پس از رسول خدا (ص) ، از التزام و بیعتی که در زمان حیات رسول خدا (ص) با ایشان داشتند، به اینکه حضرت علی علیه السلام، امیرمؤمنان باشد، برگشته و با دیگری بیعت کردند.

ابن اثیر نیز واژۀ «ارتداد» را که در احادیث «حوض» آمده، به همین معنا تفسیر کرده و می‌نویسد:

در حدیث قیامت و حوض، گفته می‌شود: «إنّهم لم‌یزالوا مرتدّین علی أدبارهم القهقری»(3)؛ یعنی برخی از واجبات را پشت سرخود باقی‌گذاشته‌اند و مقصود، ارتداد کفرآمیز نیست. به همین جهت، آن را به «أدبارهم» مقید کرده است؛ زیرا هیچ‌یک از صحابه پس از پیامبر (ص) مرتدّ نشدند، تنها گروهی از درشت‌خویان اعراب مرتد شدند.(4)

اگر این مطلب درست باشد، دو حدیث از جهت معنا مطابق هم می‌شوند و مقصود از ارتداد مردم پس از رسول خدا (ص) این می‌شود که آنها از مهم‌ترین واجبات دینی آن روز خود برگشتند؛ یعنی بیعت با حضرت علی علیه السلام و پذیرش ایشان به‌عنوان امیرالمؤمنین و جانشین رسول خدا (ص) را زیر پا گذاشتند. دلیل این معنا نیز روایتی است که کلینی (ره) در روضۀ کافی از ابی‌جعفر علیه السلام آورده که می‌فرماید:

1- کسانی که بعد از روشن‌شدن هدایت برای آنها پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده. . . محمد: ٢۵

2- و به پشت سر خود بازنگردید که زیانکار خواهید بود. مائده: ٢١

3- آنها پیوسته به پشت خود و عقب عقب برمی‌گردند.

4- النهایة فی غریب الحدیث، ج ٢، ص ٢١۴. و ابن منظور همین عبارت را در لسان العرب، ج ٣، ص ١٧٣ آورده است.

ص:194

مردم پس از رسول خدا (ص) برگشتند، مگر سه نفر. عرض کردم: «آن سه نفر کیستند؟» فرمود: «مقدادبن‌اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی- رحمت و برکات خدا بر آنها باد. سپس [گروهی از] مردم پس از مدت کمی [حقیقت را] شناختند (که امیرالمؤمنین به خلافت شایسته‌تر است)» و فرمود: «آنها همان کسانی هستند که [حق] بر محور آنان دور می‌زند، از بیعت امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین را به زور آوردند و بیعت کرد و این همان سخن خدای متعال است که می‌فرماید: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللهُ الشَّاکِرینَ(1)»(2)

از ظاهر حدیث برمی‌آید که سه نفر پس از رسول خدا (ص) به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام پایبند بودند و با غیر او بیعت نکردند تا اینکه امام را به بیعت مجبور کردند و آنها هم پس از ایشان بیعت کردند.

جزایری این حدیث را نقل کرده و به کافی نسبت داده درحالی‌که آن را به غیر معنایش تفسیر کرده یا فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است که بخاری و مسلم، احادیث صحیح بسیاری مبنی بر اینکه گروه‌هایی از صحابۀ پیامبر (ص) پس از وفات ایشان مرتد شدند، نقل کرده‌اند. از جملۀ آنها روایتی است که بخاری از ابوهریره آورده که می‌گوید:

رسول خدا [ (ص) ] فرمود: «در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند و از حوض رانده شده، دور می‌گردند. پس می‌گویم: ای پروردگار!

1- و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم]پیامبرانی [آمده و]گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیدۀ خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیدۀ خود بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خداوند سپاس‌گزاران را پاداش می‌دهد. آل عمران: ١۴۴

2- روضه کافی، صص ٢١٣ و ٢١۴.

ص:195

[اینها] اصحاب من [هستند]، پس [خدای متعال] می‌فرماید: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. همانا آنها به گذشته خود برگشتند»(1)

بخاری روایت دیگری از ابوهریره از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

درحالی‌که ایستاده‌ام یک دفعه جماعت و گروهی [می‌آیند] که آنان را می‌شناسم؛ مردی از بین من و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: «بشتابید» . می‌گویم: «کجا؟» می‌گوید: «به خدا، به‌سوی آتش» . می‌گویم: «مگر چه کردند؟» می‌گوید: «همانا آنها به گذشته خود رو به عقب برگشتند» و می‌بینم که کسی از آنها رهایی و نجات نمی‌یابد، مگر به اندازۀ شتران گم‌گشته.(2)

ظاهراً ضمیر مجرور در متن روایت «فلا یخلص منهم» ، به اصحاب پیامبر (ص) برمی‌گردد، نه به مرتدین به گذشته؛ زیرا از مرتدین کسی نجات و رهایی نمی‌یابد.

همچنین بخاری از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

مردانی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می‌شوند و از آن رانده شده و دور می‌گردند. آن‌گاه می‌گویم: «ای پروردگار! [اینها] اصحاب من [هستند]» . پس او می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند؟ همانا آنها به عقب برگشتند»(3)

مسلم نیز به نقل از عبدالله می‌نویسد:

رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود و برای رهایی گروه‌هایی به سختی تلاش می‌کنم. سپس بر من غلبه می‌شود (تلاش من

1- صحیح بخاری، ج ٨، ص ١۵٠.

2- همان؛ در لسان العرب، ج ١١، ص ٧١٠ چنین آمده است: در حدیث حوض: «فلا یخلص منهم إلّا مثل هَمَل النعم» هَمَل به معنای شتران گمراه است مفرد آن هامل ؛ یعنی نجات‌یافتۀ از آنها بسیار کم است و در کمی به اندازۀ شتران گم‌گشته‌اند.

3- صحیح بخاری، ج ٨، ص ١۵٠.

ص:196

نفعی به آنها نمی‌رساند) . پس می‌گویم: «ای پروردگار! اصحاب من، اصحاب من» . پس گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند»(1)

روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - و مسلم از سهل بن سعد آورده‌اند که می‌گوید:

رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود. هرکس بر من عبور کند [از آن] می‌نوشد و هرکس بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود و بی‌شک گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها [نیز] مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله می‌شود» .

ابوحازم می‌گوید:

نعمان بن عیاش این روایت را از من شنید و گفت: «آیا این‌گونه از سهل شنیدی؟» گفتم: «بله» . گفت: «گواهی می‌دهم که ابوسعید خدری آن را شنیده و در آن حدیث چنین اضافه نموده: پس می‌گویم (پیامبر) : آنها از من هستند. آن‌گاه گفته می‌شود: همانا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. سپس می‌گویم: دور باد، دور باد هرکس که پس از من تغییر و تبدیلی انجام داد»(2)

حافظان و علمای حدیث اهل سنّت، این روایات را به سندهای بسیار و با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند و آنچه ما در اینجا آوردیم، برای شناخت حق کافی است.(3)

\*\*\*

1- صحیح مسلم، ج ۴، ص ١٧٩۶.

2- صحیح بخاری، ج ٨، ص ١۵٠؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ١٧٩٣.

3- ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ٣٢١؛ سنن نسائی، ج ٢، ص ١٣٣ و ج ۴، ص ١١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص١٠١۶؛ مسند احمد، ج ١، صص ٢٣۵، ٢۵٣، ٢۵۴، ٣٨۴، ۴٠٢، ۴٠۶، ۴٠٧، ۴٢۵، ۴٣٩، ۴۵٣، ۴۵۵ و ج ٣، صص ٢٨، ١٠٢، ٢٨١ و ج ۵، صص ۴٨، ۵٠، ٣٨٨، ٣٩٣، ۴٠٠ و ۴١٢؛ صحیح ابن خزیمه، ج ١، ص ۶؛ مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٣۶٣؛ صحیح سنن نسائی، ج ٢، ص ۴٩٩؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٨٢.

ص:197

جزایری می‌گوید: و اما درخصوص شیخین (ابوبکر و عمر) روایات بی‌شماری در کتاب‌های شیعه وجود دارد که گویای تکفیر آن دو هستند. از جملۀ آنهاست آنچه در کتاب کلینی (صفحۀ ٢٠) آمده، آنجا که می‌نویسد: از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) دربارۀ شیخین سؤال کردم. فرمود: «در حالی از دنیا رفتند که توبه نکردند و آنچه بر [سر] امیرالمؤمنین آوردند، بازگو نکردند؛ پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد» .

همچنین در صفحۀ ١٠٧ از قول امام چنین آورده است: «از من دربارۀ ابوبکر و عمر سؤال می‌کنی؟ به جانم سوگند که نفاق ورزیدند و کلام خدا را نپذیرفتند و رسول خدا را مسخره کردند؛ آنها کافرند و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد» .

پاسخ به جزایری: بسیار جای تأسف است که آقای جزایری جهت آوردن دلیل برای گفتارش، به ساختن احادیث دروغین و نسبت‌دادن آنها به کافی روی آورده است تا بدین وسیله طایفۀ بزرگی از مسلمانان را تکفیر کند.

من در گذشته، در جست‌وجوی این دو حدیث در کافی و دیگر کتب اربعه پرداختم، ولی نیافتم. البته آنچه در صفحه ١٠٧ از روضۀ کافی یافتم، روایتی است که سند آن ضعیف(1)و دربردارندۀ مکاتبۀ امام کاظم علیه السلام با علی بن سوید است که پاسخ از چند مسئله‌ای است که از محضر امام علیه السلام سؤال شده بود. از جمله مطالبی که در این مکاتبه آمده، این سخن امام علیه السلام است:

سؤال کردی از مردی که مالی داشته و آن را بر فقرا و مساکین و در راه‌ماندگان و در راه خدا انفاق می‌کرده؛ دو نفر مال او را غصب کرده و به این غصب اکتفا نکردند، بلکه او را وادار کرده آن مال را بر دوش بگیرد به منزل آنان بیاورد. وقتی آن دو نفر بر آن مال دست پیدا کردند به انفاق آن

1- این روایت به سه طریق آمده است: در طریق اول، سهل بن زیاد آمده که ضعف آن قبلاً بیان شد و محمدبن‌منصور خزاعی که مجهول است و در طریق دوم، حمزة بن بزیع است که واقفی‌مذهب و ضعیف است و در طریق سوم، همان محمد بن منصور خزاعی وجود دارد.

پرداختند؛ آیا آن دو با این کارشان کافر می‌شوند؟ به جانم سوگند که قبل از آن، نفاق ورزیده، کلام خدای عزوجل را نپذیرفته و رسول خدا (ص) را مسخره کرده‌اند و [حتماً] آن دو کافرند، و بر آن دو باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم.

جزایری فقط قسمت آخر حدیث (پاسخ امام) را آورده و برای آن، از نزد خود سؤالی درست کرده که مناسب با قصد و هدفش باشد.

بنابراین، امکان ندارد که بگوییم مقصود از آن دو مرد مذکور در این مکاتبه بالا همان ابوبکر و عمر هستند، مگر اینکه بر الفاظ حدیث، چیزی بار کنیم که از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا ممکن نیست که مراد از «مال» خلافت باشد؛ چون حدیث تصریح می‌کند که صاحب مال، آن را بر فقرا و مساکین انفاق می‌کرده، حال آنکه از خلافت، چیزی بر فقیر یا مسکین انفاق نمی‌گردد.

علاوه بر این، آیا ابوبکر و عمر، خلافت را بر دوش علی علیه السلام نهاده‌اند تا آن را به منزل آنها برساند تا به‌دلخواه آن را انفاق کنند؟ !

از پاسخ امام علیه السلام دربارۀ آن دو مرد، که از حالشان سؤال شده بود و امام فرمود: آنان نفاق ورزیدند، این مطلب ظاهر می‌شود که مسلمانان از دست و زبان هر که در امان نباشند، مسلمان نیست و تظاهر به اسلام اگر به همراه عمل نباشد، نوعی نفاق خواهد بود.

در نتیجه، تحریفی که جزایری در این حدیث به کار برده، به روشنی گویای آن است که وی حدیث روشنی، که بتواند دلیل بر حقیقت هفتم باشد، پیدا نکرده است و این گفتۀ او، که احادیث بی‌شماری در کتب شیعه دربارۀ تکفیر ابوبکر و عمر آمده، درست نیست.

البته در بعضی از کتاب‌های شیعه، احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه و طعنه واردکردن بر برخی از اصحاب پیامبر (ص) است؛ ولی این احادیث حتی در صورت

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc419361253)

[تهمت 3](#_Toc419361254)

[نقد و بررسی مقدمه کتاب 4](#_Toc419361255)

[پاسخ به گفته‌های جزایری: 5](#_Toc419361256)

[جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن 7](#_Toc419361257)

[ستایش علما از کتاب کافی 8](#_Toc419361258)

[۶ . ملا محمدباقر مجلسی می‌گوید: 9](#_Toc419361259)

[دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی 10](#_Toc419361260)

[احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی 12](#_Toc419361261)

[سیدمحمد مجاهد (متوفای ١٢۴٢ه. ق) می‌گوید: 13](#_Toc419361262)

[سیدهاشم معروف می‌گوید: 13](#_Toc419361263)

[عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی 17](#_Toc419361264)

[نتیجه‌گیری 20](#_Toc419361265)

[کشف حقیقت اول 23](#_Toc419361266)

[حقیقت اول: 23](#_Toc419361267)

[پاسخ به ابوبکر جزایری 24](#_Toc419361268)

[بررسی سند حدیث 25](#_Toc419361269)

[حدیث دوم 26](#_Toc419361270)

[بررسی سند حدیث 27](#_Toc419361271)

[محقق مامقانی می‌گوید: 28](#_Toc419361272)

[استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیلۀ این دو حدیث 30](#_Toc419361273)

[پاسخ حدیث اول 31](#_Toc419361274)

[پاسخ حدیث دوم 36](#_Toc419361275)

[٢. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید: 40](#_Toc419361276)

[کشف حقیقت دوم 45](#_Toc419361277)

[حدیث دوم 47](#_Toc419361278)

[اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث 49](#_Toc419361279)

[معنای اول 50](#_Toc419361280)

[معنای دوم 51](#_Toc419361281)

[لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری 52](#_Toc419361282)

[لازم دوم: دروغگوشمردن حافظان قرآن 54](#_Toc419361283)

[لازم سوم: گمراه‌دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه 55](#_Toc419361284)

[لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال 57](#_Toc419361285)

[,حقیقت سوم: 80](#_Toc419361286)

[اشاره 80](#_Toc419361287)

[حدیث اول 80](#_Toc419361288)

[حدیث دوم 80](#_Toc419361289)

[پاسخ حدیث دوم 81](#_Toc419361290)

[پاسخ لازمۀ اوّل 83](#_Toc419361291)

[حقیقت چهارم: 106](#_Toc419361292)

[اشاره 106](#_Toc419361293)

[شبهه 112](#_Toc419361294)

[پاسخ شبهه 112](#_Toc419361295)

[شبهه 131](#_Toc419361296)

[پاسخ شبهه 131](#_Toc419361297)

[کشف حقیقت پنجم 145](#_Toc419361298)

[کشف حقیقت ششم 166](#_Toc419361299)

[1-صلوات بر آنها 177](#_Toc419361300)

[3-حُرمت صدقه بر آنها 178](#_Toc419361301)

[کشف حقیقت هفتم 189](#_Toc419361302)

[عقیدۀ شیعۀ امامیه دربارۀ صحابه 190](#_Toc419361303)

[گروه سوم: 191](#_Toc419361304)

[فهرست مطالب 204](#_Toc419361305)